

ناتپرکذا رے روحانی

قدرت پنهان رهبری

نویسنده: دکتر مل لاریسی

مترجم: آرينه سرکيسان

چاپ و انتشار: سازمان خدماتی راه مسیح

کلیه حقوق چاپ و نشر برای سازمان خدماتی راه مسیح محفوظ است.

Farsi edition by Rahe Masih Publications

فهرست

- 13 فصل اول: درك تأثیرگذاری
- 31 فصل دوم: پیروی را یاد بگیرید.
- 43 فصل سوم: همکاری با خداوند
- 62 فصل چهارم: کسب مرجعیت
- 78 فصل پنجم: کاوش افق‌های جدید
- 89 فصل ششم: ایده‌هایی در جریان
- 106 فصل هفتم: فرصت‌ها را غنیمت بشمارید.
- 118 فصل هشتم: خلاق باشید.
- 130 فصل نهم: رویارویی با بحران‌ها
- 145 فصل دهم: گسترش تمییز
- 155 فصل یازدهم: در پی حکمت
- 168 فصل دوازدهم: دریافت قوت
- 187 فصل سیزدهم: پذیرش اقتدار
- 199 فصل چهاردهم: ترویج حقیقت
- 215 فصل پانزدهم: انتظارات را مدیریت کنید.
- 227 فصل شانزدهم: مداومت و پایداری
- 238 فصل هفدهم: پیش‌بینی جراحات
- 247 فصل هجدهم: رسیدگی به انتقادات
- 258 فصل نوزدهم: بنا نمودن شکست‌ها
- 268 فصل بیستم: تقدیس بلندپروازی

خطاب به خوانندگان:

اگر تصمیم گرفتید که این کتاب را بخوانید یا این که فرد دیگری آن را به شما پیشنهاد کرده است این بدین معنا است، که احتمالاً شما در زندگی‌تان در جایگاهی قرار دارید که می‌توانید بر زندگی دیگران تأثیر بگذارید.

گوش کنید! به شما احتیاج است، دنیای ما در بحران قرار دارد. وضعیت فرهنگی ما بحرانی است و ما در کانون بحران قرار داریم! ما به لشکری از انسان‌ها نیاز داریم که بتوانند به دعوت خداوند پاسخ مثبت داده، برخاسته و تأثیرگذاری مثبتی بر سازمان‌ها، مدارس، مشاغل، کلیساها و خانواده‌ها بگذارند. شاید درخواست مردم برای یک رهبری بهتری را شنیده اید. اما معنی رهبری بهتر چیست؟ معنای آن باید چیزی فراتر از "رهبری با اعمال زور" باشد. زیرا تنها افراد ناامید و بی‌چاره بر این باورند که باید دیکتاتوری وارد صحنه شود و قدرت را در دست بگیرد. "رهبری بهتر" باید چیزی فراتر از روش‌ها و تکنیک‌های جدید باشد. با این که ابزارها همان ابزارها هستند و ما به همه آن‌ها نیازمندیم، اما آنچه واقعاً بدان محتاجیم مفاهیم بهتری هستند و عبارت "بهتر" به طور قطع چیزی فراتر از یک موفقیت است. موفقیت نه از آن نوعی که حسابدارها تعریف می‌کنند. ما به افراد تأثیرگذاری نیازمندیم. به لشکری از آن‌ها نیازمندیم. افرادی که در مجاورت توده‌های مردم زندگی کرده و به دنبال منابع حکمت، قدرت و حقیقت بوده و در پی

نیروی باشد که از درون انسان‌ها شروع به کار کند و تأثیر خود را بر زندگی بیرونی آن‌ها بگذارد. عیسی پیغامی داشت که آن را به اشکال مختلف اعلام نمود. این حقیقت که قدرت و حاکمیت خداوند یعنی ملکوت او بر زمین با عمل سرشار از فیضش نازل شده و ما هم اکنون این قدرت را داریم که از هرج و مرج‌های زندگی مان آزاد شویم. عیسی همچنین اشاره کرد روح القدس خواهد آمد و اعمال تبدیل کننده‌ای را انجام خواهد داد که هیچ انسانی تا به حال نتوانسته آن‌ها را انجام دهد. اگر چه روح خداوند نامرئی است اما نیروی وی قوی‌ترین نیرویی است که امروزه در دنیا در حال عمل نمودن است و همچنین ما خدای پدر را داریم که خداوند، ارباب، شبان و مدد کننده ما است. به عبارتی دیگر، پدر، پسر، روح القدس مصمم هستند که انسان‌ها را از دیوانه خانه‌ی پر هرج و مرج و بی‌قانون این دنیا به بیرون هدایت کنند و خداوند تصمیم گرفته که این کار را بوسیله‌ی ما که ابزارهای دست او هستیم انجام دهد. این واقعیت، شادی بخش و تشویق کننده است. پس اگر شما در جایگاهی هستید که می‌توانید تأثیر مثبتی بر دیگران داشته باشید، اگر به هر صورتی در قسمتی رهبری می‌کنید، ایمان شما در خداوند به شما قدرت می‌بخشد، قوتی پنهان که به شما این توانایی را می‌بخشد تا تغییراتی بنیادی در زندگی افراد و سازمان‌های دیگر ایجاد کنید. اما این قدرت چگونه کار می‌کند؟ ما چهار بخش این کتاب را با نگاهی بر "نهادن بنیادها" آغاز می‌کنیم چون به بنیادهای مستحکمی نیاز داریم. سپس به مبحث "عمل نمودن" می‌پردازیم برای این که خواننده شدیم که عمل کننده باشیم. سپس "کاوش عمق‌ها" را بررسی می‌کنیم برای این که در رهبری روحانی ما باید به هسته و مفهوم اصلی آن چیزی که واقعاً هستیم پی ببریم و در آخر "رویارویی با چالش‌ها" را بررسی می‌کنیم زیرا که ما بی‌چون و چرا با انتظارات، آسیب‌ها و شکست‌هایی در طول مسیرمان روبرو خواهیم شد.

احتمالاً شما با خواندن این کتاب پی خواهید برد که باید به عنوان یک رهبر و فردی تأثیرگذار در هر فعالیت و کاری که انجام می‌دهید، الگو باشید. دستورالعمل‌های بنیادی وجود دارند که، باید در رهبری روحانی به کار گرفته شوند. این دستورالعمل‌ها با شخصیت فرد، بی‌عیب بودن وی، تمیز و حکمت، ایده‌ها و فرصت‌ها، شکست‌ها و مداومت وی در ارتباط هستند. رابطه‌ای که با خداوند دارید شما را در شرایطی قرار می‌دهد که به قدرت، اقتدار و حقیقت خود خداوند متصل باشید و به وسیله‌ی آن کارهای سختی که پیش رو دارید را انجام دهید. اگر چنین بیندیشید که وای چه عالی است یک کتاب دیگر در مورد رهبری داریم، انگار که تا کنون به اندازه کافی درباره‌ی این موضوع کتاب نداشته‌ایم، بنابراین علت اصلی نگارش این کتاب را با شما در میان می‌گذارم. به نظر من نیاز ما امروز این است که بحثی واضح درباره‌ی تأثیرگذاری و رهبری روحانی داشته باشیم. بحثی که پلی باشد در بین فاصله‌ی زیادِ رویکردهای واقع‌گرایانه و رویکردهای ماورالطبیعی که هیچ‌گاه در عمل به واقعیت منتهی نمی‌شوند. باید بر قوت روحانی و پتانسیلی که در این قوت وجود دارد و مردم هم به صحت آن ایمان دارند، تمرکز کرده و آن را در رهبری‌مان در شرایط واقعی زندگی به کار ببندیم. خواه این شرایط در کلیسا باشد یا در محل کارمان، مؤسسات خیریه، مدارس یا خانواده‌های‌مان. این کتاب به خودی خود کتاب مدیریت یا رهبری سازمانی نیست. کتب مفید بسیاری در این زمینه‌ها وجود دارند.

حال بر مفاهیم رهبری نگاهی خواهیم انداخت. مفاهیمی که اساساً در ایجاد سازمان‌ها و تأثیر بر زندگی اشخاص نقش داشته و باعث ایجاد جنبش‌های روحانی شده‌اند، جنبش‌هایی که دارای ارزش و بیشترین دوام در جهان بوده‌اند. دوست داشته باشیم یا نه تأثیری که بر مردم می‌گذاریم،

مستقیماً متأثر از شخصیت ما است. این چیز اجتناب‌ناپذیر است. سخت نیست که درباره‌ی رهبری سخن بگوئیم وقتی که منظور ما گماشتن افراد برای انجام کارها یا جا به جا کردن افراد باشد. سؤال عمیق‌تر این است که چه تغییری باید در تلاش‌های ما صورت بگیرد تا کاری که انجام می‌دهیم در زندگی مردم تأثیری پایدار داشته باشد. برای همین است که باید نقش تأثیرگذاری را بفهمیم یعنی قدرت پنهان پشت رهبری. تصمیم داریم که از داستان‌های شخصی در این کتاب استفاده نکنم. اساساً به این خاطر که داستان‌های جالب بسیار دیگری وجود دارند، اما چیزی که خود را مدیون به انجامش می‌دانم این است که حداقل توضیح بسیار کوتاهی درباره‌ی دیدگاهی که من در مورد این موضوع دارم برای شما ارائه دهم. اشتیاقی به رهبری ندارم اما از هجده سالگی همیشه، آخر خود در جایگاه یک رهبری دیده‌ام. در دروس پیش‌نیاز پزشکی ثبت‌نام کردم اما هیچ وقت کلاس‌ها را شروع نکردم زیرا که احساس کردم خداوند مرا به سوی خدمت شبانی هدایت می‌کند. دو سال بعد شغل خدمت شبانی را در کلیسای اسمبروک در وکفیلد، ویسکانزین شروع کردم. خدمتی که سی سال به طول انجامید. ده سال به عنوان کمک شبان، ده سال به عنوان کمک شبان ارشد، و ده سال به عنوان شبان ارشد. هم اکنون خدمتم به عنوان کشیش بسیار گسترده‌تر است. در طول آن مدت باید رهبری روحانی را می‌آموختم در زمان‌های خوب، در زمان‌های سخت و زمان‌های غم‌انگیز. یاد گرفتم که برنامه‌ریزی کرده و عکس‌العمل نشان دهم. ابداع و اصلاح کنم. یاد گرفتم که چگونه در مواقع بحرانی و اغلب پیش‌بینی نشده واکنش نشان دهم. در حالی که با هزاران نفر، میلیون‌ها دلار بودجه و صدها رهبر دیگر سرو کار داشتم اما شرايطی که بیش از همه از آن درس آموختم در مواقعی بوده که در ارتباط تک به تک، قدرت معجزه آسای تأثیرگذاری خداوند بر را مردم دیده‌ام. اغلب از

ناامیدی‌هایم درس آموخته‌ام، از ناکامی‌ها و شکست‌هایم. من از ناامید کردن دیگران متنفرم، از ناامید کردن خداوند. اما به نظر می‌رسد که خداوند اجازه می‌دهد که ما بیافتیم. زمانی که راه احیا و نجات را به دیگران منتقل می‌کنیم باید آنچه به دیگران می‌گوئیم را خود با پوست و استخوان چشیده باشیم. مهم‌ترین چیزی که در این باره آموخته‌ام، ذات انسانی و ذات الهی است. نکته و مسئله مهم در رهبری و تأثیرگذاری روحانی این است، که شما با هسته اصلی تجربیات انسان‌ها که با کار روح خداوند در آن‌ها تکمیل می‌شود سرو کار دارید و این مفهوم اصلی پیروی کردن و رهبری نمودن است. در طول مسیر خدمت از رهبرانی که در امور بازرگانی و پزشکی می‌شناختم، چیزهای بسیاری آموخته‌ام. همچنین از وکلا، معلمان و مقامات برگزیده آموخته و مشاهده کرده‌ام که چگونه خداوند از رهبران گروه‌های کوچک، رهبران در خدمات کودکان، مبشرین و بسیاری دیگر به روش‌های خارق‌العاده‌ای استفاده می‌کند. در طول سال‌ها با تعداد بسیار از رهبران تأثیرگذار که تأثیر آن‌ها جهانی یا محلی بوده صحبت، کار و مصاحبه کرده‌ام. گمان می‌کنم که در ذهن خود فهرستی از "رهبران بزرگ" را که ملاقات کرده‌ام دارم و مهم‌تر از آن صفحه‌هایی از لحظات مهم تأثیرگذاری و رهبری را دارم که متعلق به افراد مختلف است. تاریخ هم در این راستا راهنمای ما است. وقتی که به بیست قرن گذشته نگاهی می‌کنیم شاهد افرادی هستیم، که تأثیرات کلیدی بر افکار، جنبش‌ها، انقلاب‌ها، مؤسسات مختلف داشته‌اند. در مسیر رهبری به باید‌ها و نبایدهای بسیاری در زمینه‌ی رهبری دست پیدا می‌کنیم. آزمون و خطاهای بسیار، اشتباهات بسیار، پیروزی‌های بسیار و شواهد بسیاری که نشان دهنده‌ی آن هستند زمانی که ما به عنوان ابزار در دستان تأثیرگذار خداوند هستیم، در واقع در مناسب‌ترین وضعیت برای خدمت رهبری هستیم. پس اگر شما در یک مغازه، فرد مؤثری هستید یا در

یک کلیسا، در گروه کوچکی یا حتی در خانواده‌ی خود، امیدوارم که این کتاب شما را تشویق کند، که خود را کاملاً به این کار بسپارید. اجازه ندهید که شکست‌ها و ناامیدی‌ها شما را از مسیر منحرف سازند. به این تضمین عمیق دست پیدا کنید که خداوند رهبر ما است و ما باید ابزار دست او باشیم.

- مل لارنس

روش مطالعه‌ی این کتاب:

رهبری کاری انفرادی نیست. ما به یکدیگر نیاز داریم، تا به قدرت خود تکیه نکنیم و از مسیر منحرف نشویم. ما باید داستان‌های یکدیگر را بشنویم و بارهای یک دیگر را متحمل شویم. می‌توانید این کتاب را به تنهایی بخوانید، اما بسیار مفیدتر خواهد بود اگر آن را همراه با دیگران بخوانید تا بتوانید در مورد ایده‌های مختلف بحث کرده و آن‌ها را بکار گیرید.

کتاب به بیست فصل تقسیم شده که در چهار بخش مجزا نوشته شده است، تا کار کردن روی کتاب در مدت چهار هفته راحت باشد و هر هفته به مطالعه‌ی پنج بخش اختصاص پیدا کند. به جای خواندن تمام بخش مورد نظر پیشنهاد می‌کنم که در میان هر بخش فاصله بیندازید تا بتوانید زمانی برای تفکر درباره‌ی تمام موضوعات آن بخش داشته باشید. اگر خواندن هر بخش برای شما بیست دقیقه طول می‌کشد خوب است که برای تفکر بر روی آن چهل دقیقه وقت بگذارید و در مورد آن دعا کنید، یادداشت بردارید و برای بحث گروهی آماده شوید. و نظرات و سؤالات خود را در اجتماعات به صورت آنلاین با دیگران در میان بگذارید.

بندش اول

فہلان بنیادھا

فصل اول

درک تأثیرگذاری

«زشت‌ترین بدبختی که بشر به خود دیده است وجود مرد حکیمی است که هیچ تأثیرگذاری ندارد.»

- هرودوت: فیلسوف قرن پنجم ق.م

زمانی که آلبرت اینشتن پنج ساله بود عمویش به وی پرکاری هدیه داد. این پرگار، نظر او را به خود جلب کرد. پرگار به هر سمتی حرکت می‌کرد. نیرویی نامرئی بر روی سوزن آن وارد شده و باعث می‌شد پرگار در همان جهت خط بکشد و در محور خود باقی بماند. بعدها اینشتن داستانش را درباره‌ی آن لحظه بازگو کرد. لحظه‌ای که برای اولین بار فهمید باید چیزی عمیق و مخفی در پشت مسائل وجود داشته باشد. این جمله می‌تواند مثالی باشد، برای زندگی فیزیکدان برجسته‌ای که زندگی کاریش صرف جستجو برای یافتن مفهوم نیروهای مخفی شد. (مانند اثبات قانون وحدت، فیزیک و متافیزیک و قانون ماده و انرژی که فکرش را به چالش می‌کشید.) ایده‌هایی که به صورت خطوط سفیدی بر روی تخته سیاه ظاهر شد و بر روی کاغذهای دانشمندان پرورانده شد، سرانجام برای اینشتن جایزه صلح نوبل را به ارمغان آورد. اصولی که وقتی کشف شد، برای انسان این امکان را بوجود آورد که سلاحی وحشتناک را خلق کند که قادر است شهری را بوسیله‌ی شکاف اتم‌های یک کیلوگرم اورانیوم غنی شده با خاک یکسان کند. او از تمام دانشمندان قرن بیستم باهوش‌تر بود. زمانی که اینشتن فوت

کرد پزشک آسیب‌شناسی که مسئول کالبدشکافی وی بود مغز اینشتن را مخفیانه برداشت و شروع به تحقیق بر روی آن نمود. سپس آن را به 240 قسمت تقسیم کرده و در محفظه‌هایی نگهداری نمود. مطالعاتی که در سال‌های آتی بر روی مغز وی صورت گرفت تفاوت‌های کوچکی را آشکار نمود، اما ظاهراً چیزی معلوم نشد که به طور واضح و به معنای خاص کلمه نشان دهنده‌ی این باشد که وی واقعاً با دیگران از لحاظ مغزی متفاوت است. والتر ایساکسون؛ که بیوگرافی نهایی آلبرت اینشتن را نوشته است می‌گوید: "سؤال اساسی در اینجا است که چگونه فکر وی کار می‌کند نه مغز وی؟" و سپس از خود اینشتن نقل قول می‌کند: "من هیچ استعداد خاصی ندارم، تنها بسیار کنجکاو هستم."

او متفکری منزوی که با واقعیت‌های اجتماع قطع رابطه کرده باشد، نبود. وی مدافع پروپا قرص جنبش‌های اجتماعی بوده و اظهار پشیمانی نمود که روزی به فرانکلین دلانو روزولت نامه نوشت و به وی اخطار داد که اگر آمریکا آلمان را شکست ندهد، ممکن است آدولف هیتلر به بمب اتمی دست پیدا کند. او می‌دانست که این نامه باعث ایجاد زنجیره‌ای از عکس‌العمل‌ها خواهد شد که بالاخره روزی هیولای اتمی را بوجود خواهد آورد. برای سال‌ها مجله‌ی تایمز لیست افراد تأثیرگذار سال را چاپ می‌کرد. در آخر قرن بیستم مجله‌ی تایمز سؤالی را مطرح نمود که چه کسی تأثیرگذارترین فرد در قرن پیش و نه در سال پیش بوده است؟ زمانی که مردم نظرات خود را در رأی - گیری اعلام نمودند دانشمندی یهودی متولد آلمان با موهای به هم ریخته‌ی معروفش، مردی که به راحتی در هر جای دنیا شناخته شده است برنده شد. او کسی نبود جز آلبرت اینشتن. او رهبر یا بنیان‌گذار هیچ جنبشی نبوده است. او هیچ سازمانی را اداره نکرده و حتی بر اساس استانداردهای معمولی دارای

شغلی هم نبوده است، اما دیدگاهی که وی نسبت به مسائل نهان داشته، دنیای واقعی پشت عناصر را گشود. در پی فعالیت‌های او نیروگاه‌های هسته‌ای، طب هسته‌ای و بمب‌های هسته‌ای ایجاد شدند. صفت تأثیرگذار صفتی ناکامل برای توصیف شخصیت اینشتین است. لیست سالانه‌ی مجله‌ی تایم شامل افرادی تأثیرگذار از فعالان اجتماعی، رهبران صنایع، فرمانداران ایالات، دانشمندان، هنرمندان و رهبران مذهبی است. آن‌ها رهبرانی بودند که باعث شروع اتفاقات مختلفی شدند، اما همیشه ایده‌ای یا ایده‌هایی محرک در پس کاری که انجام می‌دادند، وجود داشته است. قدرت آن‌ها در همین امر نهفته است. افراد تأثیرگذار افرادی بودند، که چیزی را در پس پرده‌ی ظاهر مسائل درک کرده‌اند، چیزی نهان که بعداً به عنوان نیروی محرکه تغییر در دنیا، عمل نموده است. تأثیرگذاری قدرت است، قدرتی شگفت‌انگیز. بوسیله‌ی این قدرت برخی از افراد مؤثر، خود را نابود کردند و برخی دیگر به وسیله‌ی این قدرت نجات پیدا کردند. تمامی تأثیرگذاری در پس این واقعیت نهفته است که خود فرد تأثیرگذار کیست؟ افرادی که بنیاد زندگی آن‌ها بر اساس ایمان به خدا قرار دارد، توانایی این را دارند که بر روی افراد دیگر و سازمان‌ها تأثیرگذاری و حتی چیزی فراتر از یک تأثیرگذاری ساده داشته باشند. آن‌ها قادرند، که بر نظرات، اولویت‌ها و هدف‌های دیگران تأثیر بگذارند. قادرند که ایمان خود را با تأثیرگذاری‌شان درآمیزند. آن‌ها قادرند که از ایمان در تأثیرگذاری خود استفاده کنند، خواه کار آن‌ها در زمینه‌ی بازرگانی، خواه کلیسا یا تحصیلات یا هر زمینه‌ی دیگری باشد. آن‌ها می‌خواهند که ایمان را با تأثیرگذاری خود بیامیزند. زیرا آن‌ها می‌دانند که راه ایجاد تغییر دائمی این است که باور داشته باشند، خداوند والاترین تأثیرگذار است. این کتاب درباره‌ی مبحث تأثیرگذاری روحانی در رهبری است. هم اکنون هیچ چیز تازه‌ای درباره‌ی چگونگی ارتباط تأثیرگذاری و

رهبری وجود ندارد. بسیاری از تألیفات اخیر درباره موضوع رهبری و تأثیرگذاری به معنای قانع کردن مردم، برای خریدن جنسی یا وادار کردن - شان به رژه رفتن با صدای طبلی به خصوص اشاره کرده‌اند، ولی آنچه در عمق وجود ما و آنچه در بیرون از ما در حال اتفاق افتادن است، مفهوم بهتری برای تعریف رهبری دارد.

تأثیرگذاری درباره نیروهای داخلی صحبت می‌کند، که قادر هستند نتایج قابل مشاهده‌ای ایجاد کرده و تأثیری پایدار داشته باشند. مفهوم تأثیرگذاری در درون خود با واقعیت‌های روحانی در ارتباط است، واقعیت‌هایی که ایمانداران می‌دانند و درک می‌کنند که خالق جهان تنها قدرت تأثیرگذار در پس هر چیز نیکو است. رهبرانی که می‌خواهند تأثیرگذاری پایدار داشته باشند و باعث تغییرات بنیادی شوند باید زمانی را به درک قدرت و زیر مجموعه‌های تشکیل دهنده‌ی آن اختصاص دهند. آن‌ها صرفاً با دیدن چیزهای ظاهری قانع نمی‌شوند. آن‌ها می‌خواهند شاهد آن باشند که مردم، سازمان‌ها، جنبش‌ها و حتی فرهنگ‌ها طوری تغییر می‌کنند که تغییرات آن‌ها پایدار باشد. آنچه هم اکنون به ذهن شما خطور می‌کند ایده‌ی و نیروی محرکه زندگی آینده شما خواهد بود.

چرا تأثیرگذاری روحانی؟

فرقی نمی‌کند که این کتاب چگونه به دست شما رسیده است مهم این است که شما دارید زمانی را برای تفکر دقیق درباره‌ی مبحث تأثیرگذاری روحانی در رهبری معاصر و اشکال مختلف آن اختصاص می‌دهید. زمانی که رهبری نقش خود را به درستی ایفا کند، نتیجه شگفت‌انگیز خواهد بود. در

غیر این صورت افراد زیادی آسیب می‌بینند. اگر در یک سازمان، در کلیسا، در مدرسه، در محل کار یا حتی در خانواده خود رهبر هستید، از امتیاز ویژه‌ای برخوردار هستید. مردم ناامیدانه به دنبال هدایت هستند. آن‌ها احتیاج دارند که تحت تأثیر مثبت قرار بگیرند. رهبران بسیاری امروزه در جهان وجود دارند. اما ما به رهبران روحانی نیازمندیم آنان که می‌دانند، تنها تأثیرگذار دائمی خود خداوند است. پس باید مردم را به سویی هدایت کنند که خداوند بتواند کار تبدیل‌کننده‌ی خود را در آن‌ها انجام دهد. این نوعی از رهبری است که خود رهبر در آن آگاهی دارد که خداوند تأثیرگذار نهایی است و ما ابزاری در دست‌های وی هستیم. ما در نوعی از پیوند قرار داریم که در آن قدرت خداوند با نیازهای انسان‌ها تلاقی پیدا می‌کند. پیوند کلمه‌ای است عالی، به معنای جایی که مفاهیم با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند. رهبران بزرگ مسیحی قرون گذشته، همگی بر اساس این اصل زندگی کرده‌اند که نیروی تأثیرگذار واقعی، آن‌ها نیستند، بلکه آن‌ها به وسیله‌ی خداوند مورد استفاده قرار می‌گیرند، خدایی که تبدیل‌کننده‌ی اصلی و دائمی زندگی انسان‌ها است. خداوند تأثیرگذار حقیقی است. خداوند رهبر است و ما رهبران زیر دست او هستیم و فاصله‌ی میان حد رهبری خداوند و ما تنها یک پله نیست. در قسمت بالای پله خالق قرار دارد و در قسمت پایین مخلوقاتش. به عنوان بشر خاکی ما در میان مخلوقات دیگر از جایگاه والایی برخوردار هستیم، اما بهترین روز رهبری برای ما آن روزی است، که درک کنیم نقش کوچکی در احیایی داریم که خالق مصمم به انجام آن است. این چیز خارق - العاده است. خداوند تأثیرگذار حقیقی است و ما باید این چیز را در هر زمان ملکه‌ی ذهن خود کنیم زیرا، هر قدر که بیشتر در مورد خداوند سخن بگوئیم کمتر درباره خودمان صحبت می‌کنیم. ما عاشق عمل‌گرایی واقعی در دنیا هستیم. یعنی دنیا از عمل ما تأثیر بپذیرد به عبارتی زیر ناخن‌های مان روغن،

بر دستان مان تاول و بر پیشانی مان عرق نمایان شود. کلام خداوند ما را به سوی تأثیرگذاری روحانی و رهبری روحانی هدایت می‌کند.

واضح است که ما برای ساختن ماشین‌های جدید برای تحقق اهداف مان عجله داریم. ولی اگر ما حکیمانه عمل کنیم باید لزوم و وجود محدودیت‌ها در عمل‌گرایی را درک کنیم. زیرا ما می‌دانیم که در هنگام رانندگی چه اتفاقی برای ما می‌افتد و راندن ماشین یعنی چه؟ توی گودال افتادن و خراب شدن موتور برای بارهای متوالی. اما وقتی در مورد مکانی عالی در آن سوی افق‌ها سخن گفته می‌شود، فکرمان تازه می‌شود و درک می‌کنیم هدف رانندگی از خود رانندگی اهمیت بیشتری دارد.

قدرت تأثیرگذاری

تأثیر گذاری کلمه‌ی خاصی است، با معنایی غنی و پر بار. کلمه‌ی لاتین آن "influential" به معنی عاملی است که باعث ایجاد تغییر شود و معمولاً نیروی است غیرقابل مشاهده و مخفی. به قسمت "fluent" در کلمه دقت کنید که به معنای چیزی است که جاری می‌شود. ایده‌ی اصلی این است که نیرویی بر ما و درون ما در حال عمل کردن است و ما می‌توانیم این نیرو را برای دیگران بکار ببریم تا بر اعمال و افکار دیگران تأثیر بگذاریم و حتی بر روی جریان وقایع نیز تأثیر داشته باشیم. ما خود تحت تأثیر و همچنین تأثیرگذار هستیم و معمولاً نیرو و قدرت تأثیرگذاری در پشت ظاهر مسائل نهفته است. در قرون وسطی کلمه‌ی "influential" به طور خرافی برای جاری شدن نیروهایی به کار رفته است که بر سرنوشت افراد تأثیر می‌گذاشتند. بعدها برای اعمال نهان یا غیر مستقیمی که باعث ایجاد تغییر

هستند، به کار رفته است. در مفهوم مسیحی خود "influentia" به معنای قدرت نهان عمل خداوند در دنیا بوده که اگر چه نامرئی است اما در خود قوت دارد. امروز ما از کلمه‌ی "influence" یا تأثیرگذاری برای توصیف یک فروش قانع کننده یا سخنرانی پر حرارت استفاده می‌کنیم. اما اگر از کسی بپرسید که تأثیرگذارترین فرد در زندگی‌اش چه کسی بوده، برای شما عمق مفهوم تأثیرگذاری آشکار خواهد شد. تأثیرگذاری نیروی متراکمی است که باعث حرکت عناصر می‌شود و آن‌ها را در حرکت نگاه می‌دارد. زمانی که به دعوت خداوند برای تأثیرگذاری پاسخ مثبت می‌دهید، به عمق زندگی افراد راه پیدا می‌کنید جایی که نقطه نظرات و تمایلات شکل می‌گیرند، افکار شکوفا می‌شوند و ارزش‌ها در آن جا شکل می‌گیرند و تصمیمات اتخاذ می‌شوند. تأثیرگذاری امری است روحانی و در عمیق‌ترین قسمت طبیعت بشری اتفاق می‌افتد. تأثیرگذاری نوعی از رهبری است که بهترین امکان را برای ایجاد نتایج دائمی فراهم می‌آورد. شاید وجود دستاوردها در کاری خوب باشند، اما زمانی که بوسیله‌ی تأثیرگذاری عمیق حمایت می‌شوند، تأثیر آن دستاوردها بیشتر شده و بیشتر باقی می‌مانند. افرادی این چنین استدلال می‌کنند که روش تأثیرگذاری بر مردم این است که آن‌ها را به انجام یک سری از کارها وادار کنیم و در اثر گذر زمان افکار و قلب‌های آنان به خاطر الگوی رفتاری‌شان تغییر خواهد کرد. به عبارتی دیگر، عمل به باور می‌انجامد. اما این طرز تفکر با یکی از اصلی‌ترین اصولی که عیسای مسیح تعلیم داد، در تضاد است. در آن اصل تغییر ابتدا در درون صورت گرفته و سپس تأثیر آن در بیرون آشکار می‌شود. (متی 15: 1-20) و آن همان انقلابی بود که مسیح علیه‌ی قوانین خشک مذهبی آغاز کرد، که در آن افراد در پی انجام احکام خدا هستند بدون این که به روحی که در آن احکام حاکم است توجهی داشته باشند. تأثیرگذاری روحانی در بطن و روح انسان‌ها عمل

می‌کند. روح آن‌ها توسط روح خداوند برانگیخته می‌شود. کار اصلی روح خداوند با روح انسان‌ها است و این که آنان را به شباهت خداوند در آورد، به شکلی که در ابتدای خلقت‌شان بودند. این چیز در زمان نزول روح خداوند بر انسان‌ها و تأثیر بر آن‌ها صورت می‌گیرد و همچنین این اتفاق از طریق هزاران مرحله‌ی پنهان و نادیدنی انجام می‌شود.

امروز افراد تأثیرگذار و افراد تحت تأثیر با یکدیگر در ارتباط هستند. خواه آن افراد خود را رهبر بدانند یا نه. برخی از این رهبران، رهبران سالمی هستند، در حالی که برخی دیگر فاسد و حریص، بدجنس، بد سیرت و فاقد ارزش‌های اخلاقی، مرموز و بی‌مram. صفت رهبر برچسب کیفی نیست. چرچیل و هیتلر هر دو رهبران بسیار بااستعدادی بودند. آن‌ها بوسیله‌ی ایده‌های بزرگ، کلماتی جذاب و فریبنده و حضوری تشویق کننده بر دیگران تأثیر گذاشتند. این مطلب باید ما را هوشیار سازد زیرا که اغلب رهبران روحانی به ما چیزی درباره‌ی نتیجه مسائل و محرک‌های موجود نمی‌گویند. برخی از رهبران روحانی مردم را به اوج قله‌ی موفقیت می‌رسانند در حالی که برخی دیگر آن‌ها را از راه به در می‌کنند. به ازای هر بیلی گراهام جیم جونزی هم وجود داشته است. جیم جونز یکی از رهبران مکتب تفکری بود که صد نفر از پیروان خود را در جنگل‌های گینه به سوی خودکشی دسته‌جمعی هدایت کرد. پس به این دلیل و به دلایل بسیار دیگری ما از عنوان "رهبر روحانی" در این کتاب استفاده نمی‌کنیم. تأثیرگذاری روحانی در رهبری تنها به معنی تعلق داشتن به گروه خاصی نیست، بلکه به معنای این است که عضوی از یک جنبش پویا باشیم. رهبری کار خطرناکی است زیرا تأثیرگذاری آن نیرومندی است. وقتی ما افراد را رهبری می‌کنیم بر این باوریم که وظیفه داریم دیگران را شکل دهیم و این مسئولیت به ما سپرده شده است. باید

مطمئن باشیم که این امر یک حقیقت است. در تاریخ بشری بسیاری از افراد که تصور می‌کردند در جایگاه رهبری قرار دارند در واقع در اشتباه بودند.

چرا انسان‌ها بر دیگران اعمال نفوذ می‌کنند؟ در اغلب موارد تنها به خاطر این که رهبری می‌تواند این کار را انجام دهد، توجیه خوبی نیست که، اعمال نفوذ و تأثیرگذاری انجام گیرد. هر رهبر خود باید گهگاهی باز ایستد و این سؤال را از خود بپرسد که چه چیزی این حق را به من می‌دهد که بر دیگران تأثیر بگذارم؟ از کجا این طرز تفکر که من بسیار باهوش هستم در من ایجاد شده است؟ فکر می‌کنم، که هستم؟ و رهبر خوب همواره به جهت‌یاب خود توجه می‌کند. قطب‌نمایی که اول از همه وی را به سوی مسیر درست هدایت می‌کند و این قطب‌نما می‌تواند نظم بالاتر، هدف، یک فراخوان و یک دعوت باشد. رهبران ضعیف به دنبال راهنما و جهت‌یاب نیستند. برای این که حرکت رو به جلوی آن‌ها تنها از روی هوا و هوس و نیروی اراده‌ی آن‌ها است. رهبری که بوسیله‌ی نفس خود هدایت می‌شود، باعث آسیب بسیاری خواهد شد. تنها چیزی که بدتر از بُت‌پرستی است داشتن نقش بُتی برای دیگران است.

یک تأثیرگذار خوب بر علائم راهنمایی که بر بنیادهای اخلاقی بنا شده است، نگاه کرده و در می‌یابد که من زیاد هم باهوش نیستم. من بسیار قدرتمند هم نیستم و من به اندازه‌ی کافی خوب هم نیستم که بتوانم برای افراد دیگر زندگی خوب را تعریف کنم. اما گویا من این امکان و دعوت را داشته‌ام که بتوانم به حکمت بالاتری دست پیدا کرده و سعی کنم آن حکمت را زندگی کنم و این فیض را به دیگران نیز منتقل کنم. اینجاست که قدرت تأثیرگذاری روحانی آشکار می‌شود. آنچه درباره‌ی تأثیرگذاری روحانی جالب

است این است که در جوهره‌ی خود به مفهوم انسانیت می‌پردازد و درباره‌ی مسائلی سخن می‌گوید که بیش از هر موضوعی در زندگی اهمیت دارند.

تأثیرگذار روحانی با مردم در ارتباط است.

طبیعت انسان‌ها بسیار پیچیده است. پس دعوتی که برای تأثیرگذاری مثبت بر روی افراد وجود دارد نیز مسئله‌ای است پیچیده. ما باید تصمیم بگیریم که چه وقت به مردم بگوییم چه کار کنند و چه وقت به آن‌ها اصولی را یاد بدهیم، که بر اساس آن اصول، خود تصمیم بگیرند که چه کاری باید انجام دهند.

هدف و مقصودی که در آن متمرکز هستیم را باید دریابیم. در یک سازمان هدف می‌تواند کوتاه‌مدت و قابل اندازه‌گیری باشد. در تأثیرگذاری روحانی هدف این است که به مردم کمک کنیم تا بیشتر به شباهت مسیح در بیایند. اندازه‌گیری این موضوع بسیار دشوار است. ولی در عین حال این تغییر بیش از هر چیز در زندگی افراد اهمیت دارد. بنابراین رهبری روحانی شکل توسعه یافته‌ی شاگردسازی است. تأثیر گذاشتن بر مردم برای این که بیشتر به شباهت مسیح در آیند. این کار باعث ایجاد گروه‌هایی می‌شود که دارای شخصیتی روحانی هستند و سازمان‌هایی که در خود دارای روح و حیات بوده و فقط به دنبال اهداف سازمانی خود نیستند. تأثیرگذاری درباره‌ی زندگی مردم سخن می‌گوید. تأثیرگذاری روحانی چالش‌برانگیز است. زیرا که درباره‌ی خود مفهوم زندگی است. مردم در ارتباطات خود احتیاج به کمک دارند در خانواده‌های خود، در گناهان خود، در اعتیاد خود، در شغل خود، در پول خود، در رویاهای خود و در ناامیدی‌های‌شان و چیزهای بسیار دیگری

احتیاج به کمک دارند. مردم نیاز دارند که در زندگی‌شان زمانی که اوضاع بر وفق مراد است نظم داشته باشند و در طوفان‌های زندگی‌شان احتیاج به روش‌های دارند که آن‌ها را نجات بخشد. مردم می‌خواهند بدانند که باید به چه کسی اعتماد کنند، و چه انتظاری در آینده می‌توانند از او داشته باشند و این که آیا کسی به فکرشان هست یا خیر؟ همان سه مفهوم بزرگ "ایمان، امید و محبت"

ما این امکان عالی را داریم که به انسان‌ها کمک کنیم تا شکوفا شده و حیات نیکویی را که خداوند برای آن‌ها تعریف کرده، یعنی شالوم خداوند را در زندگی خود داشته باشند. افرادی که قدرشناس هستند به سال‌هایی که پشت سر گذاشته‌اند نگاه کرده و از افرادی که آن‌ها را در طول این سال‌ها هدایت کرده‌اند تا تحت عمل تبدیل‌کننده‌ی خداوند زندگی کنند، تشکر خواهند نمود. و به آن‌ها خواهند گفت: "که تو باعث تحولی بزرگ در زندگی من شده‌ای. چیزهای که تو گفתי نقطه‌ی عطفی در زندگی من بوده و آن کاری که تو کردی قوت خداوند را در زندگی من جاری کرده است."

برای همین است که تأثیرگذاری روحانی در مورد خود زندگی است. هر پیامی که برای زندگی افراد داریم، خود باید همان گونه زندگی کنیم. چه دوست داشته باشیم چه نه، ما برای دیگران الگو هستیم حتی اگر الگوی زندگی ما از یک الگوی کامل بسیار فاصله داشته باشد. مردم نگاه می‌کنند که فرد رهبر چگونه با انتقادات برخورد می‌کند. با بحران‌ها روبرو می‌شود، با کمبودهای شخصی برخورد می‌کند، فرصت‌ها را در می‌یابد و برای کمک به شخصی فروتن می‌شود.

دیگر آن روزها گذشته است که مردم به دنبال رهبرانی باشند که در ظاهر کامل‌اند. افراد بسیاری به این دیدگاه دست یافته‌اند، که باید فردی را

بیابند، که از شکست‌ها و پیروزی‌ها گذشته است. مردم می‌خواهند در زمان درد و رنج ثابت قدمی را در رهبران‌شان ببینند.

آن‌ها می‌خواهند بدانند که چگونه باید گرمای را در زندگی خود بگشایند، با ناامیدی چگونه روبرو شوند و چگونه بر روح‌های شریر پیروز شوند.

نقش اولویت‌ها در تأثیرگذاری روحانی:

در جهانی که پر از امکانات بی‌شمار است، برای این که بتوانیم خوب را از بد تشخیص دهیم یا حتی در مورد خوب و بهتر و عالی درست تصمیم گیری کنیم، نیاز به یک بینش عمیق روحانی داریم. انجام عادت‌ها، استفاده از رسانه‌ها، اجتماعات، تعهدات، سرگرمی‌ها و تصمیم درباره سبک زندگی مسائلی هستند، که با روح ما سر و کار دارند و خداوند درباره‌ی همه‌ی آن‌ها احکامی دارد. اما سؤال اینجاست که آیا می‌توانیم بفهمیم چگونه باید نقش ارزش‌ها را در تأثیرگذاری روحانی دریابیم؟

مردم بیشترین زمان و انرژی خود را صرف چیزهایی می‌کنند که بیشترین ارزش را برای آن‌ها دارد. سؤال مطرح شده این است که این ارزش‌ها چه هستند و چگونه این ارزش‌ها به صورت عملی نقش خود را در زندگی انسان‌ها نشان می‌دهند؟ همین چیز در مورد سازمان‌ها نیز که گروهی از مردم هستند که گرد هم آمده و دارای ارزش‌ها خاص مشترکی می‌باشند هم صادق است و ارزش‌های آن‌ها نشان دهنده‌ی ارزش‌های غالب بر آن سیستم است. نقش تأثیرگذاری روحانی این است که به انسان‌ها کمک کند تا ارزش‌های‌شان را مطابق با ارزش‌هایی که خداوند در ذهن خود دارد پایه‌ریزی کنند. این چیز آنقدرها هم پیچیده نیست. ما باید به افراد مهم در

زندگی مان ارزش داده و به آن‌ها وقت کافی اختصاصی دهیم. باید به تبدیل زندگی افرادی که می‌توانیم بر آن‌ها تأثیر داشته باشیم، اهمیت بدهیم. باید برای دنیای خلق شده توسط خداوند ارزش قائل باشیم برای این که در کلام خداوند به وضوح اشاره شده که خداوند جهان را آن چنان خلق نموده که نمایانگر جلال و قدرت او باشد. زنده بودن از لحاظ روحانی بدین معنا است که تمام کارهای خداوند را ببینیم. دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها را که جلوه‌ای از طبیعت متعال او هستند، آن‌ها را ببینیم.

اگر رهبری ما بر اساس ارزش‌ها نباشد و ارزش‌ها در آن سهمی نداشته باشند، هدف‌ها پوچ بوده و تأثیرات ایجاد شده بی‌دوام خواهند بود. از سوی دیگر رهبری بر اساس ارزش‌ها، به معنی بخشیدن چشم‌اندازی کلی از زندگی، به مردم است.

اما این چیز چگونه امکان‌پذیر می‌شود؟ چگونه می‌تواند فرد تأثیرگذار ارزش‌هایی را به مردم منتقل کند که زندگی درونی آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار دهد؟ جواب ساده است سخن و عمل به آن. ما باید در مورد ارزش‌ها سخن بگوئیم. اما این چیز باید با عمل ما هم‌خوانی داشته باشد.

نقش زمان در تأثیرگذاری روحانی

مردم برای مدیریت زمان خود احتیاج به کمک دارند. وقتی از ما پرسیده می‌شود که "چه خبر؟"، جواب از پیش مشخصی که وجود دارد این است: "این روزها سرم خیلی شلوغه!" این جمله نامفهوم است. در واقع هیچ پاسخی درباره‌ی این که واقعاً چه کار داریم می‌کنیم، نمی‌دهد و نمایان‌گر این است که ما در واقع در نظم بخشیدن به زندگی خود دچار مشکل هستیم.

حتی گاهی می‌تواند علامت این باشد که ما می‌خواهیم محترم جلوه کنیم، زیرا که امروزه در فرهنگ ما مشغله‌ی زیاد به معنی سخت‌کوشی و تعهد است. مشغله‌ی زیاد و استرس دو مشکل اساسی هستند. اما ما آن‌ها را یک ارزش می‌دانیم. پس هم اکنون شرایطی برای دست یافتن به برکتی دو طرفه وجود دارد. زمانی که خود رهبران مدیریت زمان را در زندگی‌شان جدی بگیرند، می‌توانند اول از همه به خود کمک کنند و راه‌حلهایی را برای مشکل هرج و مرج و شلوغی خارج از کنترل زندگی‌شان پیدا کنند و سپس می‌توانند این راه‌حل‌ها را به مردم ارائه کنند. هرج و مرج هرگز یک ارزش نیست.

نقش شخصیت در رهبری روحانی

دروسی وجود دارد که ما خواسته یا ناخواسته باید از افرادی که در ارتش درجه‌دار بوده‌اند، بیاموزیم. زمانی که روبرت ای. لی؛ دید سرزمین مادریش ویرجینیا از ایالات متحده جدا شده، بسیار ناامید شد. با وجود این زمانی که رئیس‌جمهور وقت آبراهام لینکولن از او خواست که وی رهبری نیروهای ایالات متحده را بر عهده بگیرد، لی از جایگاه خود در ارتش استعفا داد برای این که نمی‌توانست علیه ایالتی که بسیار دوستش می‌داشت بجنگد، او تحمل جنگ علیه هم‌وطنان خود، دوستان و خانواده‌اش را نداشت و برای همین در خدمت جنبش جنوبی قرار گرفت.

چگونه می‌تواند شخصی ارتشی را اداره کند، که نیمی از نیروی انسانی و منابعش از جناح مخالف باشند؟ بر اساس شواهد، شخصیت و نبوغ نظامی لی بود که افرادش را به او وفادار نگاه می‌داشت و آنان را به پیش می‌برد.

لی یونیفرمی ساده می پوشید، اغلب بر روی زمین می خوابید. همیشه در اردوگاه حاضر بود. او هیچ گاه از پیروزی هایش مغرور نمی شد و همیشه مسئولیت شکست ها را بر عهده می گرفت، حتی زمانی که مقصر زیر دست - هایش بودند. او همچنین هر روز برای دشمنانش دعا می کرد.

یکی از ژنرال های لی درباره ی او چنین می گوید: "به عنوان یک سرباز مردم به وی احترام می گذاشتند و به عنوان یک مرد عاشق او بودند. تواضع و طبیعت فروتن وی بود که الهام بخش افراد تحت امرش علیه چنین دشمنان پر قدرتی شد." این مثالی از قدرت در ضعف است. یکی از نویسندگان معاصر مقایسه ای تاریخی از این مطلب به نگارش در آورده است. او تمام مزیت ها و خصوصیات یک رهبر عالی را در خود دارد اما فارق از هر فساد، او دشمنی بوده بدون نفرت، دوستی بوده عاری از بی وفایی و شهروندی بدون خطا، همسایه ای بدور از عیب جوئی، مسیحی ای بدور از ریا، مردی بی گناه، او سزاری بود بدون قدرت طلبی، فردی بدون استبداد، ناپلئونی بدون خود - خواهی و واشنگتنی بدون جایزه! او مانند یک غلام نسبت به افراد در قدرت مطیع بود و مثل یک پادشاه با اقتدار وفادار به تاج و تخت. به مانند یک زن در زندگی نرم خو، در فکرش چون یک باکره خالص و صادق، هوشیار چون یک راهبه ی رومی در حال خدمت. مثل سقراط مطیع قوانین و در آخر در نبردها چون آشیل مشهور. (شخصیت لی به قلم بی.اچ. هیل؛ نوشته شده در ایالت جورجیا در آتلانتا - 18 فوریه 1874)

بر اساس تمام منابع تاریخی قابل استناد، لی دیگران را توسط شخصیت و ایمانش رهبری می نمود. او باور داشت که گناهکار است. او مسیحی وظیفه شناسی بود، مردی که هیچ منصبی را به خود نسبت نمی داد و دنبال کسب اعتبار و آبرو برای خود نبود.

او خود را موظف به پیروزی از عقیده‌ای می‌دانست که در آن شخص او مهم نبوده و آن این بود که باید از ویرجینیا سرزمین خود در برابر حملات ارتش دشمن محافظت نمایم و بر این عقیده بود که سازمان‌های فدرال مرکزی در آخر به استبداد کشیده خواهند شد. او شخصاً با برده داری مخالف بود و چندین سال قبل برده‌های خانواده‌ی خود را آزاد کرده بود. به سخن دیگر این که، او ارتشی را که از لحاظ فیزیکی ضعیف، فقیر، و از لحاظ تعداد بسیار اندک بودند و در زمانی که تمام منطق‌ها شکست را پیش‌بینی می‌کردند به سوی پیروزی هدایت کرد. هیچ کس نمی‌تواند به شخصی کمک کند مگر بتواند بر او تأثیر بگذارد. با این حال وقتی به روشی که یک فرد به دیگران کمک می‌کند می‌اندیشیم، همواره این سؤال مطرح است که آیا قدرت تأثیرگذاری وی از جانب خداوند است یا خیر؟ زمانی که دو ارتش همدیگر را تعاقب می‌کنند و همدیگر را می‌کشند و خاک آمریکا را با اجساد می‌پوشانند، ما تحت تأثیر دلاوری چنین رهبرانی قرار می‌گیریم. تحت تأثیر شخصیت برخی از آن‌ها اما در دست‌آوردها و ارزش‌ها تفاوت‌ها و تضادهایی وجود دارد و این امر باعث می‌شود که در ارزیابی که از آن‌ها انجام می‌دهیم، دچار تردید شویم. رهبری امروز باید در طول تاریخ به قضاوت گذاشته شود. برخی از پیروزی‌های امروز ما در بیست سال آینده جلال و درخشش خود را از دست می‌دهند و برخی از دست‌آوردهای ساده‌ی ما (یا حتی شکست‌های ظاهری ما) ممکن است در آخر نقطه‌ی عطفی در پیروزی به نظر آیند. این چیز در زمینه‌های مختلف تأثیرگذاری نیز مصداق دارد. رهبران امور بازرگانی می‌دانند، که چگونه باید موفقیت را اندازه‌گیری کنند و ممکن است حتی با افزودن اصول شخصیتی و ایمانی به آن تجارت‌شان، آنرا مشروعیت ببخشند. اما این لزوماً هدف و خواندگی آن‌ها را اعتبار نمی‌بخشد. مزیت رهبران مذهبی این است که از پیش هدف و کارهای آن‌ها مشخص است. در

جامعه‌ی پلیسی که در راستای تحقق سیاست‌های یک کشور خدمت می‌کنند، وسوسه قدرت و مقام مشکلی اجتناب‌ناپذیر است. به همین خاطر است که تقریباً برای رهبران سیاسی این امکان وجود ندارد که انگیزه‌های‌شان را خالص نگاه دارند. انحراف در رهبری همان قدر که ذات گناه‌آلود بشری به ما نزدیک می‌باشد به ما نزدیک است، برای همین است که ما به ارتباط و پیوند در میان ذات الهی و ذات بشری نیازمندیم تا بتوانیم به طور کامل تمامیت و اثربخشی خود را حفظ کنیم، البته برای این کار روش‌های عملی مختلفی نیز وجود دارد. رهبری تنها به معنای داشتن شخصیت خوب نیست و در واقع پیوند میان طبیعت الهی و انسانی، تنها امید واقعی یک رهبر، برای اثبات شایستگی‌هایش است.

تأثیرگذاری روحانی در عصر حاضر:

روشی که در این کتاب به کار خواهیم برد بررسی برخی از اصول کلی تأثیرگذاری روحانی و رهبری است و همچنین به اصول عملی رهبری خواهیم پرداخت و خواهیم دانست که در چه جاهایی پیوند میان ذات الهی و ذات انسانی باعث ایجاد تفاوت در این نوع از رهبری می‌شود.

به متن‌های کلیدی کتاب مقدس نگاه خواهیم نمود تا ما را هدایت کنند و در طول مسیرمان داستان‌هایی از تاریخ، کتاب مقدس و جهان امروز، را مرور خواهیم کرد. در تمام این چیزها ما باید با یکدیگر تلاش کنیم. باید به سختی تلاش کنیم تا نقش‌ها و توانای‌های مکمل خودمان را کشف کنیم. اگر این کتاب و اصول آن‌ها را با دوستانی که رهبر هستند، بخوانیم از نظرات یکدیگر نیز بهره خواهیم جست. استفاده از نظرات دیگران یکی از

مهارت‌های رهبری است. بهترین رهبران همواره خود را متعهد دانسته‌اند که این مهارت را در خود پیورانند. شاید رهبری باشید که در حال تعلیم باشید. اگر چنین است هم اکنون زمان نهادن بنیادهای درست است و یا شاید رهبری کهنه‌کار باشید و یا مانند اکثر ما احتیاج به تازگی‌ای دارید که از همسفر شدن دوباره‌ی با شبان نیکو کسب می‌شود. شاید رهبر یک کلیسا باشید و این نیاز را احساس کنید که تمامیت رهبری روحانی‌تان احتیاج به بازسازی دارد. یا شاید شغلی را رهبری می‌کنید و مشتاق هستید بدانید که چگونه می‌توانید اصول و قوت روحانی را به عنوان یک صفت برجسته در رهبری خود ایجاد کنید. اگر شما معلم هستید یا رهبر یک سازمان خیریه مشتاقانه در خواهید یافت که تأثیرگذاری شما فرصتی است که بتوانید معرفت را در زندگی افرادی که سعی در کمک‌شان دارید جاری نموده و عزت‌نفس را به آن‌ها باز گردانید و همواره با احساس شگفتی به این مسئله نگاه خواهید کرد که خداوند شما را بلی شما را جزئی از این کار قرار داده است. خداوند می‌خواهد در این دنیا کارهای عظیمی انجام دهد و او می‌خواهد از افراد معمولی در این کار بازسازی استفاده کند. اما سؤال اصلی این جاست که آیا ما واقعاً حاضر هستیم که از کسی پیروی کنیم، تا در این صورت قادر به رهبری باشیم؟

فصل دوم

پیروی را یاد بگیرید.

«اگر من رهبر مردم هستم باید از مردم پیروی کنم.»

- بنجامین دیسرایل، قرن 19

وزیر امور خارجه انگلستان

بهترین رهبران، بهترین پیروان هستند و این به خاطر آن است که آنان به شدت تحت تأثیر خداوند و دیگران قرار می‌گیرند و با غیرت می‌خواهند آنچه دیگران به دست آورده‌اند را دریابند و از آن بهره‌جویند.

برخی از خطرناک‌ترین رهبران آنانی هستند که فکر می‌کنند بسیار بیشتر از دیگران می‌دانند و تنها به ابتکارات خود علاقه‌مند بوده و از تنها جدا و جلوتر از دیگران بودن لذت می‌برند. به این مطلب از این زاویه بنگرید. آیا شما برای افرادی که صرفاً در خط مقدم رهبری هستند، احترام بیشتری قائلید یا برای آنانی که در حین رهبری برای دست آوردها، به افرادی که تحت رهبری‌شان بودند احترام بیشتری می‌گذاشتند؟ بهترین رهبرانی که در زندگی داشته‌اید رهبری کردن خوب را در رهبری کردن نیاموختند، بلکه در حین پیروی کردن فرا گرفته‌اند.

این رهبران که پیروی را خوب می‌دانند، هرگز در این توهم به سر نمی‌برند که بهترین ایده‌ها تنها به فکر آن‌ها خطور کرده و هیچ کس دیگر قبل از آن‌ها به آن ایده‌ها فکر نکرده است. آن‌ها به ابتکار ارزش می‌دهند ولی این به معنای دور انداختن تمام ایده‌های قبلی نیست. نوآوری به معنای

بازسازی بهترین‌ها است. واژه‌ی "نوآوری" به معنای نو ساختن و بازسازی است. رهبرهای خوب باعث ایجاد عناصر جدید می‌شوند و بر این مطلب واقف‌اند که نوآوری به معنای دور انداختن یک ایده‌ی قدیمی نیست. اما آنانی که از ناامنی رنج می‌برند، همیشه می‌خواهند دیگران باور کنند که ایده و کار آنان چیز جدیدی است. در بسیاری از مواقع هم این چنین است که یک ایده‌ی کاملاً نو ایده‌ای دزدیده شده‌ای بوده که به آن رنگ و بوی تازه‌ای بخشیده شده است. اگر ما داریم چیزی را بر روی ایده‌ی عالی فرد دیگری بنا می‌کنیم، چرا نباید این حقیقت را بپذیریم؟

الگوی ما از خدمت، تأثیرگذاری و رهبری همه ریشه در دعوتی دارد که عیسیای مسیح از ما به عمل آورده است. "مرا پیروی کنید." این دعوت به مانند صدای رعد و برق در وسط یک روز آفتابی است. اولین شاگردان مسیح که تبدیل به رهبرانی جسور و عالی شدند، سنگ‌های بنیادینی برای نسل‌های بعدی بودند. آن‌ها رهبرانی، پیرو بودند. زمانی که خام و تازه‌کار بودند، فکر می‌کردند که تحت کنترل هستند. اما زمانی که روح خداوند بر آنان قرار گرفت و آنان را پر ساخت دریافتند، تأثیر بنیادینی که می‌توانند بر دیگران داشته باشند، تحت تأثیر روح خداوند خواهند بود. این تفاوتی بود که در شخصیت شمعون پطرس قبل از قیام مسیح و پس از پنطیکاست شاهد هستیم. قبلاً پطرس اعتماد به نفس بالایی داشت و به اعتقاداتش ایمان راسخ داشت، اما با صورت بر زمین افتاد. اما زمانی که بر اساس اعتقاد و قوتی که می‌دانست مستقیماً از خداوند نشأت می‌گیرد هدایت شد، توانست در هر جایی رهبری کند.

داستان از آنجایی شروع شد که:

«چون عیسی در کنار دریاچه‌ی جلیل راه می‌رفت، دو برادر را دید به نام - های شمعون، ملقب به پطرس، و برادرش آندریاس، که تور به دریا می‌افکندند، زیرا ماهی‌گیر بودند. به ایشان گفت: از پی من آیید که شما را صیاد مردمان خواهم ساخت. آنان بی‌درنگ تورهای خود را وانهادند و از پی او شتافتند.» (متی 4: 18-20)

این پیروی از راه رفتنی واقعی و فیزیکی به سوی مسیح آغاز و با مسیح ادامه یافت. پطرس و اندریاس یعقوب و یوحنا برای هیچ سمیناری ثبت نام نکرده بودند. آن‌ها پاهای‌شان بر زمین بود، گوشه‌های‌شان تیز شده و چشمان‌شان بر مسیح متمرکز شده بود. آن‌ها به معنای خاص کلمه پیروی کردند. معنای این پیروی آن است که آن‌ها وارد مشارکتی زنده با مسیح شدند. رابطه‌ای که در آن شاگردان 24 ساعت در روز با سخنان و اعمال مسیح زندگی می‌کردند. شکل‌گیری این شاگردان بر اساس آنچه شنیدند، صورت گرفت. همچنین به وسیله‌ی آنچه بر کوه جلیل دیدند زمانی که عیسی افرادی بسیاری را با چند ماهی و چند تکه نان سیر کرد. آن‌ها آن را لمس کرده، بوییدند و چشیدند. مزه‌ی ماهی در دهان آن‌ها بود و در ذهن آن‌ها جایی را به خود اختصاص داد. تا بعدها مسیح را به عنوان نان حیات که از آسمان فرستاده شده بود، درک کنند. سال‌ها بعد شاگردان تبدیل به افراد تأثیرگذار و مقتدری شدند و زمانی که جنبشی را آغاز کردند و قرار بود دنیا را تغییر دهند، آن‌ها می‌توانستند برگشته و به تجربه‌ی پیروی خود از مسیح نگاهی بیاندازند. حتی با وجود این که مسیح از لحاظ فیزیکی دیگر در میان‌شان نبود ولی آن‌ها نسبت به زمانی که در میان‌شان حاضر بود کامل‌تر او را پیروی کردند زیرا که اکنون بواسطه‌ی روح خداوند فهمیده بودند که معنای حقیقی پیروی چیست.

این پیروی باید با گوش سپردن همراه باشد. اما نه صرف شنیدن کلمات و یادداشت کردن آن‌ها در دفتر و به پروراندن مصنوعی شنیده‌ها در مغز. رهبری در یک سری دروس در یک یا چند تا دی.وی.دی خلاصه نمی‌شود و ما با گذراندن واحد 1 و 2 و 3 رهبر نخواهیم شد. گوش کردن افرادی که از مسیح پیروی می‌کردند، فرایندی بود که در آن باید سؤال و جواب انجام می‌شد. باز هم سؤال و باز هم جواب. شما هم مانند آن‌ها سرتان را می‌خارانید، صورت‌تان جمع می‌شود، دور می‌ایستید و به آنچه او انجام می‌دهد نگاه می‌کنید، باز هم نزدیک می‌شود تا نکات بیشتری از او بیاموزید. با فکر آن خوابیده و با همکاران‌تان درباره‌ی آن شخص سخن می‌گوئید، روی غریبه‌ها آن را تست می‌کنید و باز هم سؤالات جدیدتر در شما آغاز می‌شود، حقیقت را می‌چشید باز برای حقایق بیشتر مشتاق می‌شوید و آن را در آخر رها می‌کنید برای این که می‌دانید وقتی باز هم نزد او باز گردید ضیافتی از تمام این تجربیات برای شما آماده کرده است. مسیح شاگردانش را در خط تولید قرار نداد تا آماده‌ی کار شوند بلکه آن‌ها را با خود به سفر برد. شنیدن از مسیح باید در طول زندگی ما صورت بگیرد. لزوماً نباید در بهترین سمینارهای جهان ثبت نام کنیم تا تبدیل به رهبرانی مؤثر شویم. آموزش ما هم اکنون در حال انجام شدن است. هر روزه در حال انجام شدن است. در این مسیر ما مثل افرادی هستیم که از دور صدای خداوند را چون رعد و برق شنیده و در مقابل آن فروتن می‌شویم. این نوع رهبری تبدیل به حرفه یا یک شغل می‌گردد.

شاگردان توسط مسیح آموزش می‌دیدند. زمانی که به شهرها و روستاهای مختلف می‌رفتند، با مردم مختلف روبرو می‌شدند، آن‌ها را شفا می‌دادند، با آن‌ها روبرو می‌شدند، آنان را آرامش می‌بخشیدند، و گاهی هم

توسط آن‌ها مورد آزار قرار می‌گرفتند. گاهی شاگردان به مانند قهرمانانی که پیرو قهرمان اصلی بودند وارد شهری می‌شدند. (متی 4: 19، 25، 21: 2؛ 9) و گاهی هم آن‌ها هم چون مسیح خاک پا‌های خود را در زمان خروج از شهری که پیغام را نمی‌پذیرفتند می‌تکانند و از وی پیروی کردند. (لوقا 3: 5-9) تأثیرگذاری روحانی همچنین به معنای تشخیص موقعیت‌هایی است که می‌توانید تأثیر بگذارید و هم تشخیص موقعیت‌هایی است که صرف هر گونه انرژی و زمانی اتلاف وقت تلقی می‌گردد.

مرا پیروی کنید.

امروزه تأثیرگذاری روحانی به معنای دعوت از مردم برای مطابعت به واسطه گوش کردن، نگاه کردن و تقلید است. نه این که بخواهیم این چیز را به شما پیشنهاد کنیم. اما راحت‌ترین چیز آن است که تنها توسط کلمات دیگران را تحت تأثیر قرار دهیم و احتمالاً پنهانی آرزو کنیم که هیچ کس به خود گوینده‌ی این سخنان توجهی نکند، چون همه‌ی ما می‌دانیم که همه چیز در خانه‌های ما در وضعیت درستی قرار ندارد. تقریباً این کاری احمقانه به نظر می‌رسد. همه‌ی ما تقریباً یا کاملاً از آنچه هستیم احساس خجالت می‌کنیم. واقعیت امر ما را می‌ترساند که نباشد مردم زندگی ما را بررسی کرده و دقیقاً بدترین قسمت‌های زندگی ما را تقلید کنند. اما شخصی مثل پولس دیگران را تشویق می‌کرد که به وی اقتدا کنند. (اول قرنتیان 11: 1، دوم تسالونیکیان 3: 7) و از آن طرف رهبران دیگر او را به خاطر اتهاماتی مورد انتقاد قرار می‌دادند. در نامه‌های پولس خود اظهار می‌کند که از انتقادات دوستان ایمان‌دار خود درد بیشتری را متحمل شده تا از افراد بی‌ایمانی که او را به زندان انداختند. آنان که او را زندانی کرده بودند کمتر باعث خستگی

و ناامیدی وی می‌شدند تا دوستانی که از بودن او در زندان لذت می‌بردند. هر شخصی که نامه‌های پولس را می‌خواند بر این عقیده خواهد بود که او یا شخصی است که خودستایی می‌کند و به سخنان دیگران توجهی ندارد و از دیگران انتقاد می‌کند و انتظار پیروی مطلق دارد و یا این که او رهبر و در عین حال پیرویی جسور است که فروتنی‌اش در اعتراف دائمی وی که "بزرگ‌ترین گناهکار است" دیده می‌شود.

امروزه انسان‌ها می‌خواهند بدانند که آیا سخنان و قدم‌های رهبران‌شان در یک راستا قرار دارند؟ آیا تناسبی بین عمل کرد و سخنان رهبران‌شان وجود دارد؟ یا که این چیزها فقط سخن است و سخنی خالی؟ فریادی که از عمق وجود افراد بر می‌خیزد این است: "به من خط را نشان نده، شعارها برای من مهم نیست من نمی‌خوام تأثیری را شاهد تأثیری باشم. من به حقیقت نیاز دارم. راه را به من نشان بده. راهی که قابل اعتماد است را به من نشان بده. به من ثابت کن راهی که به من نشان می‌دهی پاسخ مشکلات من است. نشانم بده که این راه حقیقت است. به من بگو چرا باید به خود اجازه دهم که تحت تأثیر تو قرار بگیرم." در بین افرادی که به یک سخنرانی گوش می‌کنند همیشه افرادی هستند که از رهبران خود تناسب و صحت سخنان و اعمال را انتظار دارند در حالی که هستند عده‌ی زیادی از افراد ساده‌لوح که تحت تأثیر شعاری جذاب یا یک وعده‌ی رضایت‌بخش و تضمین کننده قرار می‌گیرند. این مشکل در ذات انسانی به سختی جای گرفته و هرگز هم از بین نمی‌رود. افرادی از قبیل معلمان تلویزیونی، مبشران در حال سفر، و نخبگان بازاریابی وجود دارند، که قادرند پیروان بسیاری را مجذوب خود کنند. آن‌ها فقط به خاطر این که تعداد پیروانش زیاد است این ادعا را می‌کنند که خدمت آن‌ها صحت و اعتبار دارد. در صورتی که این نوع رابطه

می‌تواند همانند رابطه‌ای از نوع همزیستی مسالمت‌آمیز باشد که در آن رهبران شادی و سلامتی را به مردم وعده می‌دهد و در ازای آن مردم از رهبری پیروی می‌کنند و پیروی آن‌ها حس خودخواهی رهبر را ارضاء می‌کند. این خطر همیشه متوجه ما خواهد بود که برخی پیغام شخصی‌شان را درست و معتبر بدانند تنها به این خاطر که عده‌ای از آن‌ها پیروی می‌کنند اما تنها دلیلی که این عده از وی پیروی می‌کنند این باشد که آن‌ها وعده‌های مبهمی از رضایت و موفقیت را دریافت نموده‌اند، یا این که آن‌ها پیروان‌شان را تنها بوسیله‌ی الهام‌بخشی (کاریزمای) شخصی بدست آورده‌اند، مانند درخششی از نور که فقط می‌تواند نگاه را به خود جلب کند. برخی اقتدار خود را بر اساس آمار و ارقام می‌سنجند. برای آن‌ها تعداد بیشتر نمایانگر صحت ادعا است. تاریخ نشان داده است که لزوماً تمام افرادی که رهبر هستند افراد را به سوی حیات رهبری نمی‌کنند. عکس این مطلب نیز صادق است. برخی چنین ادعا می‌کنند که اقتدار آن‌ها به وسیله‌ی انحصاری بودن پیروان‌شان تأیید می‌شود به این معنا که رهبران این گروه‌ها بر اساس عضویت افرادی خاص در گروه‌شان ادعای اعتبار می‌کنند. یعنی این که اعتبار چنین رهبرانی بر اساس تعداد افرادی که با آن مخالفند و در گروه آن‌ها شرکت نمی‌کنند صورت می‌گیرد و به اندازه‌ی موافقان به تعداد مخالفان اهمیت داده می‌شود. اما روزی که ماهیت رهبری را به درستی درک کنیم متعاقباً روز خود را تنها با این آرزو آغاز می‌کنیم که مسیح را در هر جایی که ما را هدایت می‌کند پیروی کنیم.

این مطلب که هنوز هم مسیح شاگردانی دارد که آنان را به شهرها و روستاهای مختلف می‌فرستند تا با گناه مقابله کنند و از حق مظلومین دفاع کنند، برای ما آرامش‌بخش است و این واقعیت بیانگر آن است که اگر چه

زمان‌های بسیاری سپری شده است، ولی با توجه به این که پیشرفت روحانی مشمول گذر زمان است با این حال هنوز این قوت خداوند است که عمل می‌کند نه قدرت ما. در آخر روز بدون توجه به این که اسم و شهرت ما جایی نمایان شده و یا پیشرفتی صورت گرفته یا خیر. آنچه مهم خواهد بود این است که آیا ما توانسته‌ایم باعث شویم شخصی در جایی تصویری واضح‌تر از مسیح دریافت کند یا خیر؟

بهترین هدیه‌ای که یک رهبر می‌تواند به دیگران عطا کند الگوی یک پیروی واقعی در زندگی است. اگر باعث شویم که مردم امروز بر ما تکیه کنند صرفاً زمینه‌ساز ناامیدی آن‌ها در آینده خواهیم بود و بالاخره مردم ما را ترک خواهند کرد برای این که هیچ رهبری نمی‌تواند مانند خداوند استوار و پایدار باشد. اگر به مردم بیاموزیم که از مسیح پیروی کنند آن‌ها را در جهان در شرایطی قرار داده‌ایم که هرگز تنها نباشند.

اسیر شده

مارتین لوتر؛ یکی از جسورترین و حتی لج‌بازترین رهبران تاریخ است. اگر با نگاهی موشکافانه‌تر به وی نگاه کنیم خواهیم دید که وی از افراد بسیاری پیروی می‌کرد او در واقع به طور قاطع متعهد به پیروی از دیگران بود. او راهبی جوان بود. با وجدانی بهم ریخته! اما لوتر از دستورات مربی ارشد خود، کارل ون استابوتیز؛ اطاعت کرده و به دانشگاه برای تحصیل دروس فشرده الهیات رفت. آن جا بود که لوتر توانست مکاشفه‌ی شخصی و تازه‌ای از انجیل فیض داشته باشد و دانست که وی تا ابد باید تمامی افکار خود را بر طبق حقایق بنیادی کتاب مقدس بنا سازد. در جمع مجلس اعیان

اروپایی در سال 1521 در جلسه‌ی دایت او ورمز که توسط امپراتوری مقدس روم (کلیسای کاتولیک) مدیریت می‌شد، مارتین لوتر چنین گفت: وجدان من توسط کلام خدا اسیر شده. در حالی که دشمنانش او را شخصی کله‌شق، گستاخ و لجوج می‌دانستند، لوتر خود را کاملاً فروتن می‌دانست.

آنانی که او را از نزدیک می‌شناختند او را فردی بی‌ادعا، قابل دسترس و ساده‌ای می‌دیدند. وی با زنی معمولی ازدواج کرد و سرپرست خانواده‌ای بود متشکل از شش فرزند، که آن‌ها نیز به صورت معمولی به دنیا آمده بودند. شش دختر، و پسر و شاگردانی که مشتاق زندگی با وی بودند. لوتر در نوشته‌های آگوستین همان انجیلی را که در نوشته‌های پولس یافته بود را دید و اجازه داد که آگوستین معلم او باشد. او هیچ ادعای شخصی برای جدا شدن از کلیسای کاتولیک نداشت. طرف‌های مقابل وی را از آن کلیسا جدا نمودند. او حتی سعی کرد که واکنش‌های افراطی برخی از طرفدارانش، که نقاشی‌های کلیساها را پاره می‌کردند، متوقف کند و مانع از آن شده که آن‌ها تمام اشیای کلیسای قرون وسطی را تخلیه کنند. او می‌خواست که به سنت‌ها تا جایی که با کلام تناقضی نداشته باشد، احترام گذاشته شود. او نمی‌خواست هیچ چیز جدیدی را ابداع کند. ایده‌ی بازسازی دوباره‌ی کلیسا که امروزه گاهی آن را می‌شنویم برای لوتر غیر منطقی بود. ابتکار (توسط مسیح). بله، اصلاح بله، اما ابتکار بازسازی شده، خیر.

لوتر رهبری تأثیرگذار بر تاریخ بود. تنها به این خاطر که او مردم را دنبال کرده و از اصولی که بالاتر از شخص خودش بود مطابعت نمود. مهمتر از همه، اعتراف قطعی او درباره حاکمیت خداوند به این معنا بود که او رهبری خود را مستقیماً و عملاً جزئی از اراده‌ی و عمل الهی می‌دانست. لوتر در زندگی خود، در اخلاق، در سیاست و الاهیاتش در پیوند انسانی - الهی قرار

داشت. اگر این چنین نبود احتمالاً وی شخصی متزلزل، گناهکار و زاهدی پنهان باقی می ماند و هیچگاه توسط شخصی شناخته نمی شد و اسمی از او آورده نمی شد.

رهبر - پیرو در عصر حاضر

اخیراً در مباحث مدیریت و رهبری کلمه‌ی جدیدی استفاده می شود و آن کلمه‌ی "رهبر - پیرو" است. اگر چه این کلمه در واژگان انگلیسی هنوز هم وجود ندارد اما در نوشته ها و در سمینارها بسیار مورد استفاده قرار می گیرد. اغلب کلمه‌ی رهبر - پیرو برای مشخص نمودن رهبران و پیروان در یک سازمان استفاده می شود و منطق آن نیز این است که رهبران باید نقش پیروان خود را در یک سازمان درک کنند و بدانند که چرا و به چه روش هایی مردم از آن ها پیروی می کنند و اگر چنین کنند رهبر بهتری خواهند بود. درست است اما اگر بحث در همین جا متوقف شود، این ریسک وجود دارد که ما مردم را به دو گروه رهبر و پیرو تقسیم کنیم. بهتر است این موضوع را از یاد نبریم که همه‌ی مردم حتی خود رهبران باید پیرو باشند و انسان هایی که اغلب حتی عنوان رهبری را بر خود ندارند محور اصلی تأثیرگذاری بر دیگرانند. زمانی که رهبران خود را از پیروان می دانند و خود را یک رهبر - پیرو می دانند، قوت جاری می شود. این چنین در نظر بگیرید که هیچ کس به عنوان مثال نمی خواهد از شما پیروی کند چرا که آن ها می خواهند بدانند که با پیروی کردن از شما در واقع از اصولی برتر و حقیقتی متعال پیروی می کنند؟ در تأثیرگذاری روحانی، مردم باید بدانند که آیا توسط خداوند هدایت و رهبری می شوند یا خیر.

آن‌ها به معنا، رهایی و هدف نیازمندند. اینها مواردی است که هیچ رهبر انسانی قادر نیست به دیگران بدهد. کاری که رهبر می‌تواند انجام دهد آن است که این ارزش‌ها را زندگی کرده و آن‌ها را به دیگران منتقل کند. پس این نکته در عمل به چه معنا است؟

✓ این به معنای مردمی است که به موعظه‌ای گوش می‌کنند و می‌دانند که پاهای شخص واعظ بر حقایق کتاب مقدس استوار است و نه بر نظر شخصی او.

✓ افرادی که برای کمک به پروژه‌ی ساختمانی هدیه می‌دهند چون می‌دانند که قرار است کار ملکوت خداوند توسط آن امکانات ترقی کند.

✓ مدیر رده پائینی که می‌داند اصول روحانی صاحب مسیحی آن مجموعه تنها در غالب کلمات نیستند، بلکه اعتقادات راسخ وی هستند که در زندگی واقعی آن‌ها را بکار می‌برد.

✓ معلم مسیحی مدرسه‌ای که الهام‌بخش ایجاد احترام در میان شاگردانش بوده و این کار را از طریق نشان دادن احترام به آن‌ها انجام می‌دهد.

✓ نوجوانی که از پدر خود اطاعت می‌کند زیرا که پدر تنها به دنبال کاربرد اصول اخلاقی نیست، بلکه می‌خواهد که فرزندش حقیقتاً از خداوند پیروی کند.

✓ به معنای جماعت کلیسایی است، که گرد آمده‌اند تا با گروه‌های متفاوت پیرامون خود نه تنها در مورد یک موضوع محدود، بلکه موضوعاتی که بتوانند بوسیله آن با دیگران در ارتباط باشند و رشد کنند.

تمام این موارد دلایل دیگری هستند برای این که چرا ما امروز به ارتشی از افراد تأثیرگذار احتیاج داریم. اگر از مردم پرسیده شود که چه کسی بیش از همه در زندگی آن‌ها تأثیرگذار بوده آن‌ها عموماً درباره‌ی نویسندگان، چهره‌های تاریخی یا شبانانی که در زمان بزرگ شدن‌شان داشتند سخن نمی‌گویند. آن‌ها تقریباً همیشه در مورد افرادی واقعی سخن می‌گویند. افرادی که آن‌ها را شخصاً می‌شناسند. افرادی که باعث جاری شدن تأثیری مثبت در زندگی آن‌ها گشته‌اند. ارتباط با دیگران کلید این مسئله است.

و بالاخره بهترین روشی که افراد تأثیرگذار می‌توانند به دیگران آموزش دهند که تا آخر عمر از آن‌ها پیروی کنند. (یا این که روزی آنان خود به خود تبدیل به رهبر شوند) این است که از الگوی رابطه‌ی رهبر - پیروی پویایی استفاده کنند. وقتی که یک رهبر در انجام یک پروژه الگوی همکاری مناسبی را از خود بجا می‌گذارد و این کار را پر انرژی، با تعهد و با شادی انجام می‌دهد افراد نظاره‌گر، قوت را در اتحاد افرادی که برای یک هدف مشترک گرد هم آمده‌اند را خواهند دید. زمانی که رهبران درباره‌ی بینش جدیدی که از خواندن مطالبی بدست آورده‌اند سخن می‌گویند، آن‌ها به افراد الهام می‌بخشند که در تمام عمرشان مطالعه کنند. زمانی که یک رهبر درباره‌ی آن چیزی که از مربیان ارشد خود آموخته‌اند سخن می‌گوید، دیگران را تشویق می‌کند که آنان نیز به دنبال یادگیری از رهبران ارشد باشند. و در آخر این که ما از خود چیزی برای ارائه به مردم نداریم مگر آنکه هر کاری که انجام می‌دهیم آن باشد که مسیح می‌خواهد و ما خود انتخاب کردیم که پیروان مسیح باشیم. مسیح اساس را برای ما مشخص نموده است. زیرا که برای همین خوانده شده‌اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و نمونه‌ای گذاشت تا در اثر قدم‌های وی رفتار نمائید.

فصل سوم

همکاری با خداوند

«هر که به من ایمان داشته باشد همان طور که کلام می گوید از بطن او نهرهای آب زنده جاری می شود.»

امروز در بسیاری از کشورهای آسیای جنوب شرقی، سال نو با "جشن آب پاشی" آغاز می گردد. بنا به سنن قدیمی مردم به نشانه احترام بر روی یکدیگر آب می پاشند. اما بسیاری این جشن را به صورت خیس کردن وحشیانه و خشن دیگران به افراط می کشند. اگر در آن چهار روز در کوچه و خیابان پیاده روی و رانندگی کنید. با شلنگ، ماشین های آب پاش، هفت تیرهای آب پاش، و حتی تشت ها و لیوان های پر از آب مواجه خواهید شد. این جشن پر هیاهو و پر سر و صدا، بسیار لذت بخش است. مردم می دانند که زمان بیرون کردن کهنه ها و آغاز چیزهای نو فرا رسیده است. در فستیوال باستانی یهودیان که به جشن خیمه ها معروف است نیز استفاده از آب مرسوم است. در هفت روز این فستیوال رهبر مذهبی آب را از استخر سیلوحا از یک سوی شهر برداشته و آن را در گلدانی طلائی در خیابان های شهر حمل می کند. در زمان حمل آب شیپورها نواخته می شوند و توجهی همه را به خود جلب می کند. گلدان طلائی به قدس الاقداس در هیكل حمل می شود. رابی ها مثلی دارند که چنین می گوید: "آن شخص که هرگز لذت دیدن حمل شدن آب را تجربه نکرده در واقع هرگز در زندگی خود لذت را تجربه نکرده است."

یک روز در زمان عید خیمه‌ها وقتی که مسیح در اورشلیم بود، در اصلی‌ترین روز جشن او برخاسته و با صدای بلندی گفت: «هر که تشنه است نزد من آید و بنوشد. کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید نهرهای آب زنده از بطن او جاری می‌شود.» گویی صدای او نوای دیگری از شیپورهای در حال نواختن بود. سپس در ادامه‌ی در انجیل یوحنا (7 آیه 39) این توصیف را می‌بینیم: «اما این را گفت درباره‌ی روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا روح‌القدس هنوز عطا نشده بود. چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.»

به یاد داشته باشید که تأثیرگذاری به معنای جاری شدن چیزی برای تأثیر گذاشتن بر دیگران است. مسیح درباره‌ی این حقیقت روحانی سخن گفت زمانی که شخصی حیات خداوند را در خود می‌پذیرد: "نهرهای آب زنده از درون او جاری می‌شود" این تعریفی روحانی از تأثیرگذاری روحانی است.

این نوع تأثیرگذاری را نمی‌توانید در سمینارهای آموزشی رهبری در حالی که بر صندلی‌های راحت دور یک میز بزرگ در جایی مثل یک هتل نشسته‌اید، بیاموزید. در تأثیرگذاری شاید مهم‌ترین چیزی که باید بیاموزید این است که باید بوسیله‌ی پر شدن از روح خداوند، توانایی خود را برای رهبری و خدمت به دیگران ارتقا بخشید. شما در پی جاری شدن حیات و حقیقت خداوند هستید. و قوت این حیات و حقیقت بر زندگی دیگران جاری شده، باعث تغییراتی ابدی در آن‌ها خواهد شد. خارق‌العاده است! چه تغییراتی در کیفیت رهبری ما ایجاد می‌شود اگر ما خود را متعهد به داشتن چنین روشی در زندگی‌مان بدانیم؟ خداوند از طریق اشعیا چنین می‌گوید:

«خداوند پیوسته تو را هدایت خواهد کرد، و جان تو را در بیابان سوزناک
سیر خواهد نمود؛ به استخوان‌های توّ خواهد بخشید، و تو چون باغی
خواهی بود سیراب و چشمه‌ای که آبش کم نشود.» (اشعیا 58: 11)

یوحنا توضیح داد که اشعیا در مورد حقیقتی روحانی سخن می‌گفت که
در زمان نزول روح‌القدس اتفاق می‌افتد (چنان که در کتاب اعمال نوشته
شده) در زمانی که خداوند کاری استراتژیک در دنیا آغاز کرد و ایمانداران را
به عنوان ابزاری به کار برد.

تأثیرگذاری روحانی مبتنی بر رابطه‌ای واقعی با خداوند است. در آن
رابطه است که ما دیگران را طور دیگری می‌بینیم. پتانسیل‌ها و
مشکلات‌شان را می‌فهمیم و نقش‌مان را به عنوان یک رهبر در مورد آن‌ها
به صورتی متفاوت درک می‌کنیم. اگر واقعاً می‌خواهیم به مردم کمک کنیم
و صرفاً به عنوان محرکی برای انجام کاری نباشیم، بلکه بر زندگی آن‌ها
تأثیر پایداری به جا بگذاریم، باید با خداوند همکاری کنیم.

وقتی که کلمه‌ی "روحانی" را بکار می‌بریم افراد چیزهای متفاوتی را
درک می‌کنند. جای تعجبی نیست زیرا که این کلمه خود عمداً توجه ما را
به سوی چیزی فراتر جلب می‌کند. چیزی که فراتر از اندازه‌گیری و تحلیل
است، فراتر از هر توصیفی در فرهنگ لغات است. واژه‌ی "روحانی" به ما
یادآوری می‌کند، چیزی فراتر از جسم هستیم، که کار ما چیزی فراتر از پرتاب
کردن آجر و خمپاره و دنبال کردن صفحات گسترده در یک کامپیوتر است
و ما چیزی فراتر از بدن‌های متحرک هستیم و خداوند که خود روح است
نیرو و انگیزه‌بخش تمام فعالیت‌های صحیح روحانی است.

انسان‌ها که به شباهت خداوند آفریده شده‌اند طبیعتاً روحانی هستند و تأثیرگذاری روحانی به معنای، بیدار کردن مردم است برای این که واقعاً درک کنند که چه مخلوقاتی هستند، مثل ارتشی که در خواب است و قرار است ما آن‌ها را بیدار کنیم، تا وظیفه‌ی بزرگی که بر دوش دارند را، انجام دهند.

باید در مورد به کارگیری کلمه‌ی روحانی مراقب باشیم برای این که گاهی برخی از مردم این کلمه را برای اشاره به گروه خاصی از مردم برگزیده بکار می‌برند که رابطه‌ی خاصی با خداوند دارند.

برخی از ناستیک‌های اولیه بر این باور بودند که مردم در سه گروه خاص قرار می‌گیرند و تعلق آن‌ها به این گروه‌ها از پیش تعیین شده است.

این سه گروه عبارت بودند از "روحانی‌ها؛ نفسانی‌ها و جسمانی‌ها." برخی از مردم ذاتاً روحانی هستند. برخی دیگر پتانسیل ارتقا به آن درجه را دارند و برای دیگران هیچ امیدی نیست. مانند نظام طبقاتی تفکیکی. این نوع تفکر، تفکر نخبه‌سالاری را پرورش می‌دهد که با آنچه کلام خداوند درباره‌ی پتانسیل تمام مردم تعلیم می‌دهد، در تضاد است. گاهی به گونه‌ای بسیار ظریف برخی از مردم خود را "روحانی‌تر" از افراد دیگر می‌دانند. اما در واقع این چیز به هیچ وجه درست نیست.

تمام انسان‌ها به شباهت خداوند آفریده شده‌اند و پتانسیل و اشتیاق زنده بودن از لحاظ روحانی را دارند. هدف کلی یک رهبر روحانی این است که انسان‌ها را به سوی اشتیاق روحانی‌شان نسبت به خداوند راهنمایی کرده و سپس آن‌ها را به سوی داشتن زندگی هدفمند هدایت کند. هیچ انسانی تا به حال به دنیا نیامده که "روحانی" نباشد.

پس تفکر کتاب مقدس در مورد "روح و روحانی بودن" چیست؟ کلمات عبری و یونانی در عهدعتیق و عهدجدید کاملاً واضح هستند. ruach عبری و neuma در یونانی هر دو به معنای باد یا نفس هستند. این اسم عمداً شبیه چیزی قابل لمس است. باد قدرتمند است. نفس نشانه‌ی واضحی برای حیات است. باد و نفس هر دو نامرئی‌اند و تأثیرگذار! «آنگاه یهوه خدا آدم را از خاک زمین سرشت و در بینی او نفس حیات دمید و آدم موجودی زنده شد.» (پیدایش 2: 7)

نخستین کلمات درباره‌ی آدم و آخرین کلمات درباره‌ی مسیح (آدم آخر) یکسان هستند. «آنگاه عیسی به بانگ بلند فریاد برآورد: «ای پدر، روح خود را به دستان تو می‌سپارم. این را گفت و دم آخر برکشید.» (لوقا 23: 46) به عبارت دیگر واژه‌ی روحانی تنها به زیر مجموعه‌ای از فعالیت‌های بشری اطلاق نمی‌شود و به این معنا نیست که هر گاه که به کلیسا می‌رویم "روحانی" هستیم و به محض خارج شدن از در تبدیل به موجودی کودن و ناهنجار می‌شویم و رهبران صرفاً به خاطر این که بارها در طول روز در مورد مسیح و پدر سخن می‌گویند "روحانی" نیستند. داستان خلقت در پیدایش باب 1 به ما می‌گوید که تمامی انسان‌ها عمیقاً و به طور تغییرناپذیری روحانی هستند. به سخن ساده این که خداوند ما را بدین‌گونه خلق کرده است. اما برای این که انسان‌ها رابطه‌شان با خداوند قطع شده و تصمیم گرفته‌اند این حقیقت را رد کرده و مانند حیوانات زندگی کنند و نه در شباهت به خداوند، دنیا احتیاج به بیداری روحانی دارد. زمانی که کلمه‌ی "روحانی" را با کلمه‌ی تأثیرگذاری ترکیب کنید به این اعتراف مهم هدایت خواهید شد که، اگر رهبران بتوانند تأثیرگذاری‌شان را با کار روح خداوند و شرایط روحانی مردمی که رهبری‌شان می‌کنند پیوند دهند، آن زمان است که رهبران می‌توانند به اهداف بالا و بهتری در رهبری‌شان دست یابند. این قوت نهانی است که در

تأثیرگذاری روحانی وجود دارد. در کلام خداوند کلمه‌ی "روح" به دو صورت آمده است روح با حرف "ر" بزرگ و دومی "ر" کوچک. که اولی اشاره به خداوند دارد که روح است و دومی مربوط به روح انسان‌ها است.

ابعاد افقی و عمودی ارتباط

بهتر است که اشاره ما به "داشتن روح" با اشاره‌ی ما به "داشتن کیسه‌ی صفرا" یا "داشتن ریه" را یکسان ندانیم. همچنان که سی.اس.لویس؛ تعریف می‌کند، بشر جسمی نیست که روح داشته باشد، یک شخص روحانی است که دارای بدن است. به عبارت دیگر در مرکز آن شخصی که ما هستیم آن قسمت غیر مادی وجود داد، که به شباهت خداوند آفریده شده است و بنابراین دارای توانایی‌هایی خارق‌العاده‌ای است که عبارتند از: استعداد، احساسات، اراده، خلاقیت، اخلاقیات و نوع‌دوستی. اما در عین حال این بخش از وجود ما بسیار آسیب‌پذیر و مستعد انحراف است. انحراف‌هایی که روح انسان‌ها را به سوی طمع، خشونت، بدجنسی، خودستایی و فسادهای دیگر می‌کشاند. آنچه انسان را از حیوانات دیگر متمایز می‌کند روح اوست. اگر انسان‌ها مخلوقاتی روحانی هستند پس رهبران در مورد پتانسیلی عالی برای خوب یا بد بودن مسئول هستند. رهبری، تأثیرگذاری موجودی روحانی بر موجود روحانی دیگری است. بنابراین کلیت کار رهبری کاری است روحانی، برای این که شامل به حرکت وا داشتن و برانگیختن انسان‌ها می‌شود. اگر رهبر بر انتخاب‌های دیگران تأثیر بگذارد، ارزش‌های‌شان را شکل دهد، آن‌ها را به سوی مأموریتی هدایت کند، افکارشان را پرورش دهد، محیطی را مهیا کند که در آن افراد بتوانند با دیگران کار کنند، آن موقع است که وی با روح آن‌ها سر و کار داشته، حتی

صرف نظر از این که در چه محیطی وی این کار را انجام می‌دهد. پس ما در کلیساها، مدارس، شرکت‌ها، دفاتر، و خانواده‌ها به تأثیرگذاری روحانی و واقعی نیازمندیم. این بعد افقی تأثیرگذاری است.

اما مسئله به اینجا ختم نمی‌شود. روح دیگری که وجود دارد خداوند است. چنانکه مسیح می‌گوید: «خدا روح است و پرستندگانش باید او را در روح و راستی پرستند.» (یوحنا 4: 24) در طول قرن‌ها مباحث مسیحی در مورد خداوند گاهی کلمه‌ی "روح" بیشتر به توصیف‌هایی اشتباهی از خداوند اشاره نموده است. خدای بدون حالت، غیرقابل لمس، بدون محدودیت و قیاس‌های فیزیکی است. (در کلیسای ارتدکس شرقی که به vianegativa معروف است) چنین بیان شده که اینها نکات خوبی برای توصیف، واقعیت وجودی خداوند است. اما باز هم به چیزهای بسیار کمی در مورد خداوند اشاره می‌کند. نفس و باد دو کلمه‌ای هستند که به شکلی عالی برای تعریف انسان‌ها به عنوان روح و خداوند به عنوان روح متعال به ما کمک می‌کنند. نفس نمایان‌گر حیات است. اگر نفس نباشد، حیات هم نیست. باد نامرئی است، غیر قابل پیش‌بینی است می‌تواند آرام یا پرهیاهو باشد. پس دو بعد وجود دارد که رهبری را مسئله‌ای روحانی می‌کند. اولین، انسان‌ها (که در طبیعت خود روحانی‌اند) که بر دیگر انسان‌ها که (آن‌ها هم روحانی هستند) تأثیر گذارند و دوم انسان‌ها که از جانب خداوندی که خود روح است تقویت و به کار گرفته می‌شوند. اینها ابعاد افقی و عمودی تأثیرگذاری روحانی هستند و در این حالت است که پیوند الهی - انسانی صورت می‌گیرد.

در زندگی واقعی

بیاید این مفاهیم را در زندگی واقعی تصور کنیم. بُعد افقی تأثیرگذاری روحانی زمانی است که :

✓ مدیر دفتری آن چنان احترامی برای تلاش و همکاری کارمندانش قائل است که باعث می شود جو دفترش به صورت دیگری باشد. جو محل کار هر روزه نکته‌ی مثبتی بر زندگی کارمندان اضافه می کند. آن ها در آخر روز زمانی که کارشان را ترک می کنند خسته هستند اما از پا در نیامده اند. مدیر با ارزش نهادن به هویت مردم تحت رهبری - اش آن ها را رهبری می کند نه بوسیله‌ی از بین بردن هویت آن ها.

✓ معلمی که ترم را با شناختن شاگردان خود به عنوان یک شخصیت خاص شروع می کند و زمانی کافی را برای این کار اختصاص می دهد و صرفاً به صورت کلیشه‌ای وظایفش را انجام نمی دهد. انگیزه‌ی معلم این است که زندگی شاگردان خود را شکل دهد او برای این کار دید و رویا دارد و فقط به انتقال اطلاعات ساده، انجام تکالیف و رسیدن به تعطیلات تابستانی آینده اکتفا نمی کند.

✓ یک رهبر اجتماعی که برای کاهش جرم در یک قسمت از شهر برنامه ریزی می کند و این کار را توسط تمیز کردن محیط آن منطقه، پاک کردن و از بین بردن نمادها و جملات زشت از روی دیوارهای آن منطقه و لیست کردن نام همسایگان برای اعمال برنامه نظارت بر ساکنان آن منطقه انجام می دهد. این کار باعث بازگشت احترام به آن منطقه می شود.

✓ رهبر جوانان یک کلیسا در حال قدم زدن با شاگردی است که مادرش با بیماری سرطان دست و پنجه نرم می کند. کشمکش دو ساله چیزی

جز درد و ظاهری بد برای مادر وی در بر نداشته است و رهبر جوانان می‌داند که روز بعد از تشییع جنازه‌ی مادر این جوان تازه خدمت شخصی‌اش به این جوان آغاز می‌شود.

اینها نمونه‌هایی از فرصت‌هایی هستند که هر روز برای ما وجود دارند تا بتوانیم کاری بکنیم که به‌شان تمام انسان‌هایی که به شباهت خداوند آفریده شده‌اند احترام گذاشته شود. در زندگی واقعی بعد عمومی تأثیرگذاری روحانی، زمانی اتفاق می‌افتد که:

✓ شبانی که موعظه‌اش را در روز یکشنبه در حالی آغاز می‌کند که خود شرایط زندگی بسیار سختی را پشت سر گذاشته و درمانده شده است، احساس خستگی می‌کند و مردد است. اما ایمانش را بر خداوند و حقایق کلام او قرار داده و قوت روح را در زمان موعظه‌اش احساس می‌کند.

✓ یک مشاور مسیحی که داستان وحشتناک تجاوز یک نوجوان را که توسط یکی از خویشاوندان وی انجام گرفته را می‌شنود و در ابتدا هیچ کلمه‌ای به زبانش نمی‌آید، اما سپس کلمات هدایت‌بخش و آرامش - بخشی گویی از منبع ماورالطبیعی به او عطا می‌شود و او آگاه است که روح خداوند کلمات درست را در زمان درست به او عطا کرده است.

✓ مردی در حضور دوست ایماندار خود اعتراف می‌کند، بیشتر عمر خود را در زنا به سر برده است و دوست ایماندار برای توصیف فیض و داوری خداوند جملاتی را به کار می‌برد که قبلاً هرگز به زبان نیاورده بود و او می‌داند که خداوند عطای کلام حکمت را به وی بخشیده است. آن‌ها روشی را برای رهایی از این مسئله در پیش می‌گیرند.

✓ رهبر یک سازمان خدماتی که یک روز خود را در دعا می‌گذراند و ناگهان ایده‌های کاملاً جدیدی برای خدمت به ذهن او خطوط می‌کند و در هفته‌های آینده، طی گفتگوهای دقیق، این مسیر جدید خدمتی مورد آزمایش قرار می‌گیرد و توسط دیگران نیز آزموده می‌شود و آن ایده‌ی جدید به کار گرفته می‌شود. اما تمام این چیزها از زمانی آغاز می‌شود که الهامی واقعی در زمان دعا به او عطا می‌شود که شاید اگر آن رهبر زمانی را به دعا اختصاص نمی‌داد هرگز آن چیز به آن‌ها عطا نمی‌شد.

همکاری با خداوند، با سر فرود آوردن در حضور او آغاز می‌شود.

رهبری روحانی بوسیله دعا و پرستش آغاز می‌شود. نه فقط هفته‌ای یک بار پرستش، مثل زمانی که یک شخص در یک پرستش دسته‌جمعی با گروهی همراه می‌شود. بلکه دعا و پرستش به عنوان روشی برای زندگی و نحوه‌ی تفکر. یک زندگی که در آن دعا و پرستش به صورت مداوم وجود داشته باشد باعث می‌شود که خود را بیشتر به خداوند تسلیم کرده و در شرایط بهتری قرار بگیریم که خداوند بتواند از ما استفاده کند. دو کلمه‌ای که در عهدجدید پرستش را توصیف می‌کنند تعظیم (به معنای لغوی یعنی زانو زدن و خم شدن) و خدمت می‌باشند. در زمان‌های گذشته افراد در حضور پادشاهان و دیگر حاکمان به نشانه‌ی تسلیم به آن‌ها تعظیم می‌کردند و ایمانداران نیز همین کار را با شادمانی در حضور خداوندی که پادشاه مطلق است انجام می‌دهند. پرستش از ابتدا تا انتهایش از سرود خواندن تا دعا کردن و تمام کلماتی که در آن به کار می‌رود، مفهوم روحانی عمل تعظیم و سر فرود آوردن را می‌رساند.

اسقف اعظم ویلیام تمپل پرستش را این چنین توصیف کرد:

"پرستش تسلیم تمام وجود ما به خداوند است. بیدار شدن وجدان ما در حضور مقدس وی است. تغذیه‌ی فکر بوسیله‌ی حقیقت او، خالص‌سازی تخیلات ما توسط زیبایی مطلق او، و باز شدن قلب ما به سوی محبت او و تسلیم اراده‌ی ما به اهداف او است و همه‌ی این چیزها درعمل ستایش او با یکدیگر جمع شده است. ستایش خداوند در طبیعت ما انسان‌ها احساسی است که از نفس ما جدا است. بنابراین بزرگترین درمان برای خودکامگی بشر، که ریشه‌ی تمام گناهان وی نیز هست، ستایش خداوند است."

دعا و پرستش دائماً جایگاه مهم ما را در جهان تقویت می‌بخشد. ما در جهان به عنوان پسران و دختران آدم و حوا و پسران و دختران خداوند در جایگاه خاصی قرار داریم. بالاتر از فرشتگان و پایین‌تر از خداوند. زمانی که رابطه‌ی مان با خالق مان قطع باشد، عجیب و غریب و خطرناک می‌شویم. زمانی که حیات مان به خداوند وصل است، قدرتمند و در میان تمام مخلوقات ممتاز هستیم. زمانی که پرستش و ستایش می‌کنیم به او مرتبط هستیم اما وقتی که تصمیم بگیریم خداوند را ستایش نکنیم، رابطه‌ی ما با وی قطع می‌شود. زمانی که ما از الگوی دعای همیشگی پیروی می‌کنیم در پیوندی قرار می‌گیریم که در آن با خداوند، برای خداوند، توسط خداوند و زیر دست خداوند زندگی می‌کنیم. زمانی که ما خود را در مقابل حقیقت کلام خداوند باز می‌کنیم افکار ما گسترش پیدا کرده و می‌توانیم دورنمای کامل‌تری از هر موضوعی در زندگی داشته باشیم.

این مطلب مانند این است که از کوهی بالا رفته و به منظره‌ای بنگریم و وقتی از قله‌ی کوه به آن منظره نگاه کنیم بالاخره کاملیت آن صحنه را می‌بینیم و هر جزئی از آن را و این که چگونه آن جز در کل قرار دارد را در

خواهیم یافت. زمانی که به همراه دیگر ایمانداران پرستش می‌کنیم، لحاظاتی در اتحاد مشکلات، تعصبات و الویت‌های خود را فراموش می‌کنیم. در دعا و پرستش است که وضعیت کلی ما به عنوان افراد تأثیرگذار روحانی شکل می‌گیرد و ما بهتر می‌توانیم مسائل را مدیریت کنیم. در آن زمان پایه‌های رهبری ما نهاده می‌شود زیرا که ایمان داریم خداوند حاکم بر همه‌ی موارد است.

همکاری با خداوند به معنای خدمت است.

کلمه‌ی دومی که در عهدجدید وجود دارد کلمه‌ی "latreuo" است که به معنای خدمت کردن است. اخیراً گرایش جدیدی برای استفاده از کلمه‌ی "رهبران خادم" به وجود آمده است. کلمه‌ای که رابرت گرین لیف؛ در کتاب معروف خود به نام "رهبری در خدمت" برای اولین بار به کار برده است. بسیاری از رهبران در طول سال‌ها در زمینه‌های سیاسی، نظامی، بازرگانی و رسانه‌ای بر دیگران تأثیر گذاشته تا از آن‌ها سودی عایدشان شود. از سودی ساده گرفته تا اختلاس‌های نجومی. همیشه در درون انسان‌ها گرایشی برای کنترل دیگران وجود دارد. رهبری در خدمت این اصل را به ذهن می‌سپارد که خدمت واکنشی است به خواندگی‌ای که در آن گرایش ما بیشتر به سوی دادن است تا گرفتن. ما به عنوان رهبران مسیحی باید به خود یادآوری کنیم که انگیزه گرفتن همواره در کنار انگیزه‌ی دادن حضور دارد. هیچ کدام از ما کاملاً از آن اشتیاق درونی آزاد نیستیم. آن اشتیاق همواره در درون ما وجود دارد و ما همواره این سؤال را از خود می‌پرسیم که: "در این کار چه چیزی به من می‌رسد؟"

مشکل این است که در زمان رهبری، چون رهبری در نام خداوند صورت می‌گیرد بنابراین راه‌های بسیاری وجود دارند که بتوانیم بوسیله آن‌ها سودی بدست آوریم. ما باید این حقیقت را خالصانه بپذیریم که وسوسه‌هایی در مورد رهبری وجود دارد که شامل سود مالی، موفقیت، امتیاز و مقام هستند. حتی یک چاپلوسی کوچک می‌تواند به مزاج رهبر به خوشمزگی یک شکلات مرغوب باشد. گاهی وضع از این هم بدتر می‌شود، گوئی مقام رهبری صفت عدالت را نیز به همراه خود به یدک می‌کشد و این مخرب‌ترین وسوسه برای یک رهبر است. برای این که با پیغام فیض مسیح و مأموریت تأثیرگذاری روحانی در تضاد است. هیچ ایرادی ندارد که به خاطر خدمت و تأثیرگذاری و رهبری در خود احساس رضایت و پیروزی داشته باشیم اما گذشتن از حدود این احساس و تبدیل آن به حس این که من جایگاه خاصی در حضور خداوند دارم، گوئی بسیار ساده اتفاق می‌افتد. این احساس ظریفی است که در درون ما به وجود می‌آید و باعث نزول وضعیت روحانی ما می‌شود. این حس همیشه حاضر است و برای همه‌ی افراد ممکن است اتفاق بیفتد. احساس عدالت شخصی درونی‌مان می‌تواند مانند یک هیولای بزرگ و پر سر و صدا سر بر آورد و آن زمزمه‌ای است در گوش ما که به ما می‌گوید: "ما در حال درخشش هستیم." قبل از آنکه از وجود این حس آگاه شویم ابتدا به این فکر می‌کنیم که ما از دیگران برتر هستیم و چون شیفته‌ی این احساس شدیم باید شروع به تغذیه آن بکنیم و همواره به خود بگوئیم که انگیزه‌های ما خالصانه است. مانند معتادانی که همیشه باید مواد در دسترس‌شان باشد، رهبران نیز همواره ذهن‌شان مشغول کسب مقام می‌گردد. زمانی که ما از این مرز عبور کردیم دیگر به عنوان خادم عمل نمی‌کنیم و آینده تأثیرگذاری صحیح را در کار خود کشته‌ایم. نیروهای تاریکی برای تخریب رهبری روحانی به روش‌های

پیچیده‌ای نیاز ندارند، ایجاد اعتیاد به مقدار کمی آدرنالین در وجود رهبر برای آن‌ها کافی است.

شاید به همین خاطر باشد که در کلام به کلمه‌ی رهبری زیاد اشاره نمی‌شود. کلمه‌ی رهبری را تنها 2 بار در مدرترین ترجمه‌های انگلیسی عهدجدید مشاهده می‌نمائیم. البته این به این معنا نیست که رهبری واژه‌ای غیر کتاب‌مقدسی است، اما تمام فرم‌های رهبری در عهدجدید برای افرادی که دارای کارهای خاصی هستند، استفاده می‌شود و اشاره خاصی با عنوانی کلی به عنوان اسم عام نمی‌شود.

چه کسی بزرگ‌ترین است؟

زمانی که شاگردان در شهر کفرناحوم قدم می‌زدند، چند نفر از آن‌ها با یکدیگر سخن می‌گفتند. بحث در بین آن‌ها داغ شد و تبدیل به منازعه شد. اگر چه شاگردان سعی می‌کردند که با صدای پائینی سخن بگویند، اما این باعث نشد که مسیح صدای آن‌ها را نشنود. پس متوجه جملاتی شد که بین آن‌ها رد و بدل می‌شد. وقتی به مقصد خود رسیدند، مسیح از آن‌ها پرسید که در راه در مورد چه چیزی بحث می‌کردید؟ آن‌ها سکوت کردند و هیچ سخنی نگفتند. در انجیل مرقس چنین نوشته شده است که آنان سکوت کردند زیرا در راه بر سر این که چه کسی در میان‌شان بزرگ‌ترین است بحث می‌کردند. سپس آنچه مسیح به آن‌ها گفت باید بر افکار همه رهبران مسیحی در تمام دوره‌ها حک شود. مسیح آن 12 را دور خود جمع کرد و از آن‌ها خواست که بنشینند و سخنان خود را چنین آغاز کرد، "هر آنکه می‌خواهد که در میان شما اولین باشد باید آخرین باشد و باید خادم همه باشد."

اگر رهبران مسیحی در زمان‌های مختلف همین یک فرمان مسیح را پیروی می‌کردند دنیا امروز به صورت دیگری بود. اگر هزاران رهبر مسیحی امروزه در رفتار خود به عنوان یک خادم واقعی عمل کنند و جایگاه آخرین را مخصوص خود بدانند، آنگاه دنیا شاهد قوت و نه ضعف و شاهد اقتدار و حقیقت کلام خداوند خواهد بود که از طریق جملات و اعمال آن رهبران جاری می‌شود. زمانی که سعی می‌کنیم همیشه راه خود را به سمت جلو باز کنیم، جلال خداوند از طریق ما آشکار نمی‌شود و ما آن جلال را از بین می‌بریم.

خداوند هر که را می‌خواهد برمی‌افرازد. مردم باهوش هستند و قادرند تمییز دهند که کدام یک از رهبران به زور می‌خواهند روی سن باشند و کدام یک از آن‌ها از این که در سن هستند متعجب، گیج و حتی دستپاچه‌اند. رهبران در کانون توجه در میان اجراکنندگان منتخب روی سن هستند و نور خداوند بر آن‌ها به صورتی می‌تابد که همه چیز و همه کس در آن نمایان می‌شود و رهبران خوب در سخنان خود آشکار کننده کلام زنده‌ی خداوند و خود خداوند هستند که خالق همه چیز و همه کس است و نه اشاره کننده به شخص خودشان.

مسیح پیغام واضحی را اعلام کرد و اصولی را بیان نمود که در آن تمام تلاش‌های اشتباه ما را برای تأثیرگذاری و رهبری نمایان می‌کند. او گفت: "ملکوت خداوند در میان شماست..." خداوند در مسیح قوت و اقتدار نهان خود را بر زمین اعلام و آن را جاری نمود. پدر قوانین دنیا را تغییر داد. او استانداردهای رهبری را تغییر داد. هم اکنون آنچه که کوچک به نظر می‌رسد سر آغازی صحیح برای بزرگ‌ترین کارها است. درست مانند درخت بزرگی که از یک دانه خردل کوچک پدید می‌آید. هم اکنون می‌دانیم که تأثیرگذاری

مانند خمیرمایه در یک خمیر بزرگ عمل می‌کند. همانند دانه خردل با آنکه قابل مشاهده نیست، ولی به درون نفوذ کرده و تخمیر نموده و بالا می‌آید. گروه کوچکی از رهبران پیرو آند در دستان خداوند ابزاری باشند که جهان را تغییر دهند. چه بسا پیغامی که بسیار احمقانه به نظر می‌رسد ولی در خود دارای بالاترین حکمت است. اگر رهبری بر بنیاد پیغام اصلی مسیح در مورد آمدن ملکوت خداوند، بنا نشده باشد، نمی‌تواند موفق باشد.

وقف شده

مرد جوانی در مقابل نقاشی از دومینیکو فتی به نام "ecce homi" (اینک آن انسان) در موزه‌ی ایستاده بود. در آن نقاشی مسیح به پایین نگاه می‌کند در حالی که سرش خم شده و تاج خاری بر سرش فشرده شده است. در توصیف این نقاشی این چنین نوشته شده است. "من این کار را برای تو کردم. هم اکنون تو برای من چه می‌کنی؟" گویی مرد جوان در حقیقتی گیر افتاده بود که احساس می‌کرد که مسیح مستقیماً با او سخن می‌گوید.

او در خانواده‌ای برجسته و قدرتمندی در اروپا به دنیا آمد و در کاخی پر جلال در آلمان بزرگ شد. اما وی در طول زندگی‌اش تمام ثروت و امکاناتش را صرف خدمت به مسیح کرد. نیکولاس لودویک کونت زین زندوف نشانه‌هایی از ارتباط خاص با مسیح را در سال‌های اول زندگی خود نشان داد. در سن شش سالگی با مسیح مثل دوست ساعت‌ها سخن می‌گفت، او می‌گوید: "هزاران بار در روز صدای او را که با قلبم سخن می‌گوید، می‌شنوم و با چشمان ایمان او را می‌بینم." هویت او از مسیح سرچشمه می‌گرفت و نه از اجداد و تبارش.

"در میان تمام خصوصیات مسیح عالی‌ترین خصوصیت وی بزرگواری - اش است، و از تمام کارهای بزرگوارانه‌ای که تا کنون در جهان شنیده‌ام. بهترین‌شان این بوده که خالق باید برای فرزندانش جان دهد."

به عنوان مردی جوان او در مورد انتخاب شغل آینده‌اش سردرگم بود. آموزش برای شروع خدمت یا پذیرش جایگاهش به عنوان یک کُنت. در زمان نوجوانی گروهی مخفی از پسران جوان از طبقه‌ی برجسته‌ی اجتماعی را گرد آورده بود. هدف این گروه که به گروه دانه‌ی خردل معروف شدند، این بود که از قدرت و نفوذ افراد مرفه جامعه برای تحقق اهداف خداوند استفاده کنند. در سال 1722 گروه "Moravians" از او اجاره گرفتند تا در زمین‌های وی ساکن شوند. این واقعه باعث شد بنیاد مکانی به نام "hernhut" گذاشته شود، که به معنای "خداوند می‌نگرد!" است.

زین زندروف؛ در روح خود با رویای "moravians" همراه بود. وقف قلبی آن‌ها به خداوند و تعهد آن‌ها نسبت به مأموریتی که مسیح به پیروان خود سپرده بود باعث شد، این گروه بنیادگرا تبدیل به اولین افرادی شوند که اولین مسیونرهای پروتستان را به نقاط مختلف دنیا فرستادند. آن‌ها به سوی ملل دیگر در جزایر آمریکای مرکزی فرستاده شدند و سپس برای تأثیرگذاری به سوی آفریقا، آمریکا، روسیه و سرزمین‌های دیگر فرستاده شدند. این کار در تمام زندگی زین زندروف نیز گسترش یافت و باعث شد که وی نیز به آمریکا سفر کند تا در میان بومیان آمریکا خدمت کند.

خصوصیت برجسته‌ی زندگی زین زندروف؛ وقف عمیقش به مسیح بود. او مردی بود که با خداوند همکاری می‌نمود و بر حیات روحانی و شخصی تاکید داشت که نباید فقط محدود به خود آن شخص بماند و باید این حیات را به دیگران نیز منتقل کند. کار آن‌ها نتیجه و تأثیر عظیمی داشت. رویای

او در خدمات بشارتی بود. وی حتی در جنبش‌های بزرگی مثل جنبش متدیست‌ها که توسط جان و چارلز ولسلی؛ بنیان‌گذاری شد، تأثیرگذاری زیادی داشت. ایمان زین زندروف مسیر بشارتی قوی در خود داشت و این ایمان نتیجه رابطه‌ی شخصی و عمیقش با خداوند بود. این اصلی است که همه‌ی ما باید آن را بیاموزیم. قبل از آنکه بتوانیم کار مفیدی برای عده‌ی زیادی انجام دهیم باید کارهایی را انجام دهیم که رابطه‌ی شخصی ما با خداوند را استحکام می‌بخشد. این آن جایی است که قوت ما از آن نشأت می‌گیرد. این تنها جایی است که قوت همیشگی ما از آن نشأت می‌گیرد.

همکاری با خداوند در عصر حاضر

مثال‌هایی که در مورد وقف گفته شد مباحث بسیاری را در رهبری روحانی در عصر حاضر به وجود می‌آورد. آیا زین زندروف در دنیا امروز می‌تواند الگویی برای رهبری مسیحی باشد؟ یا نمونه‌ای از مسح خداوند بر شخص خاصی در زمانی خاص باشد؟ این سؤال را می‌توانیم بر اساس تعالیم کتاب مقدس درباره پری روح القدس پاسخ دهیم. از یک سو انگار که خود روح القدس در زمان‌های سرنوشت‌سازی در تاریخ عمل می‌کند. اصولاً کاری که روح القدس انجام می‌دهد فراتر از توقع ایمانداران است و همیشه از انتظارات حاکم بر کلیسا پیشی گرفته است. از سوی دیگر هر کسی که در زمینه‌ی رهبری روحانی مشغول است باید بداند، که اصل و اساس کار رهبری‌اش همکاری با خداوند است. هیچ کس دیگری نباید بنشیند و منتظر زین زندروف یا بن هوفر یا گراهام دیگری باشد. تأثیرگذاری روحانی متعلق به امروز است و خداوند میلیون‌ها شخص تأثیرگذار بی‌نام نشان را دارد که ادعایی ندارند و هر روزه در خدمات ساده‌ای به کار گرفته می‌شوند.

این افراد ساده معلمانی هستند که نامشان هرگز در روزنامه‌ها چاپ نخواهد شد. شبانانی هستند که هرگز مؤلف کتابی نخواهند بود. مدیرانی هستند که هرگز نامی از آن‌ها در مجلات نخواهد بود. هنرمندانی هستند که اثرات هنری‌شان در زیر لایه‌های مختلف همکاری با دیگران مدفون خواهد ماند، نویسندگانی که موجب تغییراتی در دنیا می‌گردند. برای آن‌ها پاداش کارشان همان وقف بیشترشان به خداوند است. برای آن‌ها منظور از رهبری بخشنده بودن و پرداخت بهای همیشگی است و هیچ چیز فراتر و پیچیده‌تر از این امر برای آن‌ها وجود ندارد. امروز بسیاری تعداد آن افرادی که می‌خواهند رهبرشان واقعاً با خداوند در ارتباط باشد. آنان دیگر کمتر تحت تأثیر نمایش‌های روحانی قرار می‌گیرند و سریعاً در مورد چهره‌هایی که زندگی آن‌ها آنقدر خوب به نظر می‌رسد که نمی‌تواند واقعی باشد، مشکوک می‌شوند. مردم بیشتر و بیشتر می‌خواهند که خداوند در رهبرشان کار کند برای این که خود آنان نیز اشتیاق آن را دارند که خداوند در درونشان کار کند.

پس قوانین نبرد ما تقریباً واضحند. هر ابزاری را به کار بگیرید و هر کاری را انجام دهید تا در خداوند ریشه دوانده و مستحکم شوید، زیرا تنها تأثیرگذاری پایداری که می‌توانیم در زندگی دیگران داشته باشیم، این است که به آن‌ها تأثیری که خداوند در زندگی ما گذاشته است را، تقدیم کنید.

فصل چهارم

کسب مرجعیت

«اگر مردم مرجعیت شما را می‌پذیرند، همه چیز حل شده است و اگر مرجعیت شما را نپذیرند، دیگر هیچ چیزی کارساز نیست.»
- سناتور آمریکایی آلن. ک. سیمسون

بالاترین ارزشی که برای هر رهبری وجود دارد اعتماد است. اگر در میان رهبران و افرادی که رهبری می‌شوند اعتماد وجود داشته باشد، هر هدف منطقی‌ای قابل حصول می‌گردد. اما بدون اعتماد حتی ساده‌ترین اهداف نیز مانند قله‌های دست نیافتنی خواهند بود. رهبر باید درک عمیقی از این مطلب داشته باشد که اعتماد را باید به طریقی جلب کند. زیرا که اعتماد تنها با گفتن این که به من اعتماد کنید بدست نمی‌آید. پذیرش به رایگان و به راحتی صورت می‌گیرد اما اعتماد چیزی است که شما باید آن را بدست آورید و جلب اعتماد دیگران از آنجایی آغاز می‌شود که رهبر در زندگی خود نمونه کاملی باشد.

زمانی که به کلمه‌ی کاملیت فکر می‌کنیم صفاتی نظیر صداقت، فروتنی و انگیزه‌های درست به ذهن ما خطور می‌کند. این صفات به راحتی دست-یافتنی نیستند مخصوصاً وقتی که می‌بینیم همه‌ی ما به عنوان رهبران موجوداتی وامانده، پر از کاستی و آسیب دیده‌ای هستیم. افرادی که رهبری روحانی را به خوبی انجام می‌دهند اکثراً از آنجایی شروع کردند که فهمیدند نمی‌توانند از دیگران انتظار داشته باشند که به آن‌ها اعتماد کنند. آن‌ها پیش فرض خود را بر این نمی‌گذارند که مردم باید به آن‌ها احترام بگذارند. آن‌ها برای کسب این احترام و اعتماد تلاش می‌کنند.

زمانی که مسیح برای شاگردان خود این مثل را بیان کرد دقیقاً همین مقصود را دنبال می‌کرد. دو مرد بودند که در معبد دعا می‌کردند، یکی فریسی که از خداوند تشکر می‌کرد که مانند مرد گنه‌کار دیگر نیست و این که هفته‌ای دوبار روزه می‌گیرد، همیشه ده یک خود را می‌پردازد و شخصی دیگر مردی دنیوی بود که دعا می‌کرد و حتی جرأت نمی‌کرد چشمانش را به سوی آسمان بلند کند. او بر سینه خود می‌زد و چنین می‌گفت: "خداوندا بر من گناه‌کار رحم نما..." مسیح فرمود که دعای مرد گنه‌کار شنیده شد و این چنین اضافه کرد: «هر آنکه خود را برافرازد پست شود و هر که خود را فروتن سازد، سرافراز می‌گردد.»

با این وجود زمانی که دیدگاه دیگران نسبت به ما این باشد که ما بسیار پر اُبهت و پر جلال و مغرور هستیم، ما کارمان را مثل اشعیا با این جمله آغاز نکرده‌ایم که: "ای خداوند بر من رحم کن زیرا که مردی ناپاک لب هستم." یا از آنجایی که شمعون پطرس کار خود را آغاز کرد که "از من دور شوای خداوند زیرا که گناه‌کارم." در میان انبیای بزرگ، بزرگ‌ترین نبی یعنی اشعیا و برجسته‌ترین نماینده از میان پیروان مسیح یعنی شمعون پطرس هر دو کار خود را با یک نوع اعتراف آغاز کردند. پس داشتن اعتبار و اعتماد با این اعتراف آغاز می‌شود که ما لیاقت داشتن آن اعتبار و اعتماد را نداریم. رهبرانی که می‌خواهند الهام‌بخش دیگران باشند، نباید حتی کوچک‌ترین نجوایی از این وسوسه که آن‌ها بی‌خطا، کامل و بی‌نقص هستند را در خود راه دهند. رهبران به خاطر تقدس شخصی در میان مردم اعتبار ندارند. بلکه اعتبار آن‌ها به خاطر آن تقدیس و جدا شدنی است که خداوند برای هدف مقدس خود در زندگی رهبر انجام داده است.

زمانی که ما عدم کاملیت خود را پذیرفتیم خداوند شروع به بنای چیزی نو و مستحکم در زندگی ما می‌کند. زندگی جدیدی که از سنگ‌های شکسته زندگی قبلی ما بنا می‌شود. شمعون پطرس ماهیگیر، معنای ساختن دوباره‌ی زندگی خود را نیک می‌دانست او می‌دانست که پس از فروپاشی زندگی‌اش در پی یک شکستِ شخصی ساختن دوباره‌ی آن چه بهایی دارد. مسیح وی را پطرس یعنی صخره نامید اما او بعداً فهمید که معنای آن چیست. یعنی این که چگونه خداوند سنگ‌های شکسته را بازسازی می‌کند و به آنان برای استفاده در پروژه عظیم خود، اعتماد می‌کند. «و به او تقرب جسته، یعنی به آن سنگ زنده رد شده از مردم، لکن نزد خدا برگزیده و مکرم. شما نیز مثل سنگ‌های زنده بنا کرده می‌شوید و به عبادت روحانی و کهنات مقدس تا قربانی‌های روحانی و مقبول خدا بواسطه عیسی مسیح بگذرانید. لکن شما قبیله برگزیده و کهنات ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید، تا فضایل او را که شما را از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید.»

کمال چیست؟

واژه‌ی "Integritas" در لاتین به معنای "کامل و یکپارچه" است. اعداد کامل اعدادی هستند مثل 3، 7، 10 که قابل تقسیم نیستند. هیچ کسر کاملی ندارند، هیچ نکته مبهمی در مورد آن‌ها وجود ندارد. کمال حالتی است که در آن تکمیل شدن، منطق داشتن، یکپارچگی و ارتباط وجود دارد. معماران و مهندسان از کلمه‌ی کامل برای ساختمان‌ها، پل‌ها و برج‌هایی استفاده می‌کنند که به خوبی طراحی شده‌اند و هرگز فرو نخواهند ریخت به خاطر آنکه آهن، لایه‌های بتن، پیچ و مهره‌ها، شیشه و سیلیکون‌ها آن چنان

با یکدیگر ادغام شده‌اند که پایداری و استحکام را برای ساختمان به ارمغان بیاورند. اما مهندسی یک ساختمان کامل به معنای در نظر گرفتن انعطاف پذیری آن نیز است. آسمان خراشی که به صورتی غیرحرفه‌ای بوسیله‌ی مواد انعطاف‌ناپذیر ساخته شده باشد، مستعد آن است که با اولین زمین لرزه‌ی خفیف نیز فرو بریزد. اگر تا به حال بر پشت بام یک آسمان‌خراش ایستاده‌اید و احساس کرده‌اید که ساختمان با هر حرکت باد تکان می‌خورد، شاید واقعاً همین طور باشد.

به عبارتی دیگر کمال به معنای ساختن چیزی تنومند و سفت نیست، بلکه ساختن چیزی است که ماندگاری داشته باشد. آیا این گونه نیست، که مؤثرترین و قوی‌ترین رهبران قادرند در زمان‌هایی مشخص از خود انعطاف - پذیری نشان دهند؟ رهبران حکیم برنامه‌ریزی می‌کنند، اما انعطاف‌پذیری خود را نیز حفظ می‌نمایند. کتاب یعقوب به ما در باره‌ی عدم انعطاف‌پذیری در طرح و نقشه‌های مان هشدار می‌دهد. (یعقوب 4: 13-16) رهبران حکیم افراد را در گروه‌ها و سازمان‌ها قرار می‌دهند اما در عین حال به یاد دارند که آن‌ها انسان هستند و صرفاً شبیه چرخ‌های یک ماشین نیستند. این رهبران می‌دانند که باید در رهبری کردن آن‌ها به آزادی‌های فردی‌شان احترام گذاشته شود.

در عهدجدید در کتاب اول پطرس از تمثیل "مسکن روحانی" که از "سنگ‌های زنده" ساخته شده استفاده می‌شود. تأثیرگذاری روحانی با تأسیس سازمان‌ها و نهادها و بنای ساختمان‌ها آغاز نمی‌شود. بلکه با بنا کردن انسان‌ها و اجتماع آن‌ها شروع می‌شود و این مجموعه از انسان‌ها نهایتاً سازمانی را به وجود می‌آورند. حتی در این صورت نیز کمال این سازمان‌ها بر اساس نیروی انسانی که درون آن‌ها وجود دارد سنجیده

می‌شود. دانشگاه‌های بزرگ، کلیساها و سازمان‌های خیریه تمامیت خود را از اعتماد و کمالی که در تک‌تک اعضای بناکننده‌ی آن است کسب می‌کنند و تلاش این است که این سنگ‌های زنده با یکدیگر با مهارتی خاصی در ارتباط باشند.

پس چرا یک رهبر خود را ملزم می‌داند که در زندگی و خدمت خود کامل باشد و کاملیت را در خود پیوراند؟ اغلب اوقات تفکر ما درمورد این که شخصی کامل است، این است که آن شخص از کارهای زشت و جرم‌های بزرگ مانند دزدی، رسوایی‌های جنسی و استفاده از مواد مخدر اجتناب نماید. اما اجتناب از جرم‌های بزرگ و خصوصیات اخلاقی بد، ساده‌ترین نوع تفکر در مورد کمال و اعتبار است. کمال کیفیت و فرایندی است برای زندگی. تعهدی است برای تمام زندگی که در آن شخص دائماً در حال بنا نمودن و بازسازی شخصیت خود است و در عین حال همیشه رهبر این چیز را در ذهن خود دارد که چقدر نسبت به ملاک‌های خداوند قاصر آمده است. فرایند کمال این است که هرگز پایان نمی‌یابد. هدف در بدست آوردن کمال در زندگی این است که در میان زندگی اجتماعی و خصوصی ما انسجام وجود داشته باشد. فرد تأثیرگذاری که در اجتماع یک شخصیت دارد و در زندگی خصوصی‌اش شخص دیگری، دارای یکپارچگی نیست. اگر چهره‌ی اجتماعی فرد با شخصیت واقعی‌اش در تضاد باشد بسیار خطرناک است و بدترین حالت زمانی است که فساد شخصیتی زیر نقاب چهره‌ی اجتماعی پنهان شود. بسیار دردناک است مشاهده‌ی این که در دوره‌های مختلف چگونه رهبران دارای تأثیر و جایگاه بالای اجتماعی، چهره‌ی واقعی خود را پنهان کرده‌اند. گاهی دیگران این کار بیهوده‌ی آن‌ها را متوجه می‌شوند و گاهی هم این اتفاق نمی‌افتد.

تشابهی چهره‌ی واقعی و اجتماعی به معنی این نیست که رهبر هرگز نمی‌تواند زندگی خصوصی خود را داشته باشد و اصلاً به این معنا نیست که باید تمام جزئیات زندگی خصوصی فرد نزد عموم اعلام شود. هر کس زندگی شخصی خود را دارد و جزئیات کامل در مورد کشمکش‌های شخصیش باید در میان گروهی قابل اعتماد عنوان شود. با وجود تمام پیچیدگی‌هایی که در متعادل کردن زندگی خصوصی و اجتماعی یک رهبر وجود دارد، یک قانون غیر قابل تغییر وجود دارد و آن این است: "آنانی که در سمت رهبری هستند نمی‌توانند در زندگی خصوصی خود یک چهره داشته باشند و در زندگی اجتماعی خود چهره‌ای دیگر." کاملیت در وجود یک شخص به معنای یکپارچگی شخصی در وجود او است. نا کامل بودن شخصیت یک فرد همچنین به معنای جدا بودن باور او از عمل کردش و جدا بودن استعداد آن فرد از اراده‌ی وی است. مانند شخصی که شخصیتی دوگانه دارد و خود علیه بی‌بندباری جنسی موعظه‌ی می‌کند در حالی که افراد نامشروع مختلفی در زندگی خود او حضور دارند. بحران‌هایی که در زندگی و مرجعیت یک رهبر اتفاق می‌افتد اصولاً سر از تیترو روزنامه‌ها در می‌آورند. اما مسئله‌ی ترسناک دیگری وجود دارد. یک رهبر می‌تواند به طرز زیرکانه دارای شخصیتی ناکامل باشد، اگرچه در چنین موارد برای وی رسوایی به بار نمی‌آید اما در عین حال آن رهبر در شخصیت خود عدم کاملیت و یکپارچگی را نشان می‌دهد. مثلاً طمع خصوصیتی است که کمتر دیده می‌شود، اما باعث از بین رفتن مرجعیت بسیاری از رهبران می‌گردد. طمع می‌تواند خود را زیر پوشش کلماتی نظیر دید و اشتیاق برای کار خداوند پنهان کند. اما زمانی که طمع محرک اصلی در یک رهبری باشد، انگیزه‌های اصلی در وجود رهبر رنگ می‌بازد. دلیلی که مسیح فرموده هیچ کس نمی‌تواند هم خدا و هم ممونا را در یک زمان خدمت کند همین است که کاملیت یک رهبر می‌تواند در طول

خدمتش فدای طمع مالی وی شود. تعلق خاطر متفاوت یک رهبر در زندگی - اش باعث از بین رفتن تعلق خاطر اصلی در رهبری او می‌شود. رهبران که دارای دوگانگی شخصیت هستند همواره در کانون زندگی خود دچار بحران شخصیتی می‌گردند و زمان زیادی طول نمی‌کشد که رهبری آن‌ها از هم بپاشد.

فهرستی که در مورد خصوصیات یک رهبر در اول تیموتائوس ذکر شده، بیانگر همین مطلب است. اصولاً این لیست در مورد اسقفان کلیسا است اما می‌تواند نمونه‌ای برای کاملیت روحانی همه‌ی افراد باشد.

«این سخن درخور اعتماد است که اگر کسی در آرزوی کار نظارت بر کلیسا باشد، در پی کاری نیکوست. از این رو، ناظر کلیسا باید به دور از ملامت، شوهر وفادار يك زن، معتدل، خويشتن‌دار، آبرومند، میهمان‌نواز و قادر به تعلیم باشد؛ نه میگسار، یا خشن، بلکه ملایم؛ و نه ستیزه‌جو، یا پولدوست. نیز باید از عهده‌ی اداره‌ی خانواده‌ی خویش نیک برآید و فرزندان را در کمال وقار مطیع بار آورد. زیرا اگر کسی نداند چگونه خانواده‌ی خویش را اداره کند، چگونه می‌تواند کلیسای خدا را مراقبت نماید؟ و نوایمان نیز نباشد، مبادا مغرور گردد و به محکومیت ابلیس دچار شود و باید در میان مردمان بیرون نیز نیکنام باشد تا به رسوایی و دام ابلیس گرفتار نیاید.»

(اول تیموتائوس 3: 1-7)

چند نکته‌ی اصلی در اینجا وجود دارد: کنترل نفس، رابطه‌ی سالم، نیک نامی که هیچ کس به طور کامل این صفات را در خود ندارد و هیچ آیه‌ای از کتاب مقدس به حداقل ملاک برای داشتن کاملیت اشاره نمی‌کند. اما خصوصیات ذکر شده در این قسمت تصویری کلی از کاملیت را به ما ارائه می‌دهد. کاملیت به معنای بی‌گناه بودن نیست. داود مردی ناکامل بود که

توسط خداوند خوانده شد تا فقط یک کار ساده انجام دهد. شبانی کند. کاری که او انجام می‌داد با آنچه وی در قلبش داشت یکسان بود. (مزامیر 78:72) «پس ایشان را به حسب کمال دل خود رعایت نمود و ایشان را به مهارت دست‌های خویش هدایت کرد.» در اینجا به دو جنبه‌ی مختلفی از رهبری روحانی می‌پردازیم. کاملیت و مهارت. این اصول برای امروز ما نیز کاربرد دارد. مهارت ممکن است که ما را به موفقیت برساند اما کاملیت به همراه مهارت امکان ایجاد تأثیرات پایدار را افزایش می‌دهد.

پیشرفت با حفظ کاملیت

جان؛ اهل آنتیاک واعظی بود ساکن در پایتخت سوریه در قرن چهارم میلادی، زمانی که توسط امپراطور رومی آرکادیوس و همسر وی یودوکسیا به خدمت گرفته شد تبدیل به قدرتمندترین رهبر مسیحی زمان خود شد. آن‌ها وی را به عنوان رهبر کلیسای قسطنطنیه (استانبول امروزی) گماشتند. به عنوان اسقف اعظم او با نفوذترین رهبر مهم‌ترین شهر زمان خود بود. این شهر با آلساندریا و روم در ارتباط بود. اما در آخر جان اهل آنتیاک از سمت خود بر کنار شد. از شهر تبعید شد و محکوم به مرگ گشت. تنها و تنها به این خاطر که کاملیت خود را فدای هیچ چیزی نکرد. او برای خدمت در کل امپراطوری به منصب اسقفی گماشته شده بود. یک روز زمانی که امپراتور وی را به نزد تخت سلطنتی در قسطنطنیه احضار کرد او نرفت. اما سربازان حکومتی او را دزدیده و به نزد امپراتور بردند. در آن زمان جان به عنوان بهترین واعظ زمان خود بسیار معروف بود. مردم برای شنیدن موعظه‌های وی هجوم می‌آوردند و معمولاً با تشویق‌های خود موعظه‌ی او را متوقف می‌کردند. (در یک موعظه جان حاضرین را به خاطر تشویق‌های مکرر و

ایجاد مزاحمت در روند جلسه توییح نمود، اما این کار را چنان حکیمانه انجام داد که مردم برای او دست بیشتری زدند. روشی که وی استفاده می کرد در زمان خود منحصر به فرد بود. توضیح آیه به آیه متن اصلی کتاب مقدس و تبیین کاربرد عملی آن در اخلاقیات و عرف های زندگی روزمره، مردم را برای شنیدن موعظه های وی در کلیسا جمع می نمود.

جان به عنوان اسقف اعظم قسطنطنیه، که یکی از مهم ترین مراکز مسیحی آن زمان بود، در کلیسای مرکزی موعظه می کرد. اما او قوانین خدمت و وجهه ی اجتماعی را رعایت نمی نمود. در اوایل زندگی راهبانه ای داشت و بعد از آن نیز این تعهدات اصلی را یعنی ساده زیستی، تواضع و ایمان بی ریا را حفظ نمود و به محض رسیدن به قسطنطنیه، وسایل گران قیمت پیشینیان آنجا را فروخت و سود حاصل را به فقرا داد. او لباس های ساده ای بر تن می کرد. همیشه افراد را به خاطر دلایل مهم در خانه ی خود می پذیرفت اما هرگز این کار را برای نمایش اجتماعی انجام نمی داد. برای بدست آوردن توجه و رضایت امپراتور و همسرش وارد بازی های سیاسی نمی شد. حتی زمانی که که باید با سیاست ها و رفتار افراد در رأس قدرت برخورد می شد او از این کار اجتناب نمی کرد، حتی اگر آن افراد امپراتور و زنش بودند.

مردم زمانی که دیگر بسیار دیر شده بود پی بردند که امپراتور او را دستگیر نموده و از در پشتی کلیسا سوار بر قایقی کرده و تبعید نموده است. زمانی که این اتفاق آشکار شد در شهر شورش هایی برپا شد، شخصی کلیسا بزرگ را به آتش کشید. (بعدها گروه های مختلف این اتهام را به گردن یکدیگر انداختند) چند هفته بعد جان به سر خدمت خود بازگشت، اما حس کمال گرایی وی را بر آن داشت که همان درس نبوتی ای که قبل از دستگیر شدن به دیگران می آموخت را، ادامه دهد. گویی که با علم بر این که منتظر

تقدیری خطرناک است، باز چون قبل موعظه کرد. باز هم هیروودیا میرقصد و باز هم در خواست وی سر یحیی در یک سینی خواهد بود. (اشاره‌ی به زن امپراطور یودکسیا بود.) در تبعید بعدی وی را به بیابان فرستادند و در همان جا بود که وی در معرض آفتاب شدید و گرما قرار گرفته و جان سپرد.

چند نفر از ما اگر به بالاترین مقام نافذ و قدرت روحانی برسیم و امکان دسترسی به رهبران قدرتمند سیاسی را داشته باشیم آیا خواهیم خواست یا خواهیم توانست که با وسوسه‌ی داشتن امتیازات و خودبینی مقابله نماییم؟ آیا جسارت آن را خواهیم داشت که در مقابل ناعدالتی سخن بگوئیم؟ آیا همه‌ی افتخاراتی که برای یک فوق ستاره وجود دارد را پس خواهیم زد؟ جان چیزهایی را که در بیابان آنتیاک آموخته بود را با خود به تخت و مقامش در قسطنطنیه برد. آیندگان وی را به خاطر شیوایی سخنانش جان زبان طلایی خواندند. وی در زمان خود فکر می‌کرد که واعظ ساده‌ای بیش نیست.

چالش‌های عصر حاضر

موضوعات اصلی کاملیت در قرن‌ها و فرهنگ‌های مختلف یکسان باقی می‌مانند. انسجام شخصیتی، یکپارچگی در شخصیت اجتماعی و شخصی، داشتن شخصیتی سالم، همگی در بطن تأثیرگذاری روحانی قرار دارند. اما امروزه ما با چالش‌های خاصی در مورد کامل بودن روبرو هستیم. امروزه نقاب‌های بیشتری در دسترس ما هستند که می‌توانیم از آن‌ها برای فریب اجتماعی استفاده کنیم. عصر فیس‌بوک، تویتر و دیگر شبکه‌های اجتماعی امکان آن را ایجاد می‌کنند که فرد تأثیرگذار در اجتماعی بتواند بازتر و شفاف‌تر با دیگران در ارتباط باشد اما در عین حال این امکان را ایجاد

می‌کند که وی بتواند به سادگی پشت تصویری که توسط یک دوربین و کامپیوتر ساخته و تغییر داده شده، پنهان شود. در عصر حاضر ما می‌توانیم مثل جادوگران شهر اوز پشت یک پرده خود را مخفی کرده و از یک ماشین استفاده کنیم تا با ابهت جلوه کنیم.

مسئله دیگر این است که اصول اجتماعی در زمان حاضر بسیار بیشتر در هم شکسته است. رهبران مجبورند که کارشان را ادامه دهند با وجود این که خود و زندگی‌شان دچار مشکل است. سردرگمی‌های اخلاقی، اعتیاد و بیگانگی با خانواده پشت صحنه‌ی زندگی شخصی رهبران بسیاری است. برخی گمان می‌برند که باید از کار رهبری کناره بگیرند تا این که بتوانند به نیازهای شخصی خانواده‌ی خود رسیدگی کنند. اما اغلب زمان‌ها کار صحیح آن است که به کار خود ادامه دهند به این خاطر که می‌دانند هیچ تضمینی برای آرامش و رضایت در زندگی زمینی وجود ندارد. بسیاری از انبیا با مخالفت‌های شدید روحانی روبه‌رو هستند. در دنیای تجارت، رقبای تاجران، تاجران دیگر هستند اما در رهبری روحانی مانع، نیرویی شدید، قدرتمند و خبیث یعنی خود شریک است. در تجارت مشکل رقابت است اما در رهبری روحانی مسئله رقابت نیست بلکه جنگ است.

همه‌ی ما متأثر از وضعیت بد اجتماعی هستیم. وقایعی نظیر افسردگی و دلسردی در جامعه بی‌داد می‌کند. در برخی مواقع علت این است که رهبر دارای خانواده‌ای درهم شکسته است و در روابط خود دارای مشکل است و علت آن است که در زندگی خود در جاهایی کم کاری می‌کند و در مواقع دیگر رهبران از همان الگوی ناسالم که در حکومت کشورشان وجود دارد در رهبری خود استفاده می‌کنند. متأسفانه بسیاری از ایمانداران با این امر موافق هستند که رهبران مسیحی در عملکرد خود هیچ فرقی با رهبران حکومتی

ندارند و همان الگوی فاسد رفتاری، در مورد رهبران مسیحی نیز صدق می‌کند.

بگذارید زمانی به آسیب‌شناسی این مطلب اختصاص دهیم. مشکل اصلی رقابت است. افراد با نفوذ همواره خود را با یکدیگر مقایسه می‌کنند. اگر به مشکلات موجود در بین رهبران عهدجدید نیز بنگریم حتماً به این مسئله پی خواهیم برد. این که جدا و جلوتر از دیگران باشیم به ما احساس قدرت و بالا بودن مقام می‌دهد. اما امروز این رقابت چندین برابر بزرگ نمایی شده است. امروزه با بهتر شدن ارتباطات و تکنولوژی تقریباً هر چیزی قابل اندازه‌گیری است و بسیاری از رهبران نیز می‌خواهند که موفقیت روحانی را در غالب آمار و ارقام بسنجند. این کار با الهیات ملکوت خداوند که مسیح آن را به ما آموخت در تقابل است و اغلب آنچه رقابت بیهوده میان رهبران روحانی را تقویت می‌کند، محرکی روانشناسانه است. در دنیایی سقوط کرده و اجتماعی سقوط کرده و وضعیت روانی سقوط کرده، مردم و ما همواره نیاز داریم که دلیلی برای زندگی خود داشته باشیم. قدرت و مقام و سوسه‌هایی اصلی برای یک رهبر هستند. امروزه با یک نیاز ساده روانی که همانا احساس خود ارزشمند بینی است روبرو هستیم. ممکن است در مورد نداشتن شایستگی موعظه کنیم، اما در قدم بعدی در موعظه‌ی مان تمام چیزها در رهبری خود را شایسته و نیکو جلوه دهیم. اما واقعاً چرا رهبرها این کار را انجام می‌دهند؟ تا چه حد رقابت ما از غرور و یا نقطه‌ی مقابل آن یعنی از عدم امنیت شخصی ناشی می‌شود؟ چرا ما نمی‌توانیم خطراتی که در پی کار رهبرانی که بر اساس شخصیت آسیب دیده‌ی خود و یا نفس مغرور خود عمل می‌کند را ببینیم؟ چرا نمی‌توانیم تشخیص دهیم که چه زمان‌هایی محرک ما در واقع رقابتی است که گرفتارش هستیم و داریم تمام

کاری که در تلاش به ثمر رساندش هستیم را از بین می‌بریم؟ چرا ما در مقابل خداوند شرمنده نمی‌شویم؟

اگر بخواهیم مثبت‌تر به این قضیه نگاه کنیم. اشتیاق عموم مردم برای داشتن رهبرانی کامل باعث می‌شود که رهبران ناکامل فیلتر شوند و منبر و میکروفن به افرادی سپرده شود، که زیاد هم مشتاق نیستند که در صحنه باقی بمانند. امروز دیگر جوانان زیاد تحت تأثیر سبک سخنوری رهبران قرار نمی‌گیرند. آن‌ها دنبال اصل ماجرا هستند. آن‌ها از رهبران روحانی خود انتظار دارند که در زندگی اجتماعی و شخصی خود یکسان عمل کنند. اگر چه در واقع هیچ راهی برای مردم بیرون برای کنترل این مسئله وجود ندارد. این امکان وجود دارد که رهبران به جماعت دروغ بگویند و هر کس می‌تواند به گروه بازرسان دروغ بگوید. اما حداقل کار این است که امروزه انتظار برای کمال رهبران امروز با صدای بلند اعلام می‌شود و امید است که این موضوع به طور قطعی از رهبران مطالبه شود. خوب خواهد بود اگر مردم برخاسته و از رهبرانش کاملیت را انتظار داشته باشند. قدرت مردم عادی در این جا مشخص می‌شود که می‌توانند با انتخاب به پیروی کردن از رهبری خاص و بی‌توجهی به رهبرانی که دنبال قدرت هستند و کاملیت را در رهبری شویی می‌گیرند، باعث تقویت اصول کاملیت در رهبران‌شان شوند. «باشد که صداقت و درستی، مرا پاس دارند، زیرا که منتظر تو هستم!» (مزامیر 25: 21)

در بخش ابتدایی این کتاب درباره‌ی موضوعاتی از قبیل "نهادن بنیادها" تفکر کردیم. در فصل اول به معنای تأثیرگذاری پرداختیم. هریک از ما که در نقش تأثیرگذاری بر دیگران هستیم باید که خواندگی خود را محترم بشماریم. دنیا در مشکلات بسیاری غرق شده است. ما به رهبرانی نیاز داریم که به عمق مشکلات مردم و سازمان‌ها نفوذ کنند. تأثیرگذاری

روحانی قدرت پنهان پشت رهبری است و قدرت درونی برای ایجاد ایده‌های بزرگ، حکمت خالص و حقیقت قابل اعتماد است. تأثیرگذاری تنها به معنای قانع کردن و یا مهارت در فروشندگی نیست. تأثیرگذاری قدرت پویایی است و تفکر ما را به صورت بنیادی تغییر می‌دهد و این فکر را نهاده می‌کند که تأثیرگذاری ما بر زندگی دیگران، بر خود خداوند استوار است. در بخش دوم ما به آموختن پیروی پرداختیم. بهترین رهبران همیشه بهترین پیروان هستند. آن‌ها در تمام دنیا به دنبال ایده‌های خوب، ایده‌های حکیمانه و قابل اعتماد می‌گردند. آن‌ها از الگوی پیروان مسیح پیروی می‌کنند، که پس از آنکه خود تبدیل به رهبرانی قدرتمند شدند، سرسختانه‌تر از قبل شروع به پیروی از مسیح نمودند. سومین چیزی که به آن پرداختیم همکاری با خدا بود. رهبری روحانی بر مبنای دعا و پرستش و تسلیم به خداوند و خدمت به او بنا می‌شود و در فصل چهارم به لزوم کاملیت اشاره نمودیم. رهبران باید در زندگی‌شان به دنبال تحقق کاملیت باشند و در زندگی خود تناسب و یکپارچگی را داشته و حفظ کنند. گفتن این چیزها راحت است، اما دست یافتن به آن‌ها به دلیل مشغله‌های این زندگی بسیار سخت است. کاملیت از آنجایی آغاز می‌شود که بپذیریم به هیچ وجه کامل نیستیم و تنها خداوند است که قادر است زندگی در هم شکسته، مخشوش و مشوش ما را سر و سامان ببخشد. او این کار را برای ما انجام می‌دهد و این امکان را به ما می‌بخشد که تلاش و اشتیاق خود را برای رشد در کاملیت بیشتر کرده و آن را به سوی اشتیاقی عمیق‌تر برای تأثیرگذاری در زندگی دیگران تبدیل کنیم و آن زمان است که تأثیرگذاری واقعی اتفاق می‌افتد.

آماده شدن برای تأثیرگذاری روحانی با کسب مهارت آغاز می‌شود. برای این که بتوانیم مثالی تاریخی برای این مطلب بزنیم می‌توانیم به پولس اشاره

کنیم. تقریباً ما هیچ چیزی درباره چند سال زندگی پولس در عربستان، قبل از آغاز خدمت عمومی‌اش، نمی‌دانیم. این سال‌ها، سال‌های سکوت بودند. زمانی خصوصی برای وی. می‌توانیم این چنین تصور کنیم که مهم‌ترین کاری که پولس در آن سال‌ها انجام داد "نهادن بنیادها" برای رهبری‌اش بود و اکنون وی آماده‌ی عمل نمودن بود.

بیش > ۵۵

ابتکار عمل

فصل پنجم

کاوش افق‌های جدید

«به راستی که کاوش و جستجو در تار و پود روح

همه‌ی انسان‌ها وجود دارد.»

- فرانک بورمن؛ فضانورد آپولو 8

روح خداوند با ارزش‌ترین و گسترده‌ترین نیرویی است که در دنیا کار می‌کند و فراتر از یک پیغام، فراتر از یک عقیده و فراتر از یک نقشه عمل می‌کند. روح خداوند مانند بادی عظیم و اساسی بر روی اقیانوس‌ها حرکت می‌کند و ما را به سوی سرزمین‌های ناشناخته به پیش می‌برد. به همین خاطر است که رهبران هرگز نمی‌توانند در یک مکانی بی‌حرکت باقی بمانند. آن‌ها نمی‌توانند زمانی را که در یک وضعیت خاص هستند در همان جا بلااستفاده بمانند، حتی اگر آن وضعیت در آن زمان خاص خوب باشد. تأثیرگذاری روحانی به معنای پویایی و حرکتی دائمی است. کاوشی دائمی از افق‌هایی جدید. این اصل هم در بعد شخصی و هم جهانی صادق است. مسیح به پیروان خود که همگی آن‌ها رهبر - پیرو بودند، دستور داد که از اورشلیم (حوزه شخصی آن‌ها) شروع نموده و به سوی یهودیه (تأثیرگذاری منطقه‌ای) و سپس سامره (به سرزمین‌های خارجی) و تا اقصی نقاط جهان (تمام دنیایی که بشر در آن ساکن است) به پیش بروند. پس رهبری مسیحی در سالم‌ترین و جسورانه‌ترین حالت خود خدمتی پیش‌رونده و گسترش‌یابنده است، که از یک سو مأموریت خود را بر نقشه جهان با مسافت‌های مختلف مشخص نموده و از سوی دیگر هر شخص در این خدمت جایگاه فردی خود را دارد. رهبران خوانده شده‌اند که با عواقب رنج‌های انسان‌ها، آشوب‌های

ذهنی آن‌ها و نتایج ظاهری گم‌گشتگی بشر دست و پنجه نرم کنند، که هیچ کدام از این‌ها، کار ساده‌ای نیست.

این خدمت به طور جدی خدمتی شخصی است. مسیر ما به سوی اقصی نقاط جهان با قدم ساده بعدی آغاز می‌شود و آن ملاقات با افرادی است که هرگز آن‌ها را ندیده‌ایم، رفتن به جاهایی است که هرگز نرفته‌ایم، و انجام دادن خدماتی است که هرگز قبلاً آن را انجام نداده‌ایم. اما کاوش حقیقی که بر اساس ایمان راسخ و جسارت استوار است، سرآغازی است برای گسترش ملکوت خداوند.

مردم از کاوشگران پیروی می‌کنند.

هر کس علاقه دارد که چیزهای جدید و تازه را تجربه کند. کاوش فریبنده و نیروبخش است. کشف چیزهای جدید به ما یادآوری می‌کند که زندگی هنوز ادامه دارد و هنوز چیزهایی در زندگی وجود دارد که ما هنوز ندیده‌ایم و هر کدام از ما ممکن است پتانسیل‌هایی داشته باشیم، که هنوز کشف نشده است.

رهبری کاوشگرانه برای مردم این پیغام را دارد، که شما به عنوان رهبر آن‌ها معتقدید که هنوز چیزهای زیادی در اطراف‌تان وجود دارند که تازه بوده و پیروان شما هم برای جستجو و یافتن این چیزهای جدید دعوت شده‌اند. شما خود نیز هنوز کاملاً نمی‌دانید که آن چیزهای جدید کدامند؟ اما شما می‌دانید که مسیر شما صحیح است و با این که نور بر آن افق‌های دور دست تابیده شده، اما هیچ کس هنوز به آن مقصد نهایی زندگی دست نیافته است. رهبران مردم را بر اساس دانسته‌های‌شان از آینده تشویق به پیروی و

انگیزه‌مند نمی‌سازند، بلکه با این انگیزه آن‌ها را به جلو می‌رانند که آن چه آن‌ها از آینده انتظار دارند بر اساس حقیقت بوده و امکان‌پذیر است.

رهبری کاوشگرانه به معنی:

- ✓ سازمان خدماتی که افرادی را به سوی کشوری جدید می‌فرستد.
- ✓ کشوری که سابقاً رفتن و خدمت به مردم آن جا ممنوع بوده است.
- ✓ کلیسایی که دوره درسی جدیدی را برای جماعت خود آغاز می‌کند.
- ✓ دروسی که نگاهی عمیق به زندگی مسیح بر اساس انجیل لوقا می‌اندازد و هدف آن‌ها از این دوره این است که حقایق کشف شده از این دروس، باعث شکل‌گیری زندگی جماعت شده و آن‌ها را به سوی پیشرفت روحانی هدایت کند.
- ✓ گروه کوچک و برگزیده‌ای که توسط کمیته کلیسایی تشکیل شده‌اند تا به خانواده‌های زیادی که در آن شهر پناهنده هستند، خدمت کنند.
- ✓ رهبر یک شرکت که از تجارت خود برای کمک به حل مسائل محلی و اجتماعی آن منطقه استفاده کرده و سعی می‌کند که تعاریفی نو برای رشد روحانی و اقتصادی در جامعه ارائه دهد.
- ✓ رهبر یک کسب و کار کوچک که تخصص او در تعلیم و آموزش حرفه خود است، عضو کلیسای مرکزی می‌شود تا بتواند با در اختیار گذاشتن مهارت و آموزش‌های خود سطح بی‌کاری را در کلیسای پائین آورد.
- ✓ کلیسایی که به جای ساختن مکانی جدید برای تجمع اعضای خود تصمیم می‌گیرد که به سه کلیسای کوچک‌تر تقسیم شود.

رهبرانی هستند که بر این باورند، باید همواره پروژه کامل و دیدی کامل از چیزهایی که هنوز اتفاق نیافتاده را در اختیار داشته باشند و آن را کاملاً برای اعضا با جزئیات توصیف کنند. اما تأثیرگذاری روحانی اغلب در زمانی بیشتر موثر واقع می‌شود که افراد جذب رویایی می‌شوند که حتی هنوز کاملاً شکل نگرفته است و آن‌ها نیز می‌توانند جزو افرادی باشند، که چیزها و افق‌های جدیدی از آن رویا را کشف می‌کنند.

مردم نمی‌خواهند صرفاً مانند گله‌ای باشند که گرد هم آمده‌اند، بلکه آن‌ها می‌خواهند که پیروان کاوشگران باشند. پس به عنوان مثال یک شخص در قلب خود باری برای جمعیت پناهنده‌ای که در آن شهر زندگی می‌کنند دارد، او با دیگران شروع به صحبت درباره این نیاز اجتماعی کرده و کم‌کم این بار قلب او تبدیل به یک رویا در ذهن او می‌شود. این دید جزئیات نداشته و نحوه دستیابی به اهداف آن هنوز مشخص نیست. اما این دید صرفاً فیض خداوند است، که توسط خلاقیت‌های پر از رحمت و بخشش آن افراد، به سوی آن گروه پناهنده جاری می‌شود. او این دید را با افراد بیشتری در میان گذاشته و نظر آن‌ها را جویا می‌شود. دیگران نیز ممکن است آن نیاز را دیده و همان بار را در قلب خود احساس کنند و شروع به افزودن ایده‌های جدیدی برای آن بکنند. مثلاً ایده‌هایی برای تحصیل، اشتغال، اسکان و تأسیس کلیساهای جدید به آن اضافه کنند و فکرهای جدیدی برای تحقق این ایده‌ها به شما پیشنهاد کنند. به عنوان مثال جمع‌آوری کمک‌ها، مهارت‌های مورد نیاز، ارتباط با افرادی که کار مشابه‌ای را انجام می‌دهند. مانند رهبران کلیدی در حوزه‌های مختلف که ممکن است، علاقمند به شرکت در این پروژه باشند. بتدریج نقشه کار شکل می‌گیرد. این برنامه تنها برای یک سال طرح‌ریزی می‌شود و نه برای ده سال برای این که رهبران می‌دانند که این کاوش و پروژه می‌تواند با چالش‌ها و خدمت‌های پیش‌بینی

نشده‌ای مواجه شود. در سال اول ده دوازده نفری مشغول به انجام آن کار می‌شوند، اما در سال دوم و سوم چند صد نفر برای همکاری در این پروژه ثبت‌نام می‌کنند و بالاخره یک مؤسسه برای ادامه این کار تأسیس می‌شود. سه سال طول می‌کشد تا این سازمان بتواند به سه راه اصلی برای کمک به پناهندگان دست پیدا کند و پنج روش را که به بن بست ختم شده و بی‌نتیجه می‌ماند را حذف می‌کند. آن‌ها دائماً با مؤسسات مختلف در کشور مرتبط بوده و تجربیات آنان، باعث شکل‌گیری سازمان‌های دیگر می‌شود. اگر چه این سازمان، به روش‌های عملی خاص خود دست یافته، اما همواره رویکرد کاوشگراییانه خود را در مورد آن کار حفظ می‌کند و واقف است که خداوند ممکن است هنوز افق‌های جدیدی برای کار آن‌ها باز کند که آن‌ها به تنهایی قادر نیستند به آن افق‌ها دست یابند.

ادامه‌ی مسیر با ایمان

ابراهیم نمی‌دانست که وعده خداوند برای بخشیدن ملتی عظیم به او چه معنایی دارد، به خصوص که در روز مرگش زمانی که تنها اولادش یک پسر است و تنها زمینی که دارد زمینی بود که زنش را در آن دفن نموده بود. افراد تبعید شده در زمان حکومت پارس از بابل به سوی اورشلیم باز می‌گشتند، نمی‌دانستند که چگونه قرار است ملت خود را از نو احیا کنند در حالی که ملت‌های مجاور دائماً خواستار نابودی آن‌ها بودند. شاگردان مسیح در شام آخر زمانی که مسیح به آن‌ها وعده‌ی روح‌القدس را داد که مشاور اعظم آن‌ها خواهد بود گفت به آن‌ها قوت خواهد داد تا بتوانند به راستی و با قوت در زمان حضور در دادگاه سخن بگویند. آن‌ها هیچ نمی‌دانستند که چگونه قرار است قوت و هدایت را بدون حضور مسیح داشته باشند.

پولس رسول هزاران مایل را در چهار مسافت طولانی با پای پیاده، سوار بر اسب، سوار بر کشتی طی نمود و کلیساهای جدیدی را در هر جا که شرایط آن سرزمین‌ها مساعد بود تأسیس نمود. شواهد تاریخی هیچ فهرستی از تمام شهرهایی که او رفته، زمان‌بندی‌های مسافرت‌های وی، و هیچ شاخصی برای موفقیت‌های وی به ما ارائه نمی‌دهد. اهالی تسالونیک که او را به خوبی پذیرفتند و آتنی‌ها که در مقابل پیغام وی مقاومت کردند هر دو برای برنامه وی حائز اهمیت بودند.

با این حال در هر کدام از این موارد، پس از آنکه پیروان کاوشگر قدم‌های ایمان را یکی پس از دیگری بر می‌دارند، پاسخ سئوالات آنان عطا می‌شود و قانع می‌شوند که خدمت آن‌ها بر اساس برنامه‌های استراتژیک انسان‌ها تعریف نشده است، بلکه بوسیله او که آن‌ها را به این مسیر هدایت کرده است. همانطور که خداوند قوم اسرائیل را توسط ستون آتش هدایت می‌کرد. آیا ایمان دارید دیدی که، خداوند برای هر یک از ما دارد بسیار بالاتر از هر دید و رویایی است که ما خود به آن دست یافته‌ایم؟ شما هرگز نخواهید دانست که این کاوش، شما را به کجا هدایت خواهد کرد.

در سال 1804 گروهی به دستور رئیس‌جمهور وقت آمریکا توماس جفرسون؛ اعزام شدند تا یکی از بزرگ‌ترین سفرهای اکتشافی دریایی را در تاریخ آمریکا شروع کنند. سرزمین‌های که آن زمان برای آمریکایی‌ها شناخته شده بود محدود به شرق می‌سی‌سی‌پی می‌شد که کمتر از یک سوم منطقه گسترده‌ی آمریکای امروزی را شامل می‌شد. آنچه در غرب وجود داشت یعنی تمام مناطقی که اقیانوس آرام را نیز شامل می‌شد، همگی مناطق ناشناخته‌ای بودند. مسئولیت به عهده مری و لوئیس و ویلیام کلار و چند نفر دیگر که تحت فرماندهی آنان بودند گذاشته شد، تا به سوی غرب به پیش

رفته و برای مقاصد تجاری آمریکا به دنبال راه‌های آبی به سوی اقیانوس آرام بگردند.

هجده ماه بعد این سفر اکتشافی در مورد هدف اولیه خود با شکست روبرو شد، چون هیچ راه آبی وجود نداشت که مرز شرقی و غربی آمریکا را بهم پیوند دهد. این واقعیتی است که در مورد اکتشافات وجود دارد، ممکن است هرگز آن چیزی را که انتظار داشتید به دست نیاورید. اما آنچه در آخر بدست می‌آورد حتی از تمام انتظارات شما هم فراتر خواهد بود.

افرادی که در سفر اکتشافی لوئیس و کلارک؛ همراه آن‌ها بودند اولین شهروندان مناطق جدیدی شدند که در حال شکل‌گیری بود. آن‌ها افرادی بودند که سرزمین‌های خالی و وسیع را دیده و تنهایی و زیبایی آن‌جا را تجربه کردند. گرمای سوزان آن مناطق و زمستان‌های سختش را از نزدیک دیدند. آن‌ها اولین کسانی بودند که به کوه‌های راکی رسیده و برای عبور از آن‌ها تقلا نمودند و بالاخره به اقیانوس آرام رسیدند. آن‌ها گونه‌های بیشماری از حیوانات وحشی را کشف نموده و با انسان‌های قبایل بزرگ غربی ملاقات کردند در حالی که هرگز نمی‌دانستند ملاقات‌های آن‌ها با این افراد دوستانه خواهد بود یا برعکس.

بارها و بارها به این فکر کردند که چگونه می‌توانند، آنچه را که شاهدش هستند، برای دوستان، خانواده و ماموران حکومتی که نسبت به آن‌ها پاسخ گویی دارند، تعریف کنند. آیا اصلاً این افراد سخنان آن‌ها را باور خواهند کرد؟ آن‌ها 179 درخت و گیاه را که قبلاً ثبت و شناسایی نشده بود را کشف کردند، آن‌ها نه با پنج یا ده بلکه با چهل و هفت قبیله جدید روبرو شدند، که قبایل پانس و تتون سیوکس و چینی و تیلاموک جزو آن قبایل بودند و هم چنین آن‌ها 122 گونه ناشناخته از حیوانات، ماهی‌ها و پرندگان را شناسایی کردند. لوئیس و کلارک حداکثر سعی خود را کردند تا بتوانند برای افرادی

که در شرق زندگی می‌کردند خرس خاکستری، گرگ صحرایی، خوک آبی، ماهی قزل‌آلای پولاد سر، بز کوهی و گوزن شمالی را توصیف کنند زیرا که تمامی این جانوران برای آن مردم ناشناخته بودند.

آنچه که در این سفر اکتشافی، لوئیس و کلارک بدان دست یافتند، هیچ ربطی به تجارت و موفقیت آن‌ها نداشت بلکه با خود آن سرزمین در ارتباط بود. آن‌ها برای یافتن راه‌های تجارت به آن مأموریت فرستاده شدند، اما به چیزی بسیار مهم‌تر دست یافتند.

برای مردم الهام‌بخش خواهد بود اگر این اعتراف ایمان را از رهبران‌شان بشنوند، که وسعت خداوند، طبیعت او، راه‌های او و کارهایی که او انجام می‌دهد هنوز کاملاً برای ما شناخته شده نیست و باید برای کشف آن‌ها تلاش کنیم. ما کاوشگر هستیم. باید در طول مسیرمان نقشه‌های مان را اصلاح کنیم زیرا که همواره دید ما نسبت به واقعیت‌ها محدود بوده و گاهی منحرف می‌شویم. باید به مرزهایی فراتر از مرزهای نقشه‌های خود حرکت کنیم.

این کار ایمان می‌خواهد، ایمانی زیاد. برای سال‌ها طراحان نقشه‌ها هیولای بزرگی را بر روی نقشه‌های‌شان در قسمت‌های دریاهای کشف نشده ترسیم می‌نمودند و این بدان معنا بوده که اگر از مرز آن نقشه‌ها پا را فراتر بگذاریم با بزرگ‌ترین ترس‌های مان در زندگی روبرو خواهیم شد. اکتشاف ریسک است، نه فقط ریسکی برای سازمان، بلکه ریسکی شخصی است.

متوقف نمودن اکتشافات

موانع بسیاری وجود دارند که می‌توانند اشتیاق، سؤالات، شک‌ها و ترس‌ها ما را سرکوب کنند. یک ابتکار عمل جدید چه هزینه‌ای برای ما و منابع ما خواهد داشت؟ آیا پیغام ما پذیرفته می‌شود؟ آیا ممکن است روش‌های ما با شکست روبرو شوند؟ آیا افرادی که تازه برای آن کار منصوب شده‌اند از کار خود راضی خواهند بود؟ آیا این حرکت برای افراد حسی شبیه به آزادی یهودیان از اسارت را خواهد داشت؟ آیا این حس شبیه حس خستگی آنان از بیابان خواهد بود، یا این که شبیه حسی که زمان ورود به سرزمین موعود داشتند؟ آیا مردم در این اکتشافات جدید به شیر و شهد خواهند رسید یا این که صرفاً وارد مرحله‌ی جدیدی از قحطی و خشکسالی خواهند شد؟ این‌ها نکات بسیاری مهمی هستند که می‌توانند اشتیاق برای کشفیات جدید را در درون ما از بین ببرند.

ترس از شکست: در اکتشافات واقعی ما باید هر پیش‌فرض را در مورد ملاک‌های پیروزی یا شکست کنار بگذاریم. اگر بخواهیم بر اساس هدف و مقصود تعریف شده اولیه که کشف راهی برای غرب بود سفر کلارک و لوئیس؛ را بسنجیم، این اکتشاف با شکست روبرو شد. اما این جستجو نتیجه‌ای بسیار پربارتر از حد تصور آن‌ها برای‌شان در برداشت.

اهداف محدود: تعریف یک سفر رسیدن از نقطه الف به نقطه ب است. یک تحقیق تعریفی بسیار پیچیده‌تر دارد. یک تحقیق، مأموریتی پویاست. جستجویی است که برای دستیابی به آنچه فراتر از دید ماست مربوط می‌شود. دید و رویا مکاشفه حقایق است، نه مشاهده اعداد و ارقام بر روی کاغذ! اگر اهداف و مقصودمان از یک مأموریت تنها بر چشم انداز خودمان

از آینده استوار نمائیم، نتیجه این خواهد بود که هرگز نمی‌توانیم افراد را به سرزمین‌های ناشناخته هدایت کنیم.

فقدان کنجکاو: بدون اشتیاق فکری و روحانی هیچ رهبری تا کنون نتوانسته چیز جدیدی را کشف یا کار مبتکرانه‌ای انجام دهد. رهبران بی‌تفاوت باعث پرورش پیروانی بی‌تفاوت و کسب نتایج نامناسب می‌شوند. کنجکاو نوع خاصی از اشتیاق است. غریزه‌ای است که می‌گوید: "هنوز چیزهای بیشتری وجود دارد، می‌دانم که وجود دارد. خداوند آزادانه در حال عمل نمودن است و اگر چشمان ایمانم باز باشد، خواهم دید که او امروز در دنیا و در دنیای شخص من چه کار می‌کند." هر انسانی به نوبه خود منحصر به فرد است. ما باید در مورد هر حرکت روح خداوند کنجکاو باشیم و کنجکاو ما فقط بر راهی که وقت و پول و انرژی خود را صرفش نموده‌ایم، نباشد.

تعهد برای کاوش

اشتیاق برای کاوش می‌تواند موتور محرکی برای رهبری روحانی باشد. گاهی این کاوش شکل سفر به خود می‌گیرد و افراد بسیاری برای رفتن به سفری چند ساله تجهیز می‌شوند. اما کاوش می‌تواند تجربه‌ای هر روزه برای ما باشد. کاوش و جستجو همیشه نیاز به بودجه ندارد. همیشه نیاز نیست که شما منتظر تأیید کمیته‌ای برای شروع باشید. ما قادریم که در بیست و چهار ساعت آینده یا حداقل در هفته یا ماه آینده مکانی نزدیک برای کاوش خود پیدا کنیم، بدون این که نیاز به ماه‌ها تدارک برای آن کاوش داشته باشیم. روزانه کلام را بخوانید و پس از هر مطالعه یک دیدگاه و موضوع جدید را ثبت نمائید. قدم فراتر گذاشته و برای ملاقات با رهبران دیگر که خارج از

دایره خدمتی شما هستند درنگ نکنید. برای سفر به مکانی که هرگز ندیده‌اید خواه آن مکان در همسایگی شما باشد و خواه در آن سر دنیا، همت کنید. اما برای این کار باید آماده باشید که تمام پیش فرض‌های خود از فقر روحانی و فیزیکی که فکر می‌کنید در مکان‌های مختلف با آن روبرو می‌شوید را کنار بگذارید و چشمان‌تان را برای مشاهده فیض خداوند در آن مناطق باز نگاه دارید. ما باید برای کشف مسکن روحانی خودمان، از خود آمادگی نشان دهیم. به مکان پناهگاه سری بزنید و کمی در آنجا بمانید. این کار می‌تواند با رفتن به یک بیمارستان یا مرکز مراقبت‌های پرستاری یا مأموریت نجات، کلیساهای محلی یا یک آسایشگاه باشد.

کاری انجام دهید که تا بحال انجامش نداده‌اید. نقش و خدمت موقت آموزش روحانی را بپذیرید. آخر هفته‌ی خود را به خدمت در سطح شهر اختصاص دهید. سعی کنید به اختلاف میان دو شخص رسیدگی کنید. معلمی کودکان بیمار را به عهده بگیرید. در برنامه ترک اعتیاد برای یک نفر راهنما باشید. ما باید حاشیه‌های امن خود را بشناسیم تا قادر باشیم خود را فراتر از آن‌ها توسعه دهیم. این بدان معنا نیست که بدنبال مسائل ناراحت کننده باشیم و واضح است که نمی‌خواهیم قهرمان جلوه کنیم.

روش دیگری برای فرار از حاشیه امن خود، کشف چیزهای مخفی است. بیرون از آنچه ما هم اکنون با آن آشنا هستیم. جایی است که می‌توانیم بدون حواس‌پرتی کار خداوند را با دیدی واضح‌تر مشاهده کنیم و پس از آن در پیوند با خداوند است که می‌توانیم فراتر از تصورمان با او همکاری نماییم.

فصل ششم

ایده‌هایی در جریان

«افکار بزرگ در مورد ایده‌ها بحث می‌کنند، افکار متوسط درباره

وقایع و افکار کوچک درباره افراد.»

- ادانور روزولت

آزمون ساده‌ای وجود دارد که این چنین است: "چشم‌انتان را ببندید و برای سی ثانیه آینده درباره‌ی یک فیل صورتی فکر نکنید. فراموش نکنید که شما نباید در مورد فیل صورتی فکر کنید، آماده‌اید. شروع کنید."

چقدر توانستید این کار را انجام دهید. این آزمایش در مورد نحوه‌ی عملکرد ذهن شما به شما چه می‌گوید؟ مهم‌ترین تأثیراتی که ایده‌ها بر زندگی ما دارند، نامرئی است، گاهی بسیار کوچک و اغلب انتزاعی هستند. آنچه من درباره‌اش سخن می‌گویم همان ایده‌ها هستند. آن‌ها افکار ما را پر می‌کنند و برای اعمال ما چون نیروی محرکه عمل می‌کنند. آن‌ها دیدگاه ما را از واقعیت‌ها شکل می‌دهند و مهم‌تر از آن نحوه پذیرش ما از واقعیت‌های جدید را تشکیل می‌دهند. ایده‌ها گاهی دستورات ذهنی هستند و گاهی عقایدی کامل. زمانی که این ایده‌ها با خلاقیت در هم می‌آمیزند نتیجه باعث جاری شدن ایده‌های خیالی می‌شوند که گاهی مانند یک قطره در فکر ما می‌آیند و گاهی چون سیل بر آن فرو می‌ریزند. مردم اغلب توسط خیالات‌شان برانگیخته می‌شوند و در این زمان است که معمولاً موضوعاتی نو اتفاق می‌افتد.

برخی از رهبران اظهار می‌دارند که بیشتر اهل عمل هستند تا ایده دادن.

اما در پس هر عملی ایده‌ای وجود دارد مگر این که شخصی کاری را بدون

فکر کردن انجام دهد. به صورت غریزی همچون حیوانات. ایده‌ها هسته تأثیرگذاری روحانی هستند. آن‌ها واقعیت‌های قدرتمندی هستند که از یک شخص به شخص دیگری منتقل می‌شوند. ایده‌ها به ذهن ما وارد می‌شوند و از آن خارج می‌گردند. آن‌ها قادرند کاشته شده و رشد یابند. می‌توانند تغییر شکل داده گسترش یابند. این چنین بنظر می‌آید که آن‌ها بخودی خود دارای حیات می‌باشند. هر رهبر همواره باید از خود این سؤال را بپرسد که بهترین ایده‌ای که من می‌توانم به دیگران ارائه دهم چیست؟ آیا ایده‌ای عالی وجود دارد که خداوند بوسیله آن مرا تحت تأثیر قرار داده تا من نیز قادر باشم آن ایده بزرگ را به دیگران منتقل نمایم؟

یکی از نیکوترین کارهایی که خداوند برای هر یک ما انجام می‌دهد این است که افکار ما را شبیه به ایده‌های خود بسازد. او همواره ما را بوسیله جریان ثابتی از تصاویر واقعی و مفاهیم متعال تحت تأثیر قرار می‌دهد. ایده‌های خداوند ذات بشری را در نظر می‌گیرد که ممتاز و پر جلال است اما در هم شکسته و آسیب دیده، دارای اخلاقیات اما اخلاقیاتی که فاسد شده‌اند. ایده‌های خداوند حقایقی را هم در مورد ذات او منعکس می‌کند. محبت او، عظمت او، نیکویی او، قدوسیت او. خداوند ایده‌هایی که فراتر از افکار ما هستند را، جاری می‌سازد و تعجبی ندارد زمانی که در مورد مفاهیم بزرگ و عظیم سخن می‌گوئیم، سرمان می‌خواهد منفجر شود.

قدرت افکار

فیلم اکشن اینسپشن؛ از ایده‌های علمی تخیلی برای شرح داستان یک دزدی خارق‌العاده استفاده می‌کند. یک دزد و جاسوس حرفه‌ای تکنولوژی خاصی را ابداع می‌کند که وارد ضمیر ناخودآگاه قربانیان خود می‌گردد و

زمانی که آن‌ها خواب هستند ارزشمندترین اسرار آن‌ها را می‌دزدد. این کار زمانی امکان‌پذیر است که فرد مورد نظر به طور مصنوعی توسط دارو به خواب عمیقی فرو رفته باشد. پس وی قادر است شخصیت‌ها و موقعیت‌های جدیدی را به درون خواب خود وارد کرده و آن‌ها را هدایت کرده و به اطلاعات مهم مورد نظر دست یابد. نکته اصلی داستان این چنین است که نتایجی ناخواسته به همراه القای ایده‌ها به افکار بدست می‌آید. شخصیت اصلی داستان ایده‌ای را در ذهن همسر خود جاسازی می‌کند و آن ایده این بود که دنیای ما توهمی بیش نیست. این فکر در ذهن همسر وی ریشه دوانده و تمام افکار او را در بر می‌گیرد و بالاخره خرابی به بار می‌آورد. به نیروهای قدرتمندی که در تاریخ وجود داشته‌اند، بیاندیشید. همه آن‌ها قبل از آنکه تبدیل به تجربه‌ای در زندگی بشری شوند ایده‌ای بیش نبودند. قبل از آن لحظه‌ای که چاشنی بمب در روز 16 جولای، 1945 بر روی سکوی فلزی 100 فوتی در صحرای نیومکزیکو کشیده شود، بمب اتم تنها در حد یک تئوری بود. تنها یک ایده بود اما تنها در چند ثانیه نور خیره کننده و انفجاری شدید به وقوع پیوست و آن ایده تبدیل به نیرو شده نیرویی که باعث ترس ملت‌ها شد و باعث تغییرات جغرافیایی جبران‌ناپذیر. قبل از آنکه کسی فکر کند دموکراسی می‌تواند برای مردم نتیجه‌ای داشته باشد این مفهوم صرفاً یک ایده بود که به شکل یک تئوری در شهرهای یونان باستان به مباحثه گذاشته می‌شد. قبل از این که برادران رایت اولین پرواز خود را بوسیله اولین هواپیمای ساخت دست بشر در کیتی هاوک انجام دهند یک نفر ایده ایرودینامیک را در سر داشت. بالی که باعث ایجاد مکش در قسمت بالایی خود شده و بالا بردن ماشین سنگین‌تر از هوا را برای آن بال امکان‌پذیر می‌کند. در سال 1982 شبکه جهانی متشکل از از شبکه‌های به هم پیوسته طبق معیارها و اصول طراحی شد و اینترنت نام گرفت. اما اساس آن

ایده ارسال داده‌ها به صورت بسته‌های مجزا و گزینش بسته‌ای در شبکه‌های ارتباطی دور بود که در سال 1960 ایجاد شده بود.

ایده‌های عالی اجتماعی دیگری نیز وجود دارند مانند ازدواج که در حقیقت اتحاد میان یک مرد و یک زن است و یا آزادی و برابری، عدالت و قانون موقعیت‌های اقتصادی و تحصیلات عالی، تمام تجربیات واقعی زندگی و اینچنین موارد تنها به این خاطر به حقیقت پیوستند، که ابتدا ایده‌های آن‌ها وجود داشته‌اند. این چنین ایده‌ها یک دفعه از آسمان بر سر اشخاص ساده‌لوح نیافتاده، بلکه مردم ایده‌های خوب را و همچنین ایده‌های بد را برداشته و سپس خود تبدیل به قهرمانان آن ایده‌ها شده‌اند. این چیز می‌تواند تأثیرگذاری پرقوتی داشته باشد.

چه بسیارند نگارندگان کتاب مقدسی که تاکید کرده‌اند، زندگی که ما اکنون پشت سر می‌گذاریم می‌تواند و باید توسط اصولی برتر، اداره و شکل داده شود. می‌توانیم این اصول را حقیقت یا حکمت یا حتی عدالت بنامیم و ما بر این باوریم که این ایده‌های جدید هنوز هم جاری می‌شوند. از ساختار و بنیادهای ایده‌هایی که در سر داریم، الویت‌ها، تصمیم‌ها و اعمال ما نشأت می‌گیرد و آن چه ما در زندگی انجام می‌دهیم به خاطر ایده‌هایی است که در ذهن‌مان جاری شده‌اند و سپس از ما به خارج تراوش نموده و پیرامون ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. ایده‌ها مهم هستند. آن‌ها نیروهایی قدرتمند و نامرئی هستند که قادرند بر یکدیگر اثر مثبت داشته باشند یا به آن‌ها زیان برسانند.

ایده‌های بزرگ نیازمند تفکر عمیق هستند.

تأثیرگذاری روحانی در مورد چیزی، عمیق‌تر از ظاهر مسائل است. بنابراین ما با مقایسه‌ها و مسائل و ایده‌های منطقی عمیق‌تری، سر و کار داریم. اگر تفکر شما سطحی باشد نتیجه‌گیری آن نیز سطحی خواهد بود. تمام آنچه برای تفکر عمیق درباره مسائل نیاز است زمانی است برای مشاهده، کاوش، مطالعه، مباحثه و تحقیق در مورد مسائلی که با آن درگیر هستیم. تمام این کارها باید بر اساس این عقیده باشد که برای داشتن تأثیرات پایدار بر دیگران باید در لایه‌های عمیق ارتباطی، منطقی بین مسائل ایجاد کرد. تفکر عمیق بیشتر بر پایه سخت کوشی بنا شده است تا نبوغ! افرادی که نگاهی انتقادی به ایمان دارند، چنین فکر می‌کنند که تفکر روحانی به منزله‌ی فدا کردن عقل و فکر است. درکی که این منتقدان از روحانیت دارند این است که، افراد روحانی خود انتخاب کرده‌اند تفکر نکنند. آن‌ها نمی‌توانند بفهمند که چگونه ممکن است، شخصی چیزهای روحانی و مبهم را به مسائل تجربی و علمی ترجیح دهد. اما اگر تمام انسان‌ها روحانی هستند به این خاطر است که به شباهت خداوند آفریده شده‌اند که خود روح است، پس روح هرگز نمی‌تواند علیه تفکر و منطق عمل کند. در عوض روح اوج فکر و نظم است. باهوش بودن باعث نزدیک شدن ما به خدا نمی‌شود. اما نزدیک بودن به خدا باعث تقویت ذهن ما شده و اشتیاقی را در ما برای پیدا کردن ارتباطی منطقی برای تمام زندگی‌مان بوجود می‌آورد. افرادی که معتقد و متعهد به تأثیرگذاری روحانی هستند باید افرادی باهوش باشند زیرا آن‌ها می‌دانند که فکر ما هدیه‌ای فوق‌العاده از سوی خالق است. خالق که فکر او بالاتر از هر فکر دیگری قرار می‌گیرد. این رهبران مشتاق درک بیشتری هستند و برای گسترش درک و منطق خود را متعهد می‌دانند. دیدگاه آنان

به زندگی این است که زندگی تجربه و آموزش است و تحقیق و مطالعه ساده را راهی می‌دانند برای سیراب نمودن جان‌های تشنه خود.

در پس تصمیم‌گیری‌های ضعیف در رهبری همواره این سؤالات مطرح می‌شود که آن‌ها چه فکری کردند که نتایج بدین گونه شد؟ حقیقت آن است که افراد تصمیم گیرنده اصلاً فکر نکرده‌اند. همواره افراد بی‌حکمت و بدون مهارت در جایگاه‌های مهم تأثیرگذاری منصوب می‌شوند و به همین دلیل است که ما شاهد شرایط غیر منطقی هستیم. بدهکاری‌های عظیم مالی، تصمیم‌گیری‌های عجولانه کاری، خدمات کلیسایی که دور از تمام بنیادهای کتاب مقدس عمل می‌کنند و هزاران عملکرد دیگر نمونه‌هایی از این اشتباهات هستند.

قحطی اندیشه

امروزه جریان‌های قوی فرهنگی وجود دارند، که تفکر عمیق را بی‌ارزش دانسته و آن را تخریب می‌کنند. برای مثال عجله ما در جستجو برای یافتن راهی برای تعمیر یک چیز باعث می‌شود که تفکر عمیق در مورد آن چیز برای ما غیر جذاب باشد. زیرا وقت و انرژی بسیاری لازم است که به جواب مورد نظر برسیم. هیچ حد و اندازه‌ای برای بحث و مشورت ما وجود ندارد. ما به مطالعات مختصر علاقه‌مندیم تا مجبور نشویم مطالعاتی طولانی انجام دهیم زیرا برای خواندن کتاب‌های بسیاری که در مورد یک موضوع وجود دارند سردرگم می‌شویم.

ما زمان کمی را برای تأمل بر آنچه می‌خوانیم و تماشا می‌کنیم اختصاص می‌دهیم زیرا همیشه کانال دیگری برای دیدن وجود دارد و سایت دیگری برای مراجعه باز است. ما مانند شبی هستیم که از یک شیء براق

به شیء دیگری به سرعت در حال حرکت هستیم. برکت اطلاعات بسیار گسترده که امروزه در دسترس ما است از سویی لعنت است زیرا هم چون قطعاتی به کوچکی یک بیت تقسیم شده‌اند و این اطلاعات در محفظه‌هایی که مقادیر بسیار زیادی اطلاعات دیجیتالی را در خود ذخیره می‌کنند پراکنده شده‌اند. گزارش اطلاعاتی ما امروزه دیگر نظم قدیمی که در کتاب‌ها و مجلات چاپ شده وجود داشت را ندارد. چند فکر را به هم می‌بافیم آن را ایمیل می‌کنیم، آن را در وبلاگ یا تویتر خود قرار می‌دهیم. حالا دیگر نوشته شما ثبت شده است فردی یک نیم‌کره آن طرف‌تر ممکن است کلمات شما را به اندازه جملات شخصی که یک عمر را صرف کسب مهارت در آن زمینه خاص کرده معتبر بداند. امروزه هر کس می‌تواند ناشر باشد. امروزه در اوج دموکراسی برای اظهارنظر هستیم. جایی که نظرات یک وبلاگ‌نویس به اندازه‌ی نظرات مقاله‌نویس نیویورک تایمز در دسترس است.

اما اگر مسئله اعتبار این نظرات نادیده گرفته شود نظرات یک وبلاگ نویس در مورد کشوری در جایی دیگری از دنیا نمی‌تواند به اندازه یک گزارشگر حرفه‌ای که خود در آن کشور زندگی می‌کند موثق باشد. این سخنان نصیحت نیستند حتی انتقادی درباره ابزارهای ارتباط جمعی هم نمی‌باشند. ابزارها صرفاً ابزار هستند. رادیو سپس تلویزیون و اکنون اینترنت ابزارهای عالی هستند. آن‌ها وسائل نقلیه‌ای هستند که حامل محموله‌هایی عظیم اطلاعاتی هستند. ما باید این وسائل را بشناسیم و بدون مقاومت بر آن‌ها سوار شویم و به این سو و آن سو برویم. فکر ما گرسنه است اما تغذیه مناسب برای آن چیست؟

تفکر و خلاقیت

ظرفیت ما برای تفکر منطقی ریشه در جایگاه ما به عنوان مخلوقی دارد که به شباهت خداوند آفریده شده است. اگر می‌خواهیم توسط تأثیرگذاری روحانی باعث جلال خداوند شویم باید زمان و تلاش کافی برای تفکر عمیق درباره هر تصمیمی که می‌گیریم اختصاص دهیم. چگونه انتظار داریم که بر دیگران تأثیرگذاری داشته باشیم، اگر دلایل منطقی پشت سخنان ما وجود نداشته باشد؟ کتاب مقدس به ما می‌آموزد که ذهن ما و ظرفیت آن برای تفکر و اندیشه، علامتی واضح است که ما شبیه خدا آفریده شده‌ایم. این تصویر خدا در انسان‌ها است. تفکر ما جدا از کارهایی دیگر ما به عنوان انسان مثل احساس و اراده عمل نمی‌کند، بلکه ما برای تحقق ایده‌ها و شکل دهی زندگی‌مان از فرمان استفاده می‌کنیم. ذهن ما قادر است خداوند را بشناسد. اما هیچ علاقه‌ای به تسلیم شدن به او ندارد. (رومیان 8 : 7) نیروهای روحانی وجود دارند که باعث کوری ذهنی انسان‌ها می‌شوند. (دوم قرن‌تیا 4 : 4) برخی از معلمان هستند که بر ذهن دیگران تأثیر منفی می‌گذارند و آن‌ها را به سوی جسم، فساد و تباهی هدایت می‌کنند. (کولسیان 2 : 18؛ اول تیموتائوس 3 : 8؛ تیتوس 1 : 15)

ذهن ما باید تازه شود این اصلی ضروری در تأثیرگذاری روحانی است. «و دیگر هم‌شکل این عصر مشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید. آنگاه قادر به تشخیص اراده‌ی خدا خواهید بود؛ اراده‌ی نیکو، پسندیده و کامل او». (رومیان 12 : 2) ذهن ما تنها تا زمانی مثبت عمل می‌کند که در ارتباط با خداوندی باشد که آن را آفریده است. افکاری که از لحاظ روحانی تازه گشته‌اند از اراده انسانی فراتر رفته و طالب اراده الهی می‌گردند. برای رهبری هر شخص و هر گروه و هر سازمانی باید ذهن‌های ما تبدیل شده باشد تا در مسیری که خداوند ما را برای آن آفریده است حرکت کنیم.

جاری شدن ایده‌ها

ایده‌های مهم، نیروی محرکه هر پیشرفتی هستند. آن‌ها بنیادهای نامرئی پس هر موضوعی هستند که ما در حال بنا کردنش هستیم. این ایده‌ها هستند که جوهره‌ی تأثیرگذاری روحانی را در ما تشکیل می‌دهند. اگر تأثیرگذاری عنصری است که جاری شده و باعث تغییر می‌گردد، نیرویی که غیر قابل لمس و مخفی است پس ایده‌ها مانند شبکه‌ای از جریان‌های زیرزمینی هستند که دائماً به درون ما در حال ورود و خروج هستند و باعث می‌شوند که بوسیله آن‌ها بتوانیم بر دیگران تأثیرگذاری داشته باشیم. رهبری‌های بزرگ بر پایه ایده‌های بزرگ بنا شده‌اند. اما ما باید بدانیم که یک ایده چگونه کار می‌کند؟

استیون جانسن؛ در کتاب خود به نام "ایده‌های خوب از کجا می‌آیند؟" تصور غالبی که در این مورد وجود دارد را به تصویر می‌کشد. او این فکر که ایده‌های بزرگ به صورت کامل بر ذهن افراد نابغه‌ها خطور می‌کنند را مورد انتقاد قرار داده و در تحقیقاتی که در مورد علم اکتشاف و نوآوری انجام داده است، این چنین اثبات می‌کند که برخی از بزرگ‌ترین ایده‌ها از خطا و انحرافات حاصل شده است. او همچنین این فرایند را "حدس‌گند" می‌نامد و این چنین توصیف می‌کند که گاهی ایده‌ی بزرگ اختراعی بسیار مهم، صرفاً آرام‌آرام به ذهن یک شخص خطور می‌کند و وقتی که در ارتباطات اجتماعی مورد بحث گذاشته می‌شود به عنوان ایده‌ای عالی شناخته می‌شود. جانسون هم چنین می‌گوید، که چگونه ممکن است افراد مختلف ایده‌های کوچک و جزئی داشته باشند که وقتی این ایده‌ها به هم وصل می‌شوند به یک مفهوم و ایده کاملی می‌توان رسید. انقلابی که در قرن 21 در مورد انتقال اطلاعات و ارتباطات وجود دارد این امکان را به ما می‌دهد که ایده‌های

کوچک خود را با دیگران به اشتراک گذاشته و ایده‌های کامل کننده ایده خود را بیابیم. لازم است که ما در رهبری خود تمام ارتباطات را زنده و پویا نگاه داریم تا ایده‌های کوچک ما بتوانند ایده‌های مکمل خود را یافته و با آن‌ها ترکیب شده و نیروی تأثیرگذار واقعی را بوجود آورند.

اگر ما نتوانیم تصمیم بگیریم که چگونه باید ایده‌هایی که برای خود و ایده‌هایی که برای تأثیرگذاری بر دیگران داریم را، آگاهانه انتخاب کنیم، همواره شرایطی آشفته در رهبری ما وجود خواهد داشت. برای شروع ایده‌های کلیدی نکاتی در کتاب مقدس وجود دارد که چارچوب ایمان منطقی را برای ما تعریف می‌کنند. در کتاب مقدس داستان خلقت، سقوط، نجات و جدال مانند داستانی با سیر منطقی است که به اوج خود می‌رسد. ایده‌های عالی دیگری نیز وجود دارند که ریشه در ذات خود خداوند دارند مثل عدالت و محبت او، یا هدف و مأموریتی به عنوان تکلیف که به کلیسا ارائه شده است یا کمک به انسان‌ها برای این که شاگرد مسیح شوند.

در سطح دیگر ما باید در یابیم که چگونه همه این مفاهیم در زندگی جسم می‌پوشند. شاهد مسیح بودن امروزه به چه معناست؟ چگونه ممکن است که حقیقت خداوند را به حاضرین مشکوک به این مسئله منتقل کنیم؟ کلیسای محلی چیست و چگونه باید مأموریت خود را انجام دهد؟ معنی رهبری در تجارت چیست؟ تفاوت بین تأثیرگذاری روحانی و تأثیرگذاری ساده چیست؟

در زمان‌هایی زندگی می‌کنیم که سیلی از ایده‌های متفاوت هر روزه در حال جاری شدن هستند. برخی از این ایده‌ها بسیار بد و برخی حیات بخشند. ما می‌توانیم باز ایستیم و با هر ایده‌ای که بر سر راه ما جریان می‌یابد سازش کنیم و با آن همراه شویم یا آنچه را که می‌خوانیم یا کل مکالمات و

کنفرانس‌هایی که در آن شرکت می‌کنیم یا ارتباطاتی که به آن علاقه مندیم را خود انتخاب کنیم.

رهبران اغلب با پذیرش ایده‌های تحمیلی دیگران دچار مشکل می‌شوند. اگر دیگران به موفقیت دست یافته‌اند، به خاطر این است که کتاب‌های آن نویسنده بخصوص را مطالعه نموده‌اند و در آن کنفرانس شرکت کرده‌اند یا در آن سازمان به خصوص عضو هستند. شاید ما هم با انجام دادن همان کارها موفق بشویم. اما رویکرد شجاعانه‌تر آن است که ما خود تصمیم بگیریم. رهبرانی که قادرند خارج از چارچوب‌های زندگی رهبران دیگر فکر کنند و به ایده‌های واقعاً تازه‌ای دست پیدا کنند و آن ایده‌ها را در اختیار دیگران قرار دهند، آن‌ها باعث بوجود آمدن ایده‌های مبتکرانه می‌شوند. ایده‌هایی که ممکن است دیوانه‌وار غیر واقعی به نظر آیند. این رهبران قادر به تأثیرگذاری هستند زیرا بر این باورند که ایده‌های جدید هنوز مانند طلایی در معادن مدفون هستند و آن‌ها در استفاده از کنگ‌های‌شان برای یافتن این طلاها تردیدی به خود راه نمی‌دهند.

ایده و روش

مردی نامه‌ای که توسط یکی از بزرگ‌ترین رهبران هم‌عصرش به او نوشته شد را باز کرد. نویسنده آن نامه جان وسلی بود. قهرمان جنیش متدیست. برای او چه پیغامی داشت؟ آن شخص که اتفاقاً شبان هم بود باید پس از آنکه وسلی وی را به خاطر داشتن خدمتی سطحی بر اساس تفکری سطحی، محکوم کرده بود، بسیار ناامید می‌شد.

"... من حتی از تفکر واعظی که مطالعه اندک می‌کند، می‌ترسم و شخصی که از کنار مطالعه بی‌تفاوت عبور می‌کند اشتیاق خود را برای آن از

دست خواهد داد. از این جهت که استعداد تو در موعظه هیچ پیشرفتی نکرده است. درست همانند هفت سال پیش است. وعظ تو زنده است اما عمیق نیست تنوعی در موضوعات انتخابی تو وجود ندارد، هیچ جهت‌دهی به فکرها در آن وجود ندارد. مطالعه تنها چیزی است که می‌تواند در این امر به تو کمک کند. به همراه تفکر و دعای روزانه... آه شروع کن! یک قسمت از هر روز را برای تمرینات شخصی اختصاص بده. این گونه می‌توانی ذوق بیشتری پیدا کنی. ذوقی که الان آن را نداری. آنچه در ابتدا ممکن است کسالت‌آور باشد، بعداً برای تو خوش‌آیند خواهد بود. عدالت را در حق روح خود به جا آور و به آن زمان و ابزار لازم را برای رشد عطا کن. دیگر به روح خود گرسنگی نده."

جان و سلی یک عمل‌گرا بود و نیروی محرکه‌ای در پس جنبش گروهی کوچک. که در لایه‌های مختلف اجتماع از تحصیل و خدمات بهداشتی گرفته تا رهایی از فقر فعالیت می‌کرد. این گروه‌ها در احیای رهبران کلیسایی نیز فعال بودند. او صدها هزار مایل را سوار بر اسب طی می‌نمود برای این که بتواند برای صدها گروه کوچک از مردم در سرتاسر انگلستان موعظه کند. او آنچنان که ما امروز این اصطلاح را به کار می‌بریم، مرد بسیار پر مشغله‌ای بود.

او دریافته بود که غیرتش بدون آموختن و بدون داشتن منطقی رشد یابنده، مانند آب در هاون کوبیدن است. چنان که مشخص است، جنبشی که او رهبری نمود تأثیری پایدار و همه‌گیر در قرن 18 در انگلستان گذاشت. برخی از مورخین اظهار می‌دارند که انگلستان به خاطر تأثیرگذاری جنبش متدیستی شاهد انقلاب خونین همانند آنچه در فرانسه اتفاق افتاد، نگشت.

ایده‌ی محافظه‌کارانه در پس ساختار یک گروه کوچک "نظام طبقاتی" خوانده می‌شود. اصلاحات اجتماعی جان و سلی دارای اساسی استراتژیک بود

که هم عملی بود و هم کتاب مقدسی! هزارن موعظه وی دارای موضوعاتی عمیق بودند، ولی در عین حال برای عامه مردم قابل درک بود. برای این که درک کنیم وسلی یه عمل گرای پر از انرژی بود باید او را سوار بر اسبش تصور کنیم و انرژی که او مد نظر داشت ایده‌هایی بود که توسط انبیا و رسولان و متفکران معاصر وی ثبت و عنوان شده بود.

وسلی باهوش‌ترین الهی‌دان عصر خود نبود. او شکست‌هایی را نیز در زندگی داشت که از آن جمله می‌توان به زندگی زناشویی نابسامان وی اشاره کرد. اما ترکیب وقف نظم شخصی و خدمت عمل‌محور او باعث شد که او تبدیل به یکی از بهترین مثال‌های تأثیرگذاری روحانی در قرن‌های گذشته باشد. او در هر قدم از کار خود تفکر می‌کرد، برای این که او انتخاب کرده بود که دائماً ذهن خود را تغذیه کند.

یافتن ایده اولیه

زمانی که در مورد رهبران بزرگ در گذشته تفکر می‌کنیم ممکن است ابتدا موفقیت آن‌ها را به یاد آوریم اما به همان صورت ایده‌های بزرگ یا ایده‌های اولیه‌ای که در زندگی آن‌ها وجود داشت را نیز به خاطر می‌آوریم که باعث شد آن‌ها به سوی کسب چنین موفقیت‌های بزرگی هدایت شوند. کلمه انگلیسی سمینال؛ (اصلی) از کلمه لاتین نطفه به معنی مسئله‌ای اصلی و ابتدایی و مؤثر، گرفته شده است. ایده اولیه مارتین لوتر کینگ این بود که تمام انسان‌ها شایسته احترام یکسانی هستند. برای این که همه آن‌ها دارای مقام و مرتبه‌ای هستند که خداوند به آن‌ها عطا کرده است. آبراهام لینکولن؛ این ایده را داشت که اتحاد ایالات متحده آمریکا جدائی ناپذیر است. وینستون چرچیل؛ سرنوشت تمام انگلستان را با این ایده تغییر داد که

ظلم و استبداد به هیچ وجه قابل تحمل نبوده و همچنین وی این ایده را برای آیندگان نیز به ارث گذاشت و به آن‌ها در مورد اجماع نیروهای کشورهای مختلف پشت پرده آهنین هشدار داد.

اسقف و الهی‌دان قرن چهارم، آگوستین هیپو؛ که بعدها به پزشک فیض شهرت یافت شخصی بود که، در برابر تفکر عدالتِ عملی رایج در بسیاری از کلیساهای آن زمان، ایستاد. آگوستین؛ خود را مبتکر این ایده نمی‌دانست بلکه فقط آن اصل انجیل را به دیگران منتقل می‌نمود. یازده قرن پس از آگوستین؛ مارتین لوتر؛ دوباره آتش این ایده اولیه را مشتعل ساخت. او بر فیض رایگانی که از رابطه صحیح ما با خدا که از طریق مسیح امکان پذیر می‌گردد، پافشاری نمود. نزدیک‌تر به زمان ما بیلی گراهام؛ برای میلیون‌ها نفر موعظه کرد و همان ایده اصلی را به آن‌ها منتقل نمود. محبت بخشنده خداوند از طریق مسیح برای همه قابل حصول است. جان استات؛ به تمام دنیا سفر نموده و بذر این ایده اصلی را کاشت که تعالیم صحیح کتاب مقدس باعث حفظ ایمان صحیح مسیحی می‌شود. رابرت پیرس؛ سازمان بشر دوستانه‌ی ورلد ویژن را تأسیس کرد و ایده‌ی اصلی وی این بود. ایمان مسیحی باید از خود واکنشی عملی در مورد رنج‌های فیزیکی انسان‌های دنیا نشان دهد.

آیا خداوند در ذهن شما ایده‌های اصلی و یا عقیده‌ای بنیادی را قرار داده است که بتواند مفهوم و نیروی تأثیر گذاری شما بر روی دیگران باشد؟ برخی از رهبران ایده اصلی رهبری خود را می‌شناسند و برخی دیگر به دنبال آنند. اگر چنین فکر کنیم که خداوند فقط به یک انسان یک ایده بزرگ و ایده‌آل عطا کند بسیار مصنوعی خواهد بود. اما به عنوان مسئله‌ای عملی رهبران باید بدانند که چطور باید بر چیزی که انجام می‌دهند تمرکز کنند و اگر تنها یک ایده‌ی، یک آتش اشتیاق، یک درد، یک عقیده پیش برنده و یک تصویر

از دنیا در ذهن شما وجود دارد که نمی‌توانید آن را از خود دور کنید، پس شاید این همان ایده‌ی اصلی‌ای باشد که خداوند، ما را بدان خوانده است.

مهیا نمودن شرایط برای رشد ایده‌ها

بنابراین چگونه می‌توانیم بر تفکر خود در رهبری مان عمق ببخشیم؟ چگونه می‌توانیم سطح فکری همکاران مان را ارتقا دهیم و آن را توسعه ببخشیم؟ این مسئله تست بهره‌ی هوشی نیست بلکه انتخاب و انتظام است.

1) زمانی را برای تفکر به مسائل اختصاص دهید. فرایند تصمیم‌گیری

را دنبال کنید. هیچ کدام از ما نمی‌خواهیم سال‌ها بعد شخصی به ما چنین بگوید: "واقعاً آن زمان چه فکری می‌کردید؟" و ما هیچ جواب قانع‌کننده‌ای برای او نداشته باشیم. گاهی ما باید آرام‌آرام حرکت کنیم. زمان مناسبی را به بحث، اندیشه، تحقیق و جستجو در عملکردمان، مطالعه‌ی زندگی‌نامه رهبران گذشته، مطالعه کلام و دعا اختصاص دهید. ما باید قاطع و در عین حال با تدبیر باشیم.

2) مطالعه کنید. مرتباً مطالعه کنید و باز هم مطالعه کنید. دنیایی از

ایده‌ها در کتاب‌های عالی و نوشته‌های مجلات وجود دارند اما دو نوع نگرش در مورد ایده‌های موجود در این نوشته‌ها وجود دارد. اولی این است که در جستجوی راه حلی برای مشکلات باشید. به عنوان مثال رهبری که در دفتر خود با کشمکش همکارانش روبرو است به دنبال کتابی می‌گردد که چگونگی حل درگیری‌های رایج در ادارات در آن نوشته باشد. رویکرد بهتر چنین خواهد بود که این رهبران به طور مرتب دیدگاه‌ها و ایده‌های مختلفی را بر اساس مطالعات منظم متون مناسب جمع‌آوری کنند. روش و عملکرد ما باید چنین باشد. مثل انبارکردن تیرآهن‌ها قبل از شروع یک پروژه‌ی

ساختمانی است. فردی می‌تواند با الگوی کوچکی از مطالعه روزانه شروع به خواندن بکند حتی اگر اشتیاق طبیعی برای مطالعه ندارد. برای مثال پانزده دقیقه در روز و کم‌کم به این میزان اضافه کند. شاید شما بتوانید از کتاب‌های صوتی که روش بسیار خوبی برای مطالعه هستند، استفاده کنید که در این روش به فرد این امکان داده می‌شود که هم زمان چند کار را با هم انجام دهد و یا بر روی مطالب خوانده شده تفکر نماید.

3) یادگیری خود را گسترش دهید. باید مطمئن باشیم که در مطالعه خود تنها بر یک نوع موضوع تمرکز نداشته باشیم. همه ما نوع مطالعه مورد علاقه خود و نویسندگان مورد علاقه‌ی خود را داریم. اما همین تفکر دوشادوش تفکر توسعه یافته حرکت می‌کند. به عنوان مثال تمام رهبران از دروس تاریخی بهره برده‌اند. نوشته‌هایی که از آزمون گذر زمان با موفقیت عبور کرده‌اند غالباً از کتاب‌هایی جدید و امروزی مفیدتر واقع شده‌اند. وسوسه‌ای دیگری که برای رهبران وجود دارد وعده یافتن راه حل کاملاً جدید برای مشکلات در زمینه‌های فنی است که لزوم استفاده از آخرین دستاوردها همواره احساس شود. اما در رهبری روحانی ما باید اصول و قواعدی را که توسط افراد بزرگ و باهوش و حکیم و خدا ترس بوجود آمده‌اند را بیابیم و آن‌ها را در رهبری خود بکار ببریم. خواه انتشار مطالب آن‌ها مربوط به حال باشد و خواه مربوط به قرن‌ها پیش باشد.

4) برای بالا بردن کیفیت مطالب دریافتی خود از رسانه‌های دیگر در کنار کتاب استفاده کنید. کیفیت رسانه‌های صوتی و تصویری به طور چشم‌گیری در حال بهبود و گسترش است. مطالب غیرمفید بسیاری هستند که می‌توانند باعث تلف شدن وقت ما گردند اما اگر به خوبی جستجو کنیم می‌توانیم مطالب خوبی بیابیم.

(5) همواره با دوستان و همکاران خود گفتگو کنید. ارتباطات مفهومی

است عالی که امروزه ما برای تأکید بر ارتباط با دیگران از آن استفاده می‌کنیم، اگر ایده‌های بزرگی که به آن‌ها دست پیدا می‌کنیم را با دیگران در میان گذاشته و در مورد آن‌ها بحث کنیم این ایده‌ها قادرند چند برابر شوند. در این صورت است که ما می‌توانیم جوانب مختلف یک ایده واقعاً عالی را دریابیم و در این بحث و گفتگوها است که ایده‌های کوچک مکمل‌های خود را یافته و تبدیل به ایده‌های قدرتمند می‌شوند.

انگیزه‌ی بالای دیگری برای تفکر عمیق وجود دارد. در آخر این کار با انگیزه‌ی محبت عملی می‌شود. این به معنای اهمیت دادن به مردمی است که به آن‌ها خدمت می‌کنیم و این محبت زمانی آشکار می‌شود که تحقیقات، آزمایشات، مقایسات و بهترین ایده‌های خود را هر روزه به سوی آن‌ها جاری می‌کنیم. این کارها نشان دهنده محبت ما نسبت به خداوند است. «یهوه خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی قوّت خود محبت کن.» (تثنیه 6: 5) زمانی که در مورد ارزش‌ها و تصمیم‌های رهبری خود عمیقاً تفکر می‌کنیم به خداوند احترام گذاشته او را محبت می‌نمائیم و این مهم‌ترین چیزی است که دیگران در رهبری ما مشاهده خواهند نمود.

فصل هفتم

فرصت ها را غنیمت بشمارید.

«فرد بدبین مشکلات موجود در هر فرصت را می بیند و فرد

خوش بین در هر سختی فرصت ها را درمی یابد.»

- وینستون چرچیل، وزیر امور خارجه انگلستان

رهبری روحانی بر پایه فعالیت، تخصص، کنجکاوی، جسارت و تحقیق استوار است که به معنای داشتن ابتکار عمل در رهبری است. اما بر خلاف انواع دیگری از رهبری اهداف و مقصودها توسط خود خدا هدایت می شوند. در این مسیر فرصت های فراوانی برای این کار وجود دارند، ابتکار عمل های بی شماری وجود دارند که ما می توانیم انجام دهیم اما گاهی سؤال این است که واقعاً ما چه ابتکار عملی را باید برای انجام دادن انتخاب کنیم؟ چگونه یک فرد می تواند میان فرصت هایی که خداوند و خود او ایجاد می کند، انتخاب کند؟

رویکرد منفعل چنین است صبر می کنیم تا ببینیم چه پیش می آید. رویکرد تهاجمی این چنین است. خودمان راه را باز کنیم. یک امکان دیگر نیز وجود دارد که مطیعانه به سوی راهی که خداوند به شما نشان می دهد حرکت کنید. وسوسه ای که برای یک خود تأثیرگذار لجباز و تهاجمی وجود دارد این است که سعی کند یکی پس از دیگری موانع مقابل راه خود را بردارد. وسوسه ای که برای افراد منفعل وجود دارد این است که به اسم انتظار برای هدایت خداوند، وقت خود را تلف نموده و در کار خود اهمال کند. پیروی از راهی که خداوند به او نشان می دهد آسان ترین راه نیست و حتی سخت تر از رویکرد تهاجمی است.

دریافت فرصت‌های مناسب به طور مستقیم با عطای تمیز در ارتباط است. زمانی که متوجه چیزی می‌شویم که به نظر فرصت خوبی می‌آید باید تمیز دهیم که آنچه ما می‌بینیم واقعاً مجالی مناسب برای ما است یا این که آرزوی ذهنی ما است. یا این که صرفاً ایده‌ای است که به ذهن ما خطور کرده. بسیاری از رهبران حتی زمانی که چشمان روحانی‌شان به آن‌ها گفته که دری در روبروی شما وجود دارد به بن‌بست رسیده‌اند. بسیاری از رهبران نیز فرصت‌های عالی را از دست داده‌اند زیرا اندیشیده‌اند که این فرصت صرفاً پنجره‌ای بوده که بتوانند از طریق آن دور دست‌ها را تماشا کنند و نفهمیده‌اند که این در، همان دری است که برای عبور آن‌ها و رسیدن به موفقیت باز شده است.

کلمه‌ی "آپ‌چونیتی" یا فرصت در انگلیسی از دو کلمه در لاتین مشتق شده است. "آپ" (به سوی) و "پرتوس" که به معنی بندر و پناهگاه است. بنابراین فرصت از لحاظ لغوی به معنای آمدن به پناهگاه و بندر است. مکانی که راحت و مناسب است. جایی که ما به آن تعلق داریم. زمانی که چیزی منطقی به نظر می‌آید و هنگامی که فرصت درست را در مقابل خود دیده و راه خود را به سوی آن ادامه می‌دهیم مانند آن است که کشتی خود را به سر منزل مقصودش می‌رسانیم.

فرصت تنها به معنای "آنچه امکان‌پذیر است." نیست، بلکه فرصت به معنی "آنچه درست است." می‌باشد. بوسیله‌ی تمیز روحانی در مورد فرصت‌هایی که خداوند به ما عطا می‌کند می‌توانیم صحیح را از غلط تشخیص دهیم. اما اغلب آنچه دشوار است تصمیم‌گیری و چالش‌های فرایند تصمیم‌گیری است به عنوان مثال:

✓ شخصی به شما پیشنهاد می‌کند که برای انجام خدمت جدیدی که آغاز شده با او همکاری کنید. آن کار ارزشمند به نظر می‌آید و هدف‌های آن

قابل احترام است. آیا صرفاً این دو فاکتور کافی است که در آن زمان و مکان شما تعهدی را بپذیرید؟

✓ یک نفر در کلیسا از فروش یک قطعه زمین با قیمت مناسب به شما خبر می‌دهد و پیشنهاد می‌کند که کلیسا را از وضعیت کنونی خود که در حال خراب شدن است و داخل شهر است به فضای بزرگتری کشتزار مانند به بیرون از شهر منتقل کنید.

✓ شما در صدد استخدام یک نفر برای خدمتی خاص هستید. حتی قبل از آنکه به طور رسمی اعلام کنید که جای خالی برای شغل مورد نظر وجود دارد شخص مناسبی آمده و درباره‌ی آن شغل اظهار علاقه می‌کند. شما با خود می‌اندیشید این باید هدایت خداوند باشد زیرا که انگار آن شخص یک دفعه از آسمان برای آن کار رسیده است. اما آیا آن فرد گزینه صحیحی برای شما است یا این که صرفاً چون انتخابی ساده است وی را برمی‌گزینید؟

✓ یک سازمان بشارتی می‌خواهد در سازمان شما خدمات بشارتی انجام دهد و آن‌ها سابقه‌ی خوبی در مورد این کار نیز از خود ارائه داده‌اند. اما آیا این فعالیت خاص برای سازمان شما مناسب است؟

✓ پس از سال‌ها کار در یک زمینه خاص احساس فرسودگی می‌کنید. یک نفر به شما پیشنهاد کار در یک سازمان جدید با موقعیت بهتری را می‌دهد. تغییر محیط برای شما خوش‌آیند است. ارتقای مقام برای شما می‌تواند به منزله پیشرفت شغلی باشد. اما شما نگران هستید اگر این کار جدید را برگزینید بیشتر برای شما به منزله فرار از مشکل خواهد بود و نه قدم گذاشتن در حیطه‌ی کاری بالاتر.

✓ از شما انتظار نمی‌رود، در سنی که هستید هنوز مجرد باشید. از خود می‌پرسید مبادا ملاک‌های شما بسیار بالا بوده است. سپس دوستی شما با یک فرد تبدیل به رابطه‌ای عاشقانه می‌شود. اما این فرد هرگز آن چیزی نیست که شما در مورد زوج آینده خود فکر می‌کردید. چگونه می‌توانیم تصمیم بگیریم که از چه دری به بازی قدم بگذاریم؟

یافتن درها

رسولان یک چیز را به خوبی درک کرده بودند و آن این بود که آن‌ها تأثیرگذار واقعی نبودند بلکه روح خدا است که تأثیر واقعی را در افراد ایجاد می‌کند. پطرس این چیز را از طریق شکست و احیای دوباره‌ی خود فهمید. یعقوب آن را از طریق مشکلاتی که به عنوان رهبر در کلیسای مادری یعنی اورشلیم حمل می‌کرد آموخت. پولس آن را درک کرد زیرا مستقیماً به طرز عجیبی از یک دشمن مسیحیت به سفیری برای آن تبدیل شد و با خود تمام ابزارهای علمی یهودیان و شهروندی رومی را آورد اما غرور روحانی و احساس عدالت شخصی را که به خاطر فریسی بودن داشت، پشت سر رها نمود.

یک شب که پولس بر عرشه‌ی یک کشتی تجاری بود، و بر اثر طوفان در دریای مدیترانه به این سو و آن سو می‌رفت با خود چنین اندیشید: "آیا این بار هم مانند دفعه‌ی قبل کشتی شکسته خواهد شد؟ آیا به روم که باور داشت فرصت‌های زیادی برای خدمت در آن جا وجود دارد، خواهد رسید؟ او مسافری بود که هیچ جنسی برای فروش و هیچ ثروتی برای سرمایه‌گذاری در روم نداشت. پولس بود و یک همسفر، حتی آن‌ها نمی‌دانستند که چگونه

از آنان استقبال خواهد شد و یا شش ماه بعدی را در کجا زندگی خواهند کرد؟

جماعت کوچک یهودی که در سرزمین‌های اطراف دریای مدیترانه پراکنده بودند منتظر مسیح موعود بودند. پولس پیغام خدمت و مرگ و رستاخیز مسیح را با خود داشت. برای پولس سفرهای او فرصت مناسبی بود برای این که تمامی امپراطوری را یکی پس از دیگری بشارت دهد.

گاهی پیغام او با اشتیاق فراوان و توأم با قدرشناسی پذیرفته می‌شد و گاهی مخالفت‌ها آنقدر شدید بود که حتی باعث به خطر افتادن جان او می‌گشت. زمانی که پولس با مخالفت شدیدی روبرو می‌شد هرگز چنین نتیجه‌گیری نمی‌کرد که راه را اشتباه رفته است یا این که فرصت‌ها را اشتباه تفسیر کرده است. خواه در نتیجه‌ی مأموریت وی تعداد زیادی نجات می‌یافتند و خواه ظاهراً هیچ نتیجه کسب نمی‌شد. رویکرد پولس باز همین بود که قدم به آن سوی درهایی بگذارد که خداوند برای او باز می‌کرد. از عبارت دروازه که در کلام خدا استفاده شده چیزهای بسیاری می‌توان آموخت. پولس در دوم قرن‌تیا 2: 12 چنین می‌گوید: «پس چون برای بشارت انجیل مسیح به تروآس رفتم، دریافتم که خداوند در آنجا دری بزرگ به روی من گشوده است.» پولس در سومین سفر بشارتی خود بود و از یک شهر به شهر دیگر می‌رفت. در این زمان از جفاها در یونان فرار کرده در اجبار داشت که به اورشلیم برود. اگر چه به درستی می‌دانست که با مشکلات بسیاری روبه رو خواهد شد. اما او می‌دانست که فرصت‌ها دروازه‌هایی هستند که خداوند می‌گشاید. آن‌ها هدایت الهی هستند حتی اگر نتوانیم حدس بزنیم که چه نتیجه‌ای در پس این فرصت‌ها منتظر شما است.

پولس از زندان نامه‌ای می‌نویسد و از ایمانداران می‌خواهد که دعا کنند تا خدا در کلام را بر روی ما بگشاید تا سر مسیح را که بجهت آن در قید

اقتادهام را بگویم. مردی که در روم در زندان نشسته است منتظر دری است که گشوده شود و منظور او در آهنی زندان نیست، بلکه دری است برای دستیابی به افراد ذی نفوذ در روم. پولس فردی نبود که تنها به دنبال نشست و برخاست با افراد بزرگ باشد. انگیزه او ارتباط با بزرگان نبود. اما این موضوع را نیز نادیده نمی گرفت. در حبس بودن او می توانست درهایی برای دیدن قیصر بگشاید و چه اتفاقی می توانست بیافتد اگر چنین درهایی به روی وی باز می شدند؟ (فیلیپیان 4 : 22) یکی از عالی ترین درهایی که خداوند در نسل اول ایمان داران گشود، باز شدن در انجیل مسیح به سوی دنیای توسعه یافته بود. «زمانی که پولس و همراهان وی به انطاکیه رسیدند، جایی که سفر بشارتی آنان از آنجا آغاز شده بود، چون وارد شهر شدند کلیسا را جمع کرده ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امت ها باز کرده بود.» (اعمال 14 : 27) انقلابی در راه بود. به معنای خاص کلمه آن انقلاب دنیا را عوض کرد. نکته ی کلیدی داستان در آن جا بود که خداوند دری را باز می کرد که تنها خود او قادر به گشودنش بود. باید در قلب امت ها معجزه ای صورت می گرفت تا به پیغام اعتنا کرده، سپس واقعاً به آن ایمان می آوردند و می پذیرفتند که نجات دهنده به دنیا آمده و او مرد فقیری بود که در فلسطین زندگی کرده و مانند یک مجرم اعدام شده بود. سپس ما کلمه دری گشود را در کتاب مکاشفه می بینیم. روایی که در آن مسیح به یکی از کلیساها می گوید: «... اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده ام که کسی آن را نتواند بست...» (مکاشفه 3 : 8) و آیه ی معروف «اینک بر در ایستاده می گویم، اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من.» (مکاشفه 3 : 20) و دوباره در اینجا به این نکته بر می خوریم که خداوند حاکم است که دری بگشاید و او ما را به سوی درهایی که پیش روی ما

گذارده است فرا می خواند. درسی که از درهای گشوده می آموزیم این است که ما باید به دنبال فرصت هایی باشیم که خداوند پیش روی ما قرار می دهد و نه مسیری که پیش روی ما قرار دارد. پس ما اجباری برای ایجاد فرصت ها از خود نشان نمی دهیم و از سوی دیگر منفعلانه نیز عمل نمی کنیم بلکه می خواهیم که خدا ما را در جایی که باید باشیم قرار دهد. مثل پولس که در سفرهای بشارتی اش حرکت می کرد، تحقیق و تفحص و مشاهده می کرد ما نیز باید همین کار را انجام دهیم. زمانی که توانستیم نوری را از شکاف در پیش روی ببینیم، اگر خداوند آن در را برای ما باز کند باید به سوی آن بدویم. تنها در این صورت است که می توانیم از هر فرصتی بیشترین بهره را کسب کنیم. (کولسیان 4: 5، افسسیان 3: 5)

بررسی دقیق فرصت ها

آن روز نقطه ای عطفی در زندگی او محسوب می شد. زمانی که پطرس با فرصتی روبرو شد که هیچ کدام از شاگردان مسیح حتی تصورش را هم نمی توانستند بکنند. این فرصت تمامی اصول و ارزش های او را زیر پا گذاشت. وی در مقابل دری ایستاد که به خانه مردی باز می شد و به طور معمول هرگز پطرس نمی توانست بدان خانه وارد شود. آن خانه ی یک غیر یهودی بود. بدتر آنکه آن غیر یهودی بود بلکه یک نظامی رومی بود. او یک یوزباشی بود. نام او کرنلیوس بود. پطرس به اجبار سه مردی که کرنلیوس فرستاده بود به آنجا رفت. اما قبل از آن پطرس رویایی دیده بود. سه بار تمام خداوند در آن رویا از پطرس دعوت می کند که خوراکی را که بر اساس قوانین عهد عتیق خوردنش ممنوع است را بخورد و این جمله برای او تکرار شد که: «آنچه خدا پاک شمرده است تو حرام مخوان.» در آخر رویا روح خداوند

به او گفت اینک سه مرد تو را می‌طلبند. پس برخاسته پایین برو و همراه ایشان برو هیچ شک مبر زیرا من ایشان را فرستادم.

حتی پطرس به آن سوی در رفت و خود یوزباشی را ملاقات نمود که به نشانه احترام به وی تعظیم کرده بود و اتفاقی که به آن وارد شدند پر از دوستان و خویشاوندان آن فرد بود. اینان گروهی از امت‌ها بودند که توسط خود خداوند آماده شده بودند که جزو اولین پیروان، مسیح باشند و پیغام مسیح را به مناطق بسیار دور برسانند. پس پطرس داستان و پیغام مسیح را برای آنان شرح داد، روح با قوت بر آن جماعت نازل گشت و اولین افرادی غیر یهودی، در نام عیسای مسیح تعمید یافتند. این حتی خود پطرس نبود که تصمیم گرفت آن‌ها را تعمید دهد. سؤال این است چگونه کسی می‌توانست، مانع از تعمید یافتن این گروه شود؟

این اتفاق در شهر ساحلی قیصریه به وقوع پیوست. پطرس باید در اورشلیم توضیحات فراوانی از این کار خود ارائه می‌کرد. اما توضیحی که پطرس به رسولان و دیگر رهبران کلیسا ارائه داد، صحیح و مسلم بود. چطور ممکن بود که شخص به خداوند نه بگوید. حتی اگر در ابتدا چنین به نظر می‌آمد که خداوند دارد قوانین خودش را تغییر می‌دهد و این تفکر ریشه در مطالعه کم شریعت و کتب انبیا داشت. پس از آن واقعه دیگر درها باز نمی‌شوند بلکه از پاشنه در می‌آیند و بسیاری از رسولان پیغام نجات را در سراسر امپراطوری به امت‌ها و یهودیان اعلام می‌نمایند. چگونه می‌توانیم بفهمیم که این فرصت از سوی خدا برای ما ایجاد شده است؟ به راهنمایی‌های زیر توجه کنید:

1) آیا این فرصت با ارزش‌های شما به عنوان یک ایماندار و یا ارزش‌های گروه یا سازمانی که عضو آن هستید هم‌راستا است؟ تصمیم‌های صحیح صرفاً بر اساس استراتژی و تاکتیک‌های خاصی گرفته نمی‌شود بلکه

بر اساس ارزش های نیکویی، که در پس این استراتژی ها و تاکتیک ها وجود دارند اتخاذ می شوند. از دیدگاه روحانی، ارزش ها بر اساس تصمیمات شخصی ما ایجاد نمی شوند. ما باید به موضوعاتی که برای خداوند ارزشمند هستند، ارزش دهیم. در ابتدا خداوند بر تمام چیزهایی که آفریده بود چنین اظهار نظر کرد و گفت: «نیکوست!» نیکو است، بسیار نیکو است. پس زمانی که می خواهیم فرصتی را ارزیابی کنیم در درجه اول این سؤال را باید از خود بپرسیم. آیا به نظر خداوند این کار و این عمل نیکوست؟

2) آیا این فرصت با اهدافی که شما دارید سازگار است؟ چنین در نظر می گیریم که ایده های دقیق و شکل گرفته در مورد اهداف مان داریم. (چه از لحاظ شخصی چه از لحاظ سازمانی) اکثر مواقع باید فرصت هایی که هیچ ارتباطی با اهداف ما ندارند را رد کنیم. مگر آنکه دریابیم که این خداوند است که دارد مسیر ما را اصلاح می کند.

3) آیا این فرصت روشی است در دستان خداوند که بوسیله آن می خواهد اهداف و مقاصد شما را اصلاح کند؟ این نکته، رهبری روحانی را از انواع دیگری از رهبری متمایز می سازد. زمانی که ما کنترل کننده امور هستیم در مورد مقاصد خود تصمیم می گیریم و آن طور که می خواهیم نسبت به فرصت ها واکنش نشان می دهیم. اما آنانی که باور دارند باید تحت نظارت مقتدرانه و پر از محبت خالق جهان کار کنند بر می دانند زمانی خواهد رسید، که باید فرضیه ها، مقاصد و مسیر پیشین خود را تغییر دهند. به ابراهیم گفته شد که باید حران را ترک کند. به موسی گفته شد که باید از مصر خارج شود. قبل از تغییر مسیر شاول طرسوسی به سمت مسیح، او با غیرت از عقاید فریسی خود دفاع می کرد. هر کدام از ما در زندگی ممکن است از سوی خداوند خوانده شده باشیم تا کاری متفاوت با آنچه انتظارش را داریم، انجام دهیم.

4) آیا این فرصت هم راستای ارزش‌های کتاب مقدس است؟ برخی از افراد سعی دارند آیاتی را پیدا کنند که هم‌راستا با تصمیمات‌شان باشد. چون این گونه فکر می‌کنند که وفاداری به حقایق کتاب مقدس به معنی این است که برای هر کاری که ما انجام می‌دهیم باید فصل و آیه‌ای در کتاب مقدس وجود داشته باشد. اما هرگز کلام این ادعا را نکرده است که برای هر شرایطی از زندگی نسخه‌ای دارد. هیچ آیه‌ای در کلام وجود ندارد که به ما بگوید کسب و کار جدیدی در شهری دیگر آغاز کنیم یا نه؟ هیچ پاراگرافی وجود ندارد که به سوزان؛ بگوید که باید با آن مرد ازدواج کند یا نه؟ عبارات کتاب مقدس نباید شاخص رشد ده برابری یا صد برابری یک سازمان باشند. حقایق کتاب مقدس به ما اصول و ارزش‌ها را ارائه می‌دهند و پس از آن است که ما باید بر اساس تمییز روحانی، با روشهای روحانی تصمیم‌گیری کنیم.

5) آیا این فرصت ارزش‌های کتاب مقدسی را نقض می‌کند؟ این فیلتر بسیار مهمی است. این فیلتر مانع از آن می‌شود که ایمان‌داری در یک شرکت تولید فیلم‌های پورنوگرافی استخدام شود و مانع از آن می‌شود که یک نماینده مسیحی با روش‌های غیر اخلاقی رقبای خود را از صحنه حذف کند.

6) اگر این احتیاج حس شود که هم اکنون باید با جماعت دیگری همکاری کنیم آیا رهبر می‌تواند اعضا را قانع کند که این تصمیم برای همه مفید است؟ این نکته موضوع ظریف دیگری در تأثیر گذاری روحانی است شاید خداوند دری بر روی یک فرصت مناسب می‌گشاید و رهبر باید آن فرصت را دریابد. اما می‌دانیم که مواقع بسیاری بوده که افراد ادعا کردند که برای این تصمیم خداوند آن‌ها را هدایت کرده است ولی در حقیقت یک سخنرانی ماهرانه‌ای بوده تا افراد جماعت را با خود همراه سازند. زمانی ما می‌توانیم از رفتن به مسیرهای دلخواه محافظت شویم که درباره‌ی این

تصمیمات بررسی نموده و با دیگران مشورت کرده باشیم. تنها رهبران سست این چنین هستند که از مسیر قبلی خود به یک باره به بیرون می‌جهند و از دیگران نیز انتظار دارند بدون داشتن هیچ اطلاعی از چیزی که در انتظارشان است آن‌ها را پیروی کنند. ممکن است خدا دیدی را به یک رهبر بدهد (در واقع دید همان تجربه‌ی شخصی است) اما رهبران حکیم ترجیح می‌دهند که دید آن‌ها توسط شاخص‌هایی منطقی آزموده شود. مراقب رهبرانی باشید که ایده بزرگ و جدیدی را بر روی میز می‌گذارند و سریعاً در مورد لزوم اطاعت و وفاداری به خود سخن می‌گویند و شما را مجبور به انجام آن ایده می‌کنند.

چیزی که هر رهبر دیر یا زود آن را تجربه خواهد نمود این است که از آینه پنجره کناری به پشت سر خود نگاه می‌کند و افسوس فرصت‌هایی را می‌خورد که از دست داده است. اکثر مواقع دیگر کاری از او بر نمی‌آید، زیرا آنچه اتفاق افتاده دیگر قابل بازگشت نیست اما کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که از آن تجربیات درس بیاموزیم و بدانیم که چه اتفاقی افتاد و فقط متمرکز آن فرصت از دست رفته نشویم.

آیا ما می‌توانیم اجازه دهیم که کسی با سخنانش ما را از آن فرصت دور کند؟ آیا ما دچار کمبود انرژی و کاستی‌ای در تعهد خود بوده ایم؟ رهبران باید از اشتباهات گذشته خود درس بیاموزند. گذرگاه‌هایی که در زمان خود مانند فرصت‌هایی خوبی بودند اما در واقع آرزوها و برنامه‌های شخص دیگری بوده‌اند. باز هم ما قادر نیستیم گذشته را تغییر دهیم و نباید که با افسوس و ناراحتی مأیوس شویم.

دیدن فرصت‌ها و سپس بررسی آن‌ها قسمتی از بلوغی است که هر رهبر باید آن را پشت سر بگذارد. آنچه ما باید بدانیم، این است: "تا زمانی که زندگی می‌کنیم هنوز فرصت‌هایی در مقابل ما وجود دارند." اما برای

رهبران مهم است که اغلب باز ایستاده و تمایلات شخصی خود را در مورد مسیر و فرصت بسنجند. در ابتدای این فصل ما در مورد یک رهبر تهاجمی که درها را می‌شکند صحبت کردیم و او را با یک رهبر منفعل که فقط منتظر است مقایسه کردیم. این دو نوع گرایش غالباً ریشه در خلق و خوی ما دارند. این گرایش‌ها می‌توانند به سوی مثبت هدایت شوند البته اگر ما بر آن اشراف داشته باشیم. ما رهبرانی فعال و پر انرژی نیاز داریم، همچنین به رهبرانی محافظه کار و متفکر! اگر چه ممکن است شخصیت این دو گروه با یکدیگر باعث ایجاد تنش گردند اما بالاخره می‌فهمیم که خداوند اراده کرده که کارش را توسط افرادی با خلیات متفاوت و متضاد انجام دهد و آنچه ما را در مقابل محدودیت‌های شخصیتی مان محافظت می‌کند این است که ایمان داشته باشیم و بدانیم و بپذیریم که خداوند پیشاپیش ما در حرکت است و راه‌ها و پیچ و خم‌ها را می‌شناسد و ما را به سوی بندر یعنی مسیح هدایت خواهد کرد.

فصل هشتم

خلاق باشید.

«هنر صرفاً يك نقاشی نیست، هنر چیزی است، خلاقانه، پر حرارت و شخصی.

هنر معنا و ارتباط است، نه ماده و جسم.»

- ست گودین؛ مؤسس و مؤلف

گاهی تصویر صحیحی که از رهبری وجود دارد تصویر یک جستجو است. نگاهی به سوی مکانی دور که به هر قدم در آن مسیر معنا می‌بخشد، مثل مسیر حرکت یک ایماندار به سوی آسمان که مشخص کننده روش زندگی او در طول این مسیر است و گاهی هم بهترین کلمه برای آن کلمه نبرد است. رهبری به معنای کمک به افراد برای دیدن دشمن واقعی آن‌ها است. پس رهبری روحانی یعنی کمک به مردم برای مبارزه با گناه و جنگیدن علیه وسوسه‌های شریر است. چشم انداز دیگری که برای رهبری وجود دارد خلاقیت است. واقعیت مهمی که وجود دارد این است که خداوند به ما اجازه می‌دهد تا در چیزهای جدیدی که او می‌آفریند نقشی داشته باشیم. در تحقیق‌ها و جستجوها وارد ماجراجویی‌ها می‌شویم. نبرد مشکلات خود را دارد اما همه این مسائل در مقایسه با کاری که خداوند خالق، انجام می‌دهد هیچ است.

زمانی که ما خدمت جدیدی را بنیاد می‌نهیم یا کاری جدیدی را شروع می‌کنیم که به نیازهای اساسی انسان‌ها توجه دارد، در واقع ما در راه‌های مبتکرانه‌ای که خداوند بر روی زمین می‌خواهد اجرا کند شریک می‌گردیم. همچنین زمانی که نوع جدیدی از آموزش را امتحان می‌کنیم یا زمانی که کلیسای جدیدی را بنیان‌گذاری می‌کنیم یا زمانی که خلاقیت‌های جدیدی

را وارد الگوهای قدیمی پرستشی می‌کنیم، در واقع ما با خدا شراکت و همکاری می‌کنیم. در تجارت، تحصیل، ارتباطات، دانش روش انجام کارها سیری منطقی دارد. از پله‌ی "الف" به پله‌ی "ب" و سپس به "ج" می‌روید و این کار را تا به آخر ادامه می‌دهید. با عنصر X آغاز کرده و عنصر Y را اضافه می‌کنید. کمی از عنصر Z را وارد نموده و به محصول دلخواه می‌رسید. صد را به هزار تبدیل کنید و همین طور ادامه دهید تا به میلیون برسید و در این موقع است که شما به هدف خود رسیده اید. در دنیای امروز خلاقیت بالاترین جایگاه را در زمینه‌های مختلف دارد. مؤسسات برتر به دنبال رشد کیفی کار خود هستند و نه صرفاً رشد کمی آن. و توجه بیشتری به روشی که بوسیله آن یک فرد به هدف خود می‌رسد معطوف می‌دارند تا رسیدن به خود هدف. افرادی گوناگون برای رسیدگی به کارهایی چون حسابداری، تکنولوژی پزشکی و اقتصاد استخدام می‌شوند. آنان افرادی هستند که عنصر ذهنی صحیح را به کار خود اضافه می‌کنند. آن‌ها هنر را به تولیدات خود می‌افزایند و بدین ترتیب نتیجه کار آن‌ها بسیار مهیج و زیبا می‌شود.

ارزشمند شمردن خلاقیت چیز تازه‌ای نیست، بلکه این طرز تفکر اصلی است از نگرش باستانی و کتاب مقدس بر زندگی. خداوند آفریننده‌ی مغز ماست از دو نیمکره‌ی چپ و راست. خداوند می‌خواهد که همه انسان‌ها توانایی این را داشته باشند که هم از نظم و هم از هنر در رویکردشان نسبت به زندگی استفاده نمایند. لزوماً همه افراد تأثیرگذار نباید خلاق باشند، اما حداقل باید آن‌ها برای خلاقیت ارزش قائل باشند و افراد خلاق را به کار بگیرند. در زیر به چند مثال از این که چگونه یک رهبر می‌تواند خلاقیت را در کار خود اضافه کند، اشاره می‌کنیم:

✓ رهبری قصد دارد که کارکنان کلیسا را مجدداً سازماندهی کند، زیرا ناکامی‌های بوجود آمده در روند کار نشان دهنده آن است که به

کارگیری افراد در پست‌هایی که پنجاه سال پیش بنا نهاده شده‌اند دیگر پاسخ‌گوی نیازهای امروز نیست. بنابراین در روند کار تجدید نظر شده و لیست جدیدی بدون پست‌ها و خدمات قدیمی بر روی میز مذاکره گذاشته می‌شود. بحث‌های چند ماه آینده رهبران آن‌ها باعث ایجاد نگرش خلاقانه جدیدی بین آن‌ها شده و باعث تشکیل ساختار کاملاً جدیدی در کلیسا می‌گردد.

✓ واعظی که سال‌ها با یک روش سخنرانی می‌کرد چنین احساس می‌کند که کار او بی‌نتیجه و تکراری شده و آنچه او ارائه می‌دهد گویی مصنوعی، حساب و کتاب شده و حتی مکانیکی به حساب می‌آید. وی تصمیم می‌گیرد که سال جدید را به ایجاد خلاقیت در سخنرانی‌های خود اختصاص دهد و با وسوسه استفاده از استانداردها و مثال‌های قدیمی مقابله کند. کار او سخت‌تر می‌شود، اما دیگر سخنرانی‌های او فرحبخش شده و واکنش خوب مخاطبین را در پی دارد.

✓ صاحب یک شرکت تصمیم می‌گیرد که پست جدیدی را در سازمان خود ایجاد کرده تا به نوآوری و خلاقیت در ارتباطات درون سازمان رسیدگی کند. ملاقات‌های کسل‌کننده و گزارش‌های مصنوعی جای خود را به روابط پویا در بین کارکنان می‌دهد و در زمان کوتاهی روحیه‌ی کارکنان بالاتر می‌رود زیرا که آن‌ها با نوع جدیدی از ایده‌ها و اطلاعات آشنا شده و به آن علاقه نشان می‌دهند.

✓ رهبر پرستشی یک کلیسا تصمیم می‌گیرد که یک تیم پرستشی تشکیل دهد که برای پرستش‌های جلسات برنامه‌ریزی کنند و دیگر روش

قدیمی رقابت میان پرستش کنندگان و این که چه کسی بهترین برنامه پرستشی را اجرا کرده است را به کناری بگذارد.

در ملاقات‌هایی که هر هفته افراد خلاق مختلف در زمینه‌های موسیقی، نویسندگی، هنر و ارتباطات با واعظ کلیسا دارند باعث می‌شود که بتوانند جلسات پرستشی آینده را به شیوه‌ای جدید و خلاقانه اجرا نمایند.

ایجاد فرصت برای خلاقیت

در سازمان‌های مسیحی افراد خلاق بسیاری وجود دارند که احساس تعلق به این سازمان‌ها ندارند. زیرا احساس می‌کنند که استعداد آن‌ها ارزش گذاری نمی‌شود. غالباً بدین گونه است که توانایی‌های خدادادی افراد مورد توجه و ارزش‌گذاری قرار نمی‌گیرد. رهبران سازمان‌ها فقط می‌خواهند که کار انجام شود و عموماً خلاقیت در مسیر انجام کار، به نظر آن‌ها غیر ضروری است و باعث خرابی در کار و حتی مزاحمت در آن می‌شود. این طرز تفکر تأسف بار است زیرا که خالق جهان هر استعداد را برای هدف خاص و نیکویی آفریده است و قرار نیست کارهای خداوند و خود خداوند کسل کننده باشند. اگر بخواهیم مقایسه‌ای کتاب مقدسی از این موضوع داشته باشیم بدن انسان دارای بخش‌های مختلفی است و هر کدام از این بخش‌ها برای منظور خاصی خلق شده‌اند. چشم‌ها برای دیدن هستند، دست‌ها برای کار کردن، پاها برای حرکت، گوش‌ها برای شنیدن و هیچ بخشی از بدن نمی‌تواند بگوید که من به دیگری نیاز ندارم و هیچ بخشی از بدن نمی‌تواند ادعای استقلال کند. مسئله این نیست که چگونه می‌توانیم همه افراد هنرمند را یک جا جمع

کنیم، بلکه روند کلی یک سازمان، خواه یک شرکت باشد، خواه کلیسا یا مدرسه یا یک آژانس باید حرکتی دائمی و روحی پویا داشته باشد.

بهترین نوع خدمتی که در رهبری تک تک افراد انجام می شود این است که خدمت یک رهبر باعث شناسایی و به کارگیری ایده های جدید و متکبرانه شود. در رهبری روحانی خلاقیت و ابتکار نوع جدیدی از تفکر و رفتار است و شما در آن به عنوان رهبر به هر فرصت و مشکل با دیدی باز و فروتنانه می نگرید. رهبری که در آن در مقابل وسوسه قضاوت سریع و راه حل های عجولانه مقاومت می شود. خلاقیت چیزی است که ذهن ما را به سوی هزاران امکان و احتمال باز نگاه می دارد و باعث می شود که افکار ما در دام مسائل واضح و آشنا گرفتار نباشد.

مهم تر از همه این که نوآوری در رهبری روحانی، طبیعت خداوند را به افراد می شناساند که همواره در حال ساختن چیزهایی نو و نو ساختن چیزهای قدیمی است. این باعث امیدوار شدن افراد می گردد. زمانی که مردم در تاریکی و افسردگی گرفتاری می شوند و هیچ راهی برای فرار از روش های زندگی شان ندارند، وعده های کتاب مقدس به کمک آن ها می آیند. مانند این آیات که می گوید: «اینك همه چیز را تازه می سازم.» (مکاشفه 21 : 5) «پس اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه ای است. چیزهایی که در گذشت اینك همه چیز تازه شده است.» (دوم قرنتیان 5 : 17) پس ما چرا از این الگو برای انجام کارهای خود استفاده نکنیم. اگر خداوند در حال تازه ساختن هر چیزی است پس چرا ما باید خود را به آنچه کهنه است محدود کنیم.

روشی که خداوند در زندگی انسان ها عمل می کند این است. او آن ها را تازه می سازد و نشان می دهد که چقدر خودش علاقمند به ایجاد روش ها و کارهای جدیدی در خدمت ما است. رهبری خلاقانه به عبارتی دیگر، مشارکت با کار احیا کننده هر روزه روح خدا است.

لزوم تازگی

استفاده از روش‌های جدید کاری، یک مسئله‌ی اختیاری نیست. روشی عادی است که خداوند بوسیله آن ما را هدایت می‌کند. روزی مسیح به افراد سنت‌گرایی که بن‌بست رسیده بودند گفت: «که اگر شراب تازه را در مشک کهنه بریزند، مشک پاره خواهد شد.» (متی 9 : 17) او با افرادی سخن می‌گفت که بشدت سعی داشتند نه تنها حقایق مذهبی خود را حفظ کنند، بلکه تمامی روش‌های سنتی آن را نیز به جا آورند. به گفته جارسولا پلیکان؛ "سنت؛ ایمان زنده‌ی مردگان است و سنت ایمان مرده‌ی زندگان."

پوست حیواناتی که در زمان مسیح برای ساختن مشک از آن‌ها استفاده می‌شد در اثر گذر زمان شکننده و نازک می‌شد و این نوع مشک‌های کهنه، وسیله‌ی نگه‌داری خوبی برای شراب تازه نبودند. هر روز جدید به معنای روش خدمتی جدیدی است، هر چند ماهیت اصلی آن خدمت تغییر نکرده است. رهبری روحانی کاری سخت است زیرا ما همواره باید تفاوت بین روش و ماهیت کار را مد نظر داشته باشیم. ماهیت اصلی حقایق کتاب مقدس بی‌تغییر باقی می‌مانند اما هنرهایی که ما برای انتقال این حقایق به کار می‌بریم، می‌توانند همواره تغییر یابند.

هر ایده‌ی واقعاً مبتکرانه برای اشخاص خاص خطر محسوب می‌شود. باید انتظار مخالفت در برابر ایده خود را داشته باشیم حتی ممکن است، راست‌آزمایی مفاهیمی که آن را منتقل می‌کنیم به چالش کشیده شود. حتی یک روش جدیدی برای توصیف مفهومی نسبی باعث ایجاد اصطکاک در افراد می‌شود. به طور طبیعی افراد به مسائل قدیمی گرایش بیشتری نشان می‌دهند تا مسائل جدید.

خلاقیت برای این که بحث‌ها را به مسیر جدیدی هدایت کند قدرت شکافتن دیوارها را دارد و این کار به مفهوم از دست دادن آنچه در گذشته کسب کرده‌ایم نیست، بلکه به معنی حفظ و نگهداری بهترین‌ها است. گاهی خلاقیت معنای ساده‌ای دارد و آن این است: "کاری را انجام دهیم که تا به حال کسی آن را انجام نداده است." یا به جایی برویم که هیچ کس تا به حال نرفته است. فیلمی که پر بیننده‌ترین فیلم در تاریخ بوده، به صد زبان ترجمه شده، توسط صدها میلیون نفر دیده شده و میلیاردها بار در سه دهه اخیر پخش شده فیلم مسیح است.

تمام فیلم‌هایی که در مورد زندگی مسیح ساخته شده تا کنون بسیار بحث انگیز بوده‌اند، فیلم مسیح توسط منتقدین بسیاری به باد انتقاد گرفته شده و به نظر آن‌ها این فیلم از زندگی مسیح که بر اساس انجیل لوقا ساخته شده شرح حالی یکنواخت و کسل کننده‌ای از زندگی مسیح دارد. اگر به تلاشی که سازندگان این فیلم برای نگاه داشتن اصالت و اعتبار داستان کرده‌اند نگاهی بیاندازیم، می‌بینیم که هدف سازندگان این فیلم این بوده، که به مفهوم و هدفی که لوقا در انجیل خود نگاشته است وفادار بمانند. بنابراین پانصد محقق و رهبر در تحقیقی تاریخی که برای ساختن این فیلم انجام شد شرکت کردند. اگر روش‌های کار آن‌ها را کنار بگذاریم، هیچ کس نمی‌تواند تأثیری را که کار خلاقانه آن‌ها در ساختن این فیلم گذاشته است را زیر سؤال ببرد. این فیلم توجه افراد زیادی را به خود جلب کرده و باعث انجام بحث‌های مهیج و چالش‌انگیزی درباره‌ی مباحث مختلف خصوصاً خرافه و روحانیت و شرارت شده است. تاکنون دویست میلیون نفر با دیدن این فیلم تصمیم گرفته‌اند که مسیح را پیروی کنند. روایای ساختن این فیلم قسمتی از اشتیاقی بود که فرد جوانی به نام بیل برایت در سال 1945 در سر داشت. در آن زمان خود این ایده، یک ایده کاملاً مبتکرانه‌ای بود، اما زمان

تحقق آن ایده در آن زمان نبود. فیلم تا سی و چهار سال بعد ساخته نشد، اما وقتی این ایده از یک رویا به حقیقت تبدیل شد باعث تأثیرگذاری بر میلیون‌ها نفر شد.

خلاقیت قدرت عظیمی در تأثیرگذاری روحانی ایجاد می‌کند. عمل خلقت در پیدایش نشان دهنده اشتیاق الهی برای ساختن چیزهای جدیدی است و تا زمان‌های آخر نوآوری ادامه خواهد داشت. «اینک همه چیز را نو می‌سازم.» (مکاشفه 5: 21) از آن رو که ما به شباهت خداوند آفریده شده‌ایم قادریم که خلاقیت و نوآوری داشته باشیم.

البته نه به صورت خلقت و نوآوری‌ای که خداوند انجام می‌دهد که همانا آفرینش از هیچ است، بلکه تلاش برای کشف راه‌هایی جدیدی است که از طریق آن‌ها می‌شود زندگی افرادی که تحت رهبری ما هستند را شکل دهیم. قدرت رهبری و خلاقیت در رهبری زمانی آشکار می‌شود که ما توانایی‌ها و خلاقیت‌های افرادی تحت رهبری‌مان را تشخیص می‌دهیم. ما فقط به آن‌ها نمی‌گوئیم که باید چکار بکنند بلکه آن‌ها را بسوی مسیری هدایت می‌کنیم که فراتر از تصور رهبران‌شان می‌توانند خلاقیت‌های آشکاری از خود در کارها بروز دهند.

چگونگی خلاقیت را در رهبری خود حفظ کنیم؟

اگر در جایگاه تأثیرگذاری روحانی هستید، شما باید به خدمتی که به آن خوانده شده‌اید وفادار بمانید و در عین حال دنبال کارهای خلاقانه‌ای باشید که خداوند می‌خواهد از طریق شما انجام دهد. این کار می‌تواند به چند روش زیر انجام پذیرد:

اولاً؛ خود را بشناسید. آیا شما طبیعتاً خلاق هستید یا برای وارد کردن تفکرهای جدید و ایده‌های جدید به خدمت به دیگران تکیه می‌کنید؟ به یاد داشته باشید که روح به هر شخص عطایای متفاوتی می‌بخشد. افرادی که خلاق نیستند نیاز نیست که تظاهر کنند و به طور حتم نباید خلاقیت را صرفاً به آن خاطر که خود خلاق نیستید سرکوب کنند. آینده را مانند بوم نقاشی ببینید که هنوز خالی است. کاری را که انجام می‌دهید، چنین تصور کنید که مانند داستانی در حال نوشته شدن است. خوشحال باشید که آینده را می‌دانید و این چیز مانع برنامه‌ریزی شما نمی‌شود. اما ما باید یعقوب باب چهار را به خاطر بسپاریم. «و اما شما که می‌گویید: امروز یا فردا به این شهر یا آن شهر خواهیم رفت و سالی را در آنجا به سر خواهیم برد و به تجارت خواهیم پرداخت و سود فراوان خواهیم کرد،» خوب گوش کنید: شما حتی نمی‌دانید فردا چه خواهد شد. زندگی شما چیست؟ همچون بخاری هستید که کوتاه زمانی ظاهر می‌شود و بعد ناپدید می‌گردد. پس باید چنین بگویید: اگر خداوند بخواهد، زنده می‌مانم و چنین و چنان می‌کنم.» (یعقوب 4: 13 - 15)

دوماً؛ گروهی را برای تبادل نظر و تفکر درباره ایده‌های جدید شکل دهید. اما مراقب باشید که گروه را توسط افراد صحیح برای اهداف صحیح انتخاب کنید. تشکیل یک کمیته متشکل از سی نفر و دادن آزادی به هر کدام از آن‌ها برای ابراز نظرات خلاقانه خود راهکاری خلاقانه به نظر نمی‌رسد، ممکن است حتی فرصت نکنید که به افراد بگوئید کدام یک از نظرات آن‌ها مفید بوده و این باعث می‌شود که اجتماع آن‌ها هیچ کار بنا کننده‌ای انجام ندهد. از گروه‌های کوچک نوآوری استفاده کنید. این که چه کسی در بحث درباره خلاقیت شرکت کند را، خود برگزینید. از ایجاد

کمیته‌های دائمی اجتناب کنید. نیروی کار را در گروه‌های تک مسئولیتی اضافه کنید.

سوما؛ مطالعه کنید، مطالعه کنید و باز هم مطالعه کنید. شما نمی‌توانید آغلی بسازید اگر برنامه و کار و ابزار دارید ولی چوب و الوار لازم را ندارید. زمانی که مطالعه می‌کنید شما در حال انبار کردن الوارها در سائیزها، اشکال و انواع مختلف هستید. زمانی که شما مغزی پر از مطالب مختلف دارید خواهید توانست چیزهای نو را خلق کنید، نه زمانی که مغز شما خالی از اطلاعات است.

چهارماً؛ از دیگران الگوبرداری کنید ولی از آن‌ها کپی نکنید. در دنیای امروز مسیحیت در سازمان‌های مختلف ایده‌های بسیار خوبی وجود دارند. برخی از این ایده‌ها باعث نوآوری‌های بسیاری می‌شوند و ارزش این را دارند که آن‌ها را مطالعه کرده و حتی از برخی از عناصر آن‌ها پیروی کرده و خود آن‌ها را به کار گیریم. اما اگر ما همواره دنبال یافتن راه حل هستیم و ایده افراد را کپی می‌کنیم معمولاً به همان نتیجه‌ای که آن‌ها رسیده‌اند خواهیم رسید و ارزش خلاقیتی که آن شخص در نوآوری خود داشته را دیگر در کارمان نخواهیم داشت. سرقت ایده‌های دیگران کار درستی نیست. اگر رویکرد ما در رهبری صرفاً کات و پیست کردن ایده‌های دیگران باشد به نتایج جالبی دست پیدا نخواهیم کرد. همیشه حاصل کارمان ناقص خواهد بود. بنابراین از ایده‌های دیگران استفاده کنید اما آن‌ها را کپی نکنید.

پنجماً؛ در ارتباطات خود خلاق باشید. تقریباً همه انواع تأثیرگذاری در خود عنصر ارتباط را دارد. بدترین سناریوها در زمانی اتفاق می‌افتد که افراد از رهبر خود فاصله می‌گیرند. آن‌ها همه این حرف‌ها را شنیده‌اند، یادداشت‌های رهبر را خوانده‌اند، سخنرانی‌های تشویق‌کننده‌ی او را بارها و بارها شنیده‌اند ولی دیگر تحت تأثیر آن قرار نمی‌گیرند. مردم یک موعظه را

بارها گوش کرده‌اند و از کلیشه‌ها خسته شده‌اند. آن‌ها احساس می‌کنند که ارتباطاتی که در آن‌ها مردم فقط دور خود می‌چرخند را دیگر تحمل نمی‌کنند. آن‌ها دیگر بی‌توجه شده‌اند. در رهبری روحانی ما مجال این را نداریم که انرژی و هر نفس خود را به بطلالت هدر دهیم. این موضوع بسیار مهمی است. ارتباط خلاقانه با مردم نیاز به تلاش بیشتری دارد. باید افرادی را کشف کنیم که قادرند از کلمات و تصاویر و ادبیات و وبسایت‌ها به خوبی و خلاقانه استفاده کنند و از آن‌ها کمک بگیریم. زمانی که همه این امکانات گرد هم آمدند و رهبر پیغام رضایت‌بخش و واضح خود را ارائه داد باید روش‌های جدیدی برای جلب توجه مردم به کار گرفت. این باعث می‌شود مردم با انگیزه بیشتری به سخنرانی توجه کنند و احساس کنند که خود نیز قادرند جزو جنبش جدیدی باشند که در حال شکل‌گیری است. در بسیاری از گروه‌های مدیریتی خلاقیت وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی خاص، روشی برای جذب مشتریان جدید، روشی برای فروش بیشتر یک محصول پس از تجدید نظر در تولید آن و گاهی صرفاً روشی است برای جلب توجه مردم. اما نکات بسیاری در مفهوم خلاقیت مستتر است.

اگر ما اهمیت روحانی تأثیرگذاری را درک کنیم خواهیم دانست که به کارگیری خلاقیت در آن ضروری است. خلق روشی تازه تنها یک روش برای کار نیست بلکه هدف اصلی کار ما است. در دیدگاه الهیاتی و کتاب مقدسی چنین نگرشی نسبت به زندگی وجود دارد که می‌گوید: ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که در آن تاریخ با آفرینش و باز آفرینی معنا پیدا می‌کند. "در ابتدا خدا... آفرید." (پیدایش 1:1) و روایی که درباره‌ی زمان‌های آخر دیده شد چنین است: «و دیدم آسمانی اول و زمین اول در گذشت و دریا دیگر نمی‌باشد... و آن تخت نشین گفت: الحال همه چیز را نو می‌سازم.» (مکاشفه 21 : 1، 5) کار خلقت و نوسازی کار همیشگی خداوند بوده و

وسیله‌ای برای تحقق یک هدف نیست بلکه خود هدف است. فرصتی که ما در رهبری روحانی داریم این است که کاری جدید و ائتلاف‌های جدید و سازمان‌های جدیدی را برای انجام کار خداوند ایجاد کنیم و پیش از همه به مردم کمک کنیم که تبدیل به خلقت جدیدی در مسیح گردند.

فصل نهم

رویارویی با بحران‌ها

«و در این بسیار شادمانید، هرچند اکنون زمانی کوتاه بنا به ضرورت در آزمایش‌های گوناگون غمگین شده‌اید، تا اصالت ایمان‌تان در بوته‌ی آزمایش به ثبوت رسد و به هنگام ظهور عیسای مسیح به تمجید و تجلیل و اکرام بینجامد، همان ایمان که بس گرانبهار از طلاست که هرچند فانی است، به وسیله‌ی آتش آزموده می‌شود.» (اول پطرس 1: 6، 7)

بحران‌ها باعث می‌شوند همان طور که در زمان زلزله پوسته زمین شکافته می‌شود، در زندگی ما نیز قسمت‌هایی شکافته شود. خود کلمه‌ی بحران به معنای زمانی برای تصمیم‌گیری است، نقطه عطفی در زندگی ما. زمان‌های بحرانی، زمان‌هایی هستند که باعث می‌گردند تا در زندگی و تجربیات هر فرد رهبری که دارای مسئولیت‌ها و پاسخ‌گویی‌هایی است اتفاقات خاصی رخ دهند و باعث ایجاد شرایطی گردند که در آن یک رهبر بتواند تأثیرگذاری روحانی خود را تقویت نماید. بحران‌ها، موقعیت‌هایی هستند که می‌توانیم درباره‌ی غرایض اصلی خود اطلاعات بیشتری کسب کنیم. بحران‌ها لحظات سرنوشت‌سازی هستند زیرا که در آن‌ها گویی قلب مردم شکافته می‌شود و آنچه در قلب مردم است خارج شده و حقایق و ارزش‌هایی جدیدی ممکن است در قلب آن‌ها جایگزین شود.

از تمام تأثیراتی که در زندگی روحانی افراد وجود دارد تجربه‌ی عبور از بحران‌ها بیشترین میزان تأثیرگذاری بر زندگی افراد را شامل می‌شود. افراد هرگز مسیرهای خطرناک و غم‌انگیز زندگی خود را فراموش نمی‌کنند. در بحران‌های واقعی و در طوفان‌های زندگی است که آن‌ها ایمان داشتن را یاد

می گیرند. گاهی مخرب ترین تجربه ها در زندگی، سازنده ترین آن از آب در می آیند.

خدمت حضور

بارها در کلام نوشته شده که خداوند در زمان های سختی به ما می گوید: "من اینجا هستم، ترا ترک نکرده ام و تو تنها نیستی." «روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید.» (خروج 33 : 14) «خداوند نزدیک شکسته دلان است و کوفته شدگان در روح را نجات می بخشد.» (مزمیر 34 : 18) «خدا پناه و قوت ماست، و یآوری که در تنگی ها فوراً یافت می شود.» (مزمیر 46 : 1) «زندگی شما بری از پولدوستی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید، زیرا خدا فرموده است: تو را هرگز و نخواهم گذاشت، و هرگز ترک نخواهم کرد. پس با اطمینان می گوئیم: خداوند یاور من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟» (عبرانیان 13 : 5، 6)

کمک به مردم در زمان های بحرانی به خدمت حضور استوار است، یعنی حاضر بودن در کنار آنها. آگاهی و پذیرش مسئولیت و همدلی با افراد برای یک رهبری که همواره می خواهد کاری انجام داده باشد، جزء سخت ترین کارها است، یعنی این که تنها در جایی حضور داشته باشد و کاری نکند. این خدمت به ظاهر کم اهمیت بنظر می رسد و گویی توهین محسوب می شود. چگونه ممکن است که حضور صرف در جایی با معنا و مفید باشد؟ نتیجه اش چیست؟ در اتاق اورژانس، دکتر قادر است، قلب کسی که از کار باز ایستاده است را احیا کند، یا یک آتش نشان شعله های کشنده آتش را خاموش کند، و یا یک پلیس می تواند یک مجرم را به زندان بیافکند، این ها انواع

کمک‌هایی هستند که در زمان‌های بحرانی به نظر ما ارزشمند می‌آید. بنابراین یک رهبر نیز همیشه دوست دارد مشکلی را حل کند.

اما وقتی بحرانی آغاز می‌شود، در ابتدا حل کردن مشکل اهمیت ندارد بلکه این زندگی و تأثیرگذاری روحانی است که می‌تواند در موقعیتی که بحرانی است باعث ایجاد تغییراتی پایدار در زندگی اشخاص شود و این خدمت تنها بوسیله خدمت حضور میسر می‌گردد. زمانی که قوم یهود سال‌ها در بیابان سرگردان بودند و نگران آب و غذا و دشمنان و بیماری بودند، لیکن خداوند تنها یک چیز به آن‌ها پیشنهاد کرد حضور خود را.

حضور خداوند در بیابان در خیمه ملموس بود. «آن‌ها باید قدسی برایم بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم.» (خروج 25: 8) این بدان معنا نبود که خالق جهان برای ساکن شدن به خیمه‌ای نیاز داشته باشد، اما او برگزید که در میان ما، در زندگی‌های ما ساکن شود. خیمه روشی بود که خداوند به وسیله آن به ما یادآوری می‌نمود که آنچه را ما خانه می‌نامیم او نیز خانه می‌نامد، حتی اگر در واقعیت خانه واقعی نباشد. معنای خیمه در بیابان آن بود که زندگی‌های ما همواره در حال حرکت است زمانی که راه می‌رویم، جستجو می‌کنیم، می‌جنگیم و زحمت می‌کشیم، تنها امید ما این است که خداوند آسمانی همراه ماست. به آن خیمه بنگرید ایده آن توسط خداوند ارائه شد و نه توسط انسان. خداوند همواره خیمه‌هایی را بنا می‌کند و در میان مردم خود ساکن می‌شود. بطور خلاصه خدمت و ماموریت مسیح را یوحنا در انجیل خود چنین توضیح می‌دهد "کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد" کلمه‌ی ساکن شدن "dwell" به معنی نصب خیمه است. اشاره‌ای واضح به سرگردانی قوم در بیابان. هم اکنون نیز همان خدا آن کار را تکرار می‌کند. او در میان ما ساکن می‌شود. حضور او مهم است پس حضور افرادی که تأثیرگذاری روحانی دارند نیز در مکان‌های مختلف مهم است.

اگر احساس می‌کنیم که حضور داشتن در جایی ناکافی و مفید نیست باید این احساس منفی را از خود دور کنیم. در تأثیرگذاری روحانی ما همواره در موقعیت‌هایی قرار می‌گیریم که قادر نیستیم چیزی را در آن درست کرده و تغییر بدهیم. هیچ کس قادر نیست برای خانواده‌ای که بچه‌ای مرده بدنیا آورده، کاری بکند. هیچ کس قادر نیست شخص زناکاری را مجبور کند که همسرش را عاشقانه محبت کند و هیچ کس نمی‌تواند شرایط یک ورشکسته را تغییر دهد. آنچه ما قادریم انجام دهیم آن است که به مردم کمک کنیم تا قدم بعدی را در زندگی خود درست بردارند. اما اولین واکنش در رویارویی با یک بحران باید این باشد که به نزد آن‌ها بروید، آنجا باشید و به آن‌ها توجه کنید. رهبران خوانده شده‌اند تا همواره در درماندگی‌های مردم، به آن‌ها کمک کنند. «چشمان خود را به سوی کوه‌ها برمی‌افرازم؛ یاری من از کجا می‌رسد؟ یاری من از سوی خداوند است که آسمان و زمین را آفرید. چشمان خود را به سوی کوه‌ها برمی‌افرازیم اعانت من از کجا می‌آید. اعانت من از جانب خداوند است که آسمان و زمین را آفرید.» (مزامیر 121: 1، 2)

اهمیت خدمت حضور، توسط هزاران نفر در هزاران شرایط متفاوت سنجیده شده است و اهمیت حضور را می‌توان از جملات که آنان به رهبران‌شان گفته‌اند فهمید: "متشکرم؛ که اینجا بودید. متشکرم که آمدید!" و آن‌ها سال‌ها این کار شما را به یاد خواهند آورد. زمانی که احتیاج مردم را می‌بینیم و با از بین بردن فاصله‌ها و حضور در کنار آن‌ها به نیاز آن‌ها پاسخ می‌دهیم، حضور ما می‌تواند عاملی باشد که به مردم کمک کند تا از بحران خود عبور کنند. در آن لحظه و در آن زمان این کار ما تأثیرگذاری روحانی نام دارد. دلیلی که مردم از خدمت ساده ما قدردانی می‌کنند این است که تلخ‌ترین تجربیات روحانی می‌تواند در تنهایی و انزوا برای یک شخص به وقوع بپیوندد.

نام بحران را تغییر ندهید.

آیا تا بحال در مراسم خاکسپاری شرکت کرده‌اید که در آن افراد با کلمات بازی می‌کنند تا واقعه مرگ را طور دیگری جلوه دهند؟ مثلاً شخص مرحوم به خانه خداوند رفته تا با خداوند باشد یا رفته تا خالق خود را ملاقات کند یا این دنیای زشت را ترک کرده و یا به جایی بهتر رفته است؟ حداقل این نوع از اظهار نظرها در مورد مرگ مؤدبانه‌تر از برخی تعبیری هستند که عموماً در ستایش افراد به کار نمی‌رود. مثل سقط شدن، گوربه‌گور شد، مرد، حلوی فلانی را خوردیم، کفن کردیم، زیر خاک کردیم، جان به جان آفرین تسلیم کرد و بسیاری اصطلاحات دیگر. ما باید از به کار بردن تعبیری که در آن از اصطلاحات پیش پا افتاده به جایی حقایق تلخ به کار می‌روند، بپرهیزیم.

بعلاوه ما باید از جملات طولانی و غیر مستقیم که در حقیقت اشاره‌ای مبهم و طفره رفتن از اصل موضوع هستند، اجتناب کنیم. مثلاً برای تو این دنیای فانی بیش از اندازه خوب نبود. در بحران‌ها مردم به بازی با کلمات نیازی ندارند آن‌ها باید با واقعیت‌های سخت روبرو شوند تا به منبع اصلی و راه چاره بیاندیشند و خود به سوی خداوند کشیده شوند. خودکشی‌هایی وجود دارند که در آن هیچ کس به کلمه‌ی خودکشی اشاره نمی‌کند. در این زمان است که ما بر لبه تیغی راه می‌رویم. مثلاً برای والدین یک نوجوان که خودکشی کرده است، روبه رو شدن با واقعیت بسیار وحشتناک است اما خداوند روان انسان‌ها را طوری خلق کرده که قادر هستند به طور موقت در شرایط بحرانی از طریق انکار و بی‌حسی روانی از خود مراقبت کنند. برای عبور از این طوفان بالاخره والدین این نوجوان باید نامی برای کار فرزند خود پیدا کنند و زمانی این افراد خواهند توانست بر این مسئله غالب آیند که افراد

حامی در اطراف آن‌ها، آن‌ها را از احساس گناه خجالت و خشم، محافظت نمایند. در این مواقع است که آن‌ها خواهند توانست شرایط را همان طور که هست بپذیرند و با واقعیت کنار بیایند.

اگر رهبری می‌خواهد که کارمندی را اخراج کند، این کار را باید با انگیزه حفظ سازمان و حفظ اعتبار رهبر و شخص اخراج شونده انجام دهد. این کار به هر دلیل که بوده آن را با همان نام بخوانند اگر تعدیل نیرو بوده، همان دلیل را عنوان کنید اگر عدم موفقیت در کار بوده به آن عدم موفقیت اشاره کنید. اگر سازماندهی مجدد بوده، همان را بگوئید.

به عنوان مسیحیان گاهی ما چنین فکر می‌کنیم که کم‌رنگ کردن واقعیت عملی از روی دل‌رحمی است. باید این را به یاد داشته باشیم که عیسی آمد و او پر از فیض و راستی بود. این جمله بر فیض به جای راستی اشاره نمی‌کند بلکه فیض به همراه راستی. کاری که ما با صحبت کردن صادقانه در زمان بحران انجام می‌دهیم، با این روش ما افراد را برای رویارویی با بحران بعدی، آماده می‌کنیم. مثل این است که سر خود را از میان ابرها بیرون آورده و پاهای مان را کاملاً روی زمین قرار دهیم و شرایط غیر طبیعی را به حالت طبیعی خود بازگردانیم.

با دقت سخن گفتن

در شخصیت یک مسیحی لزوم استفاده از کلمات سنجیده بسیار مهم است. (امثال 18 : 12) سنجیده سخن گفتن صفتی است که در آن ما مراقب استفاده از کلماتی هستیم که باعث اهانت به کسی می‌شود. رهبرانی که سنجیده سخن می‌گویند مانند جراحانی هستند که به این ارزش والای اصل باستانی بقراط عمل می‌کنند: "ابتدا آسیب نرسانید و بعد وارد اتاق عمل

شوید." برخی از رهبران دنیا سخنرانی‌هایشان را بوسیله کلماتی تحریک کننده و پر هیاهو ارائه می‌دهند. آن‌ها سر و صدای زیادی راه می‌اندازند و همواره این کار را تکرار می‌کنند. زیرا همیشه باعث جلب توجه بیشتر مردم می‌شود. روش‌های افراطی آن‌ها، خود باعث بحران می‌شود. آن‌ها را ممکن است در خبرهای شامگاهی نشان دهند. رهبری که نسجیده عمل کند ممکن است حتی بخواهد که به دیگران توهین کند. او همواره دنبال تأثیرگذاری است، یا این که آنقدر تنبل است نمی‌خواهد سخنان خود را بسنجد و یا آنقدر مبتدی است که حتی نمی‌تواند کلمات را در جایی درست استفاده کند. کاری که برخی افراد باید انجام دهند این است دهان خود را اصلاً باز نکنند.

رویارویی با بحران‌ها فرصتی است استثنایی و همچنین مسئولیتی است بزرگ برای یک رهبر. زمانی که قلب‌های افراد شکافته می‌شود فرصت مناسبی است که با کلمات صحیح حقایق را در قلب آن‌ها بکاریم. در آن لحظه زودگذر که افراد به خاطر مشکلی آسیب دیده‌اند به دنبال چیزی یا کسی برتر می‌گردند چیزی متعال، چیزی که آن‌ها را نجات دهد. اما درب قلب آن‌ها به زودی بسته می‌شود. مراسم خاکسپاری پایان یافته و 24 ساعت بعد همه به کار خود باز می‌گردند. مرکز تجارت جهانی تخریب شد و میلیون‌ها نفر مبهوت و وحشت زده شدند. شرکت کنندگان کلیسایی برای سه تا چهار هفته بالا و پائین پریدند. اما پس از آن زندگی ادامه یافت. شخصی قصد ترور یک رهبر سیاسی را می‌کند، رسانه‌ها دو هفته تمام در مورد او مطالبی پخش می‌کنند اما پس از آن این جریان به فراموشی سپرده می‌شود. جنگی در خاورمیانه برای پنج سال باعث خون و خون‌ریزی بسیاری شد، اما پس از آن از ذهن‌ها محو شد. هنوز سربازان جان خود را از دست می‌دهند اما آنچه عموم مردم درباره‌اش صحبت می‌کنند و توجه می‌کنند

برای ما واضح است. محدوده توجه ما بسیار کوچک است اما آنچه در ضمیر ناخودآگاه مردم اتفاق می‌افتد این است که آنان خاطره‌ای روحانی از بحران‌های شخصی و خانوادگی خود را به خاطر می‌سپارند. این لحظات در واقع هرگز فراموش نمی‌شوند. زمانی که افراد بحرانی را به یاد می‌آورند و همچنین جمله‌ی حکیمانه و پر فیض یک رهبر را نیز به یاد می‌آورند، که چگونه در میان آن بحران آن‌ها را تسلی داد. بنابراین با این تجربه آن‌ها می‌فهمند که قادرند از بحران بعدی نیز عبور کنند.

زمانی که طوفانی اتفاق می‌افتد.

همه می‌دانستند که طوفان دارد از راه می‌رسد. ماهواره‌ها ساعت به ساعت از هیولای چرخان در داخل خلیج مکزیک عکس می‌گرفتند. این طوفان بوسیله جریان‌های گرم تغذیه شده، بزرگ‌تر و شدیدتر می‌شد و به سوی ساحل در حرکت بود. بهترین دانشمندان سعی می‌کردند که قدرت آب و بادی که توسط طوفان کاترینا در حال حرکت بود را تخمین بزنند و همچنین پیش‌بینی کنند که در کجا با زمین برخورد خواهد کرد تا زمانی که خاکریزها همه در هم شکست و شهر نیز در پی آن تخریب شد. چیزی که پس از آن به وقوع پیوست یک سری پیش‌بینی‌ها و محاسبات اشتباه در رهبری بود. شهرداری نیواورلند آماده نبود. دول مرکزی لویزیانا انتظار زیادی از حکومت محلی داشتند. دولت فدرال فکر می‌کرد هنوز تا وقوع مصیبت و پس از آن وقت دارد که تصمیم بگیرد چکار کند. مشکل، ارتباطات ایجاد شده بود. شخصی با یک نقشه احمقانه 25000 نفر را به یک استادیوم به عنوان پناهگاه برد. که نتیجه آن این مردم روزها در آنجا بدون غذا و آب و خدمات پزشکی باقی ماندند و سپس جنبه تاریک و شریانه طبیعت بشری

شرایط را در دست گرفت و باعث شد که افرادی به غارتگری، شلیک گلوله و ضرب و شتم‌های گوناگون بپردازند. مسئولین حکومتی از میکروفون‌های خود برای سخن رانی و محکوم کردن یکدیگر مشغول شدند. در زمان وقوع این فاجعه طبیعی، ساختارهای شکننده حکومت بیشتر نمایان شد. جنبش چشمگیری از کمک‌های مردمی آغاز شد. ما در ابتدا آن جنبش را در تلویزیون ندیدیم اما صدها کلیسا در مناطق مختلف وارد عمل شده و خدمات بسیاری انجام دادند. همانند گروه موزیک جاز که در مرکز شهر نیواورلند قرار داشت. گروه‌های مردمی و کلیسایی کوچک شروع به کمک‌های خودجوش نموده و هر کاری که از دستشان بر می‌آمد انجام می‌دادند و هر روزه کار امداد و نجات انجام می‌شد.

کاری که این سازمان‌های خودجوش انجام دادند قابل توجه بود. خیلی زودتر از آنکه اسکان‌های موقت توسط دولت بر پا شوند، گروه‌های مسیحی به مردم بی‌سر پناه، پناه می‌دادند، غذاهایی که در آشپزخانه‌های کلیسا طبخ شده بود در میان مردم پخش می‌شد.

دنیو ریزو؛ شبان کلیسای "شفابخانه" در شهر باتون روژ، روزها پیش برای سازماندهی و تجهیز جماعت کار را آغاز کرده بود. این جماعت برای ارائه خدمات اورژانس آماده شده بودند. آن‌ها تدارک غذا برای هشت هزار نفر را دیده بودند. توسط تلفن و پست‌های الکترونیکی هزاران داوطلب را آماده به کار کرده بودند و جماعت‌های دیگر را برای همکاری در این کار تشویق کرده بودند. شبکه کوچکی از افراد که یک فکر و یک دل شده بودند تشکیل شد. این شبکه بزرگ‌تر از یک کلیسا بود اما کوچکتر از یک سازمان دولتی. بیش از یک میلیون نفر قبل از این که باران به پانزده اینچ برسد و سطح آب به پانزده فوت رسیده باشد و بادهای شدیدی شروع به وزیدن کنند، شهرها و محل سکونت خود را تخلیه نموده بودند.

"آشپزی برای مسیح" نام خدمتی بود که کار تدارک غذا را انجام می داد. در این خدمت افراد به گروه انبوهی از مردم که در پارکینگ کلیسا منتظر بودند غذا دادند. داوطلب ها به بزرگ راه های مسدود می رفتند و به موتور - سوارهایی که بین گل ولای گیر کرده بودند، غذا می رساندند. در طی سه روز ریزو و تیمش 400 کلیسا را با هم بسیج کردند. دید اصلی او این بود: زمانی که اعتبار انجام یک کار به یک نفر خاص داده نمی شود، اتفاقات فوق العاده ای رخ می دهد. ابزارهای کار آن ها هم ساده بودند غذا و لباس و اره ی برقی، تجهیزات پزشکی، ژنراتور و انگیزه کار نیز واضح بود. پیروان مسیح در زمان بروز رنج و سختی نمی توانند بی کار بنشینند. عکس العمل به این فراخوان ها بسیار سریع و گسترده بود.

آماده باشید.

واکنش در برابر بحران ها، یکی از بزرگ ترین فرصت هایی است که تأثیر خوب و صحیحی بر مردم می گذارد. امروزه بسیاری از افراد از جستجو برای یافتن حقایق روحانی دست کشیده اند و کاری به صحت مطالب روحانی ندارند. از خیلی وقت ها پیش دیگر پای موعظه ها نمی نشینند. آن ها حتی بر این عقیده اند که شاید افرادی با ارزش های سکولار، بیشتر از آنانی که پیرو ارزش های روحانی هستند، واقع بین تر هستند. اما در اینجا فرصتی برای ما وجود دارد. وقتی که ایمانداران خود را اولین افرادی می دانند که به بحران پاسخ می دهند و منابع و انرژی خود را در راستای آن مسیر قرار می دهند، خدا نیز از آن ها در راه های مشخصی استفاده می کند. واکنش ایمانداران باید واقعی باشد، نه به آن خاطر که می خواهند تقلیدی از شخصیت افراد دلسوز

کنند و یا این که بخواهند اعمال پر از رحمت آن‌ها روشن شود و یا انجیل را اثبات نمایند، بلکه عمل آن‌ها واکنشی باشد، صادقانه و طبیعی به بحران. راه بهتری هم وجود دارد راهی ساده‌تر، آماده باشید برای هر چیزی که ممکن است اتفاق بیافتد. "آماده باشید!" به بحران به عنوان وقفه‌ای در بین کارتان نگاه نکنید. بلکه مقابله با خود بحران آن کار اصلی‌ای است که شما باید انجام دهید. افراد را تجهیز نمایید. آن‌ها را تشویق کنید که از روی محبت عمل کنند.

بحران‌ها باعث تمرکز بیشتر ما می‌شوند و می‌توانند هر موضوع حاشیه‌ای را به حاشیه برانند. اگر رهبران به بحران‌ها به عنوان وقفه‌ای در میان کاری که انجام می‌دهند بنگرند، در واقع از اصلی‌ترین کاری که باید انجام دهند غافل شده‌اند، خواه حیطه کاری یک رهبر کلیسایی باشد و یا مدرسه، شرکت یا یک سازمان خیریه. بحران غیر منتظره فرصت مناسبی است برای خدمت روحانی به افرادی که در آن سازمان عضو هستند. اگر رهبران، فرهنگ خدمت و سخاوت را درک کنند، زمانی که بحرانی اتفاق می‌افتد، مردم نیز آماده حرکت و خدمت خواهند بود. مهم‌تر از همه در بهترین لحظات رهبری روحانی، باید با تمرین‌های سخت خود را برای آنچه در آینده ممکن است در زندگی اتفاق بیافتد، آماده کنیم. اگر بعد از وقوع بحران خود را برای رویارویی با آن آماده کنیم، قطعاً از غافله عقب می‌مانیم.

در بخش یک این کتاب به نهادن بنیادها در تأثیرگذاری روحانی پرداختیم. ما باید دعوت‌مان را بشناسیم، روش پیروی را آموخته و با خداوند همکاری نمائیم و در راه کاملیت قدم برداریم.

در بخش دوم کتاب به بحث درباره عمل نمودن پرداختیم. در آن به اقدامات عملی که در تأثیرگذاری روحانی مهم هستند، نگاهی انداختیم. این

کارها عبارتند از: کشف افق‌های جدید، دریافتن فرصت‌ها و خلاق بودن و رویارویی با بحران.

اما زمانی که به رهبری به عنوان نیروی پویای روحانی نگاه کنیم، این به معنای بودن در دستان خداوند به عنوان یک ابزار است. پس از آن طریق در زندگی افراد تأثیر گذاشته و طبیعت روحانی آن‌ها را هدف خدمت خود قرار می‌دهیم. فرصتی دیگر و نکته مهم دیگری که در رهبری ما ایجاد می‌شود به نام نفوذ در عمق وجود افراد است. این موضوعی است که در بخش سوم به آن خواهیم پرداخت.

تأثیرگذاری یعنی نفوذ به اعماق وجود انسان‌ها، به عمیق‌ترین قسمتی که می‌توان درون طبیعت انسان‌ها نفوذ کنیم و به رابطه پویایی که آن‌ها با خالق خود دارند وارد شویم. این عطا توان دیدن اعماق وجود، نکات قوت و ضعف افراد، ارزش‌ها و انگیزه‌های آن‌ها را دارد. به بیان دیگر رهبرانی که فاقد قدرت تمییز هستند، می‌توانند در مدت زمان بسیار کمی باعث تخریب عظیمی شوند.

زمانی که بدون تمییز، تصمیماتی در مورد مسائل مختلف گرفته می‌شود، کاری که ما انجام می‌دهیم چیزی جز اتلاف وقت نیست و یا گاهی بدتر، می‌توانیم جماعت را به مقصد اشتباهی هدایت کنیم. به عنوان مثال رهبری که تملق و چاپلوسی یکی از افراد جماعت خود را می‌شنود و از این سخنان احساس خوبی به او دست می‌دهد، مثل اسیری که گرفتار آسیب‌های ناشی از ارتباطات بوده، او از این سخنان به احساس خوبی می‌رسد، اما رهبر نمی‌بیند که انگیزه فرد چاپلوس این است که مثل زالو به او بچسبد. در اینجا تلاقی دو نقش اتفاق می‌افتد. یکی می‌خواهد تکیه کند و دیگری خواهان نجات دیگران است. در نقطه‌ای این چاپلوسی‌ها، باعث خشم و انزجار می‌گردد، زیرا رابطه‌ای که در میان آنان ایجاد شده پوچ است و نتیجه چیزی

جز هرج و مرج و خرابی نخواهد بود. امکان آن وجود داشت که از این اشتباه جلوگیری شود، اگر رهبر قدرت تمییز لازم را داشت و می توانست بفهمد که دلیل اصلی چالپوسی این فرد چیست. یا گاهاً بعضی از رهبران رده های پائین در جریان دید بزرگ اما غیر واقعی رهبر ما فوق خود قرار می گیرند. اکثر آن ها با سخنرانی این رهبر آشنا هستند و می دانند که روش این رهبر این گونه است، که بوسیله کلمات تحریک کننده، اشتیاق مردم را برانگیخته و آنان را برای همراهی و همکاری ترغیب کند، اما در سابقه وی کارهای ناتمام بسیاری وجود دارند و چند نفر از رهبران رده پائین آنچه در پس ظاهر مسائل در جریان است را می بینند. آن ها قادرند که ناامیدی و عدم اطمینان را در سخنرانی وی تمییز دهند.

رویا بیان می شود و چنین معرفی می شود که گوئی دست یافتنی نیست و برای همین تنها خداوند قادر است که آنرا تحقق بخشد. اما در واقع این مسیری نیست که روح خدا می خواهد کلیسا را به آن سو هدایت کند. این تنها جاه طلبی شخصی آن رهبر است که او را به بی راهه برده است. اما هیچ کس جرأت آن را ندارد که سخنی بگوید و چند نفر از ناظران هم در مورد تمییز خود مردد هستند، اما در واقع هرگز صادقانه از آن تمییز استفاده نمی کنند.

شخصی که به سختی در مشکلی گیر افتاده به رهبری مراجعه می کند و داستان طولانی آسیب خود را تعریف می کند. رهبر یک ساعت تمام به سخنان وی گوش می دهد، سرش را تکان می دهد، لبانش را گاز می گیرد و ابراز همدردی می کند. شخص صدمه دیده از همراهی وی تشکر کرده و اشک می ریزد و طبق آنچه تاکنون آموخته است آن رهبری که باعث آسیب دیدن آن شخص شده را محکوم می کند. برای اینکه بتوانیم درست را از غلط تمییز دهیم احتیاج داریم که روح خدا نازل شود و صفاتی چون حکمت،

حقیقت و قدرت در ما شکل بگیرد و در آن موقع است که ما چیزی اساسی و بنیادی برای ارائه به دیگران داریم.

زمانی که به اعماق وارد می‌شویم در می‌یابیم که با موتورهای بسیار قدرتمندی که در قلب یک رهبر خوب وجود دارد، خدمتی سازنده انجام می‌گیرد و یا برعکس خدمت اشتباه یک رهبر می‌تواند فریبنده، گیج کننده و مخرب باشد.

بخش سوم
نفوذ به اعماق

فصل دهم

گسترش تمییز

«تمییز صرفاً مسئله‌ی تشخیص بین صحیح و غلط نیست، بلکه به معنای این است که چه چیزی صحیح و چه چیزی نسبتاً صحیح است.»
- شبان چارلز اسپرجان؛ قرن 19

کارآگاهان و افرادی که برای هنرهای جاسوسی آموزش دیده‌اند چیزهایی می‌بینند که افراد عادی قادر به دیدن آن‌ها نیستند. ممکن است صحنه‌ای را از یک کتاب داستان یا فیلم یا سریال تلویزیونی به یاد داشته باشید، که یک کارآگاه دقیق، تمام اتاق را می‌نگرد و هر شخص و هر شی را در اتاق بازرسی می‌کند و سر نخ‌هایی از این که چه کسی مظنون اصلی است و یا چه کسی دوست است و چه اتفاقی در آن جا افتاده، بدست می‌آورد. آن شخص به بیان ساده جزئیاتی را می‌بیند که افراد معمولی قادر به دیدن آن نیستند، مثلاً حالتی که آن شخص نگاه می‌کرد و یا حالتی که آن شخص در کنار اتاق داشت و یا روش سخن گفتن افراد.

این توانایی خاص در مشاهده بسیار شگفت‌انگیز است و همواره یک نفر در داستان می‌ترسد که مبادا آن کارآگاه یا جاسوس بتواند سر نخ‌هایی را کشف کرده و به انگیزه‌ها و قصد وی پی ببرد. اغلب در چنین داستان‌هایی تعلیم دهنده به شاگردانی که در حال آموزش هنرهای جاسوسی هستند می‌آموزد که وقایع را در سطح عمیق‌تری دنبال کنند. این نکته در توانایی و عطای روحانی تمییز بسیار مهم است.

مشاهده‌ی موشکافانه، نگاهی عمیق به شرایطی خاص و درک مسائل فراتر از آنچه در ظاهر است جزو لاینفک رهبری روحانی است. کلام خدا در مورد عطایای حکمت، تمییز و علم سخن می‌گوید.

یکی از بزرگترین فرصت‌هایی که رهبران در اختیار دارند این است که مردم را به سوی درکی روشن‌تر از واقعیت هدایت کنند تا آن‌ها هم مسائل را آن گونه که هستند ببینند و اشتباهات و شکست‌ها را آن گونه که هستند دیده و آرزوها و افق‌های واقع‌گرایانه خود را بهتر بشناسند. رهبران تنها زمانی می‌توانند این کار را برای دیگران انجام دهند که خود قادر به تشخیص نسخه‌های واقعی و غیر واقعی از حقیقت باشند. این مهارت همان عطای تمییز است. مشاهده دقیق و بینش موشکافانه باعث قضاوت صحیح می‌شود. چقدر همه ما امروزه به رهبران نافذ نیازمندیم. کلمه نافذ کلمه بسیار عالی است که ریشه آن به معنای قطع کردن یا رخنه کردن از کلمه لاتین "incidere" است. این دقیقاً کلمه‌ای است که در عهدجدید برای تمییز استفاده می‌شود که به معنای جدا کردن و تفاوت قائل شدن است. رهبری که دارای تمییز است با سختی همچون جراحی که بخواهد کالبد شکافی روحی و روانی انجام دهد، به فرصت نزدیک می‌شود. جدا کردن و تشخیص دادن بدون تبعیض قائل شدن و جانبداری. قضاوت کردن بدون داوری نمودن. جدا کردن اما نه قطع کردن.

تمییز دادن، کار بسیار ظریفی است.

رهبری که دارای تمییز است به شرایط نگاه می‌کند و به سرعت سراغ قضاوت کردن نمی‌رود، اما آنقدر قاطع است که می‌تواند برای جدا کردن دروغ از حقیقت نظر خود را ارائه دهد. رهبرهای خوب می‌دانند که مسئله

اصلی مشاهده دقیق و درک است و آنچه واقعاً باید به آن برسند حقیقت و واقعیت است. ما وسوسه می شویم که به زندگی روحانی به عنوان مسئله‌ای شخصی نگاه کنیم به خصوص بنا بر اصولی که امروزه وجود دارد، تعداد زیادی حقیقت در یک شرایط خاص وجود دارد حتی حقایقی که ظاهراً با هم متضاد هستند.

اما یک جراح در اتاق عمل باید دقیقاً اندام مورد نظر را برش بزند. خلبانی که در یک دره در حال هدایت هواپیما است باید دقیقاً در محدوده‌ی آن دره پرواز کند. یک مهندس باید دقیقاً ماده درست را با استحکام مشخص و انعطاف‌پذیری صحیح برگزیند تا بتواند آسمان خراشی محکم و استوار بنا کند. اگر تشخیص قاطع در مسائل فیزیکی الزامی است چقدر بیشتر باید در مسائل روحانی مهم و الزامی باشد. اگر چه همیشه خطاها اتفاق می‌افتد اما این نباید به آن خاطر باشد که ما کار مشاهده، تفحص و آزمایش، مقایسه و مشاوره و دعا را در عمل تمییز بسیار سریع یا با تنبلی و اهمال انجام داده باشیم.

عطای روحانی واقعی

تمییز گاهی یک قضاوت سریع از روی غریزه است و گاهی فرایندی پیچیده، مبهم و سخت است که عطای واقعی روحانی را می‌طلبد. رویکردی که یک رهبر در شرایط مختلف دارد باید عاری از تعصب و جانب‌داری باشد. حتی اگر شخصیت و نفس رهبر در موقعیت‌های سخت روحانی به چالش کشیده و درگیر شود. تمییز به معنی نگاهی عمیق به مسائل مهم است. نگاه عمیق به روح انسان‌ها. عبرانیان 4: 12 عمل نافذ تمییز را این گونه توصیف می‌کند: «زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده‌تر از هر شمشیر دو دم و فرو

رونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و ممیز افکار و نیت‌های قلب است.» اما زمانی که افراد درباره رفتار، افکار و اخلاق قضاوت می‌کنند، معمولاً خود را به عقب کشیده و چنین واکنشی از خود نشان می‌دهیم و از خود این سؤال را می‌کنیم که آن شخصی که عمل قضاوت و بررسی توسط او صورت می‌گیرد، آیا اصلاً او حق این کار را دارد؟ در برخی از شرایط این برخورد صحیح است، زیرا که این عمل در واقع وظیفه آن شخص است که در مقابل ما قرار دارد. (مثلاً ناظر ما) و یا روح خداوند این برخورد را برانگیخته است. مواقع دیگری نیز وجود دارد که شخص منتقد، اصلاً دارای قدرت قضاوت سالم نبوده و صرفاً قضاوت‌گر است.

پس وقتی که شخصی از ما انتقاد می‌کند و ما می‌دانیم که حق با اوست چکار کنیم؟ قدرت ما برای پذیرش یک انتقاد و برخورد بستگی به آن دارد که ما به مسئله به عنوان حقیقتی از سوی خداوند نگاه کنیم یا صرفاً یک تبادل نظر بین دو انسان؟ برای همین است که تمیز به طور واضح یک عمل روحانی است اگر ما قرار است که مورد سنجش، تصحیح و یا تشویق قرار گیریم می‌خواهیم که خداوند بر ما تأثیر بگذارد و نه هیچ انسان دیگری. این کلام خداوند است که برنده‌تر از هر شمشیری است و نه کلام ما. در لیستی که در مورد عطایای روحانی در اول قرن‌تین باب 12 آمده به تمیز روح اشاره شده و به معنی این است که رهبران روحانی باید قادر باشند مقاصد خوب و بد را تمیز و تشخیص دهند. اول یوحنا باب 4 به این نکته اشاره می‌کند و به ما می‌گوید: «ای عزیزان، هر روحی را باور مکنید، بلکه آنها را بیازمایید که آیا از خدا هستند یا نه. زیرا انبیای دروغین بسیار به دنیا بیرون رفته‌اند.» (اول یوحنا 4: 1)

عبرانیان 5: 11-14 در مورد ایمان‌داران بالغ سخن می‌گوید که حواس خود را به موجب عادت ریاضت داده‌اند تا تمیز نیک و بد را دهند. اینها

نشانه‌هایی هستند مبنی بر این که در زندگی با چیزهایی بسیاری روبه رو خواهیم شد، که بدتر از یک تأثیر گذاری بد هستند. برخی از رهبران قدرتمند گذشته، افراد شریر و تبلی بوده‌اند، که جماعت بسیاری از آن‌ها پیروی کردند و با ریتم طبلی که آن‌ها می‌نواختند با تأثیر هیپنوتیزمیک، رژه رفتند. همه ما آن رهبران شریری که با نام خداوند و مذهب، باعث دزدی فساد و قتل و خودکشی شده‌اند را، می‌شناسیم. این داستان‌ها ممکن است برای ما بسیار قدیمی شده باشند اما رهبرِ مذهبِ دروغینِ بعدی شاید از ما به اندازه یک دروغ فاصله داشته باشد. شریر به چیزی جز مردم عادی که اجازه می‌دهند قلب‌های‌شان به مکان‌های تاریک برده شود نیازی ندارد. در اول قرن‌تین باب اول نکته عالی دیگری وجود دارد، که چنین می‌گوید: "روح خداوند به ما فکر مسیح را خواهد بخشید و پس از آن است که ما می‌توانیم تمیز روحانی مسیح‌واری انجام دهیم. «اما انسان نفسانی امور مربوط به روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا در نظرش جهالت است، و قادر به درک‌شان نیست، چرا که قضاوت درست درباره‌ی آن‌ها تنها از دیدگاهی روحانی میسر است. اما شخص روحانی درباره‌ی همه چیز قضاوت می‌کند، ولی هیچ‌کس را یارای قضاوت درباره‌ی او نیست. زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد تا به او مشورت دهد؟» (اول قرن‌تین 2: 14 – 16)

این توصیفی است عالی، از تأثیر گذاری روحانی. زمانی که روح خدا بر ما می‌ریزد قلب‌ها و فکرهای ما چنان تغییر می‌کند که ما می‌توانیم حقایق را واضح‌تر و عمیق‌تر ببینیم. چیزهایی می‌بینیم که ذهن معمولی قادر به درک آن نیست. این نوع تأثیر گذاری عمیق، واقعی و پایدار است و تبدیل به اساس تأثیر گذاری ما بر دیگران می‌شود. یکی از واقعیت‌های مهمی که هر یک از ما باید یاد بگیریم این است که آیا می‌خواهیم تمیز در زندگی‌های ما باعث بنا گردد یا تخریب؟ و این کار در صورتی انجام می‌پذیرد که ما به

دیگران اجازه دهیم بر ما تأثیر بگذارند که بعضی باعث بنا و بعضی باعث تخریب می‌گردند. در این موقع است که سؤالات بسیاری در شرایط مختلف به ذهن ما خطور می‌کند.

✓ آیا اطمینان دارم که کارفرمایم در کار خود مهارت لازم را دارد؟
 ✓ چه کتابی پاسخ صحیحی درباره سؤالات من ارائه خواهد کرد؟
 ✓ چرا در زمانی که به آن واعظ گوش می‌کنم احساسات متناقضی در من آشکار می‌شود؟

✓ آیا باید به کاندیدای "الف" رأی دهم یا به کاندیدای "ب" ؟
 ✓ آیا حتی با وجود این که نشانه‌های متناقضی وجود دارد که آیا این کارفرما مرا می‌خواهد یا خیر، باز باید درخواست کار را بپذیرم؟
 ✓ آیا آموزه‌های الهیاتی آن وب سایت قابل اطمینان است؟
 ✓ این گروه از افراد به من می‌گویند که مشکلاتی بنیادین در سازمان آن‌ها وجود دارد. آیا حق با آن‌ها است؟ یا این که صرفاً همه آن افراد، از سازمان ناراضی هستند و حال همدیگر را یافته‌اند؟

تمییز دید نافذی است که به ما کمک می‌کند از میان گرد و غبار و مه زندگی، مسائل را همان گونه که هستند ببینیم، تا بتوانیم آگاهانه‌ی افرادی که اجازه دارند بر ما تأثیر بگذارند را انتخاب کنیم. تمییز مشاهده و درک و قضاوت صحیح درباره افرادی است که می‌خواهند تأثیرگذار باشند. ما همواره باید کار تمییز را انجام دهیم و بدانیم که دیگران نیز همین کار را با ما خواهند کرد. آن‌ها ما را بررسی خواهند کرد و به یکپارچگی عمل و گفتارمان نگاه خواهند کرد و انگیزه‌هایمان را خواهند آزمود.

پس بیائید این گونه در نظر بگیریم که شما تصمیم دارید اجازه بدهید رهبری دیگر شما را نصیحت کرده و به شما در مورد کاری که می‌خواهید

انجام دهید، مشورت دهد. حال که در این شرایط نظر شخص دیگری می‌تواند تأثیر بزرگی بر چگونگی انجام کارهای شما داشته باشد، تمییز شما باید چگونه باشد؟ اگر تمییزی انجام ندهید تصمیم‌گیری شما بر اساس پیش‌فرض‌های شما خواهد بود. آیا این شخص با دیگر افراد آشنا هست یا خیر؟ آیا اگر من سخنان این فرد را انجام دهم نزد دیگران اعتبار بیشتری خواهم داشت؟ آیا این مشورت زندگی مرا مقدس‌تر خواهد کرد؟ آیا نصایح این شخص مرا از تصمیم‌گیری‌های دشواری که پیش رو دارم، آزاد خواهد کرد؟

اما در واقع تمییز ما در مورد انتخاب‌هایی این چنینی باید بر اساس سؤال‌های عمیق‌تری باشد و باید قبل از اعتماد به مشورت و نصایح یک شخص ثالث این سؤالات را از خود بپرسیم.

آیا ارزش‌های فرد مشورت دهنده با ارزش‌های من یکسان هستند؟ آیا در شرایط یکسان این فرد قادر است تأثیر مثبتی بر دیگران داشته باشد؟ آیا انگیزه‌های این فرد برای من آشکار است؟ آیا مشکل من، آنقدر برای این فرد اهمیت دارد که حاضر باشد برای درک شرایط من به سختی کار کند؟

تمییز در عصر حاضر

امروزه رهبران به دلیل فاصله‌ی روز افزونی که بین آن‌ها و جماعت وجود دارد، می‌توانند اعمالی را بدون تمییز و اشتباه انجام دهند. در عصری که موعظه‌ها مجازی شده‌اند رهبران پاسخ‌گویی بسیار کمی به مردم دارند زیرا که آن‌ها صرفاً شخصیت‌های دو بعدی در صحنه هستند. معلوم است که ارزش‌ها و انگیزه‌های آن‌ها باید برای عموم مبهم و ناشناخته باشد. صفحه‌ی تلویزیون روشن می‌شود و اینترنت به ما صحنه‌ای را ارائه می‌کند

که در آن جادوگر شهر اوز از پشت پرده دگمه‌ها را می‌فشارد و اهرم‌ها را می‌کشد. نورافکن‌های کنفرانس بر یک شخص می‌افتد و نه بر کل زندگی آن شخص. اندازه بزرگ برخی از سازمان‌ها مانع از آن می‌شود که رهبران این سازمان‌ها مورد ارزیابی افراد مسئول قرار بگیرند. و بعد از آن با مسئله محرک‌های قوی که در فرهنگ رقابتی امروز وجود دارد روبرو می‌شویم. یعنی زمانی که واعظ به نتیجه‌ای می‌رسد مردم شروع بدست زدن می‌کنند و مهم نیست نتیجه بدست آمده تمییز داده شده است یا خیر. ما با صحنه‌ای که در آن همواره بر تبدیل تاکید می‌کنیم، احساس رضایت داریم و میکروفن‌ها طنین اشتباهی به صدای افراد می‌دهند که ادعای تأثیرگذاری دارند، اما تنها مهارت آن‌ها تسخیر میکروفن‌ها است.

اما هنوز امیدی برای ما وجود دارد. اگر چه ابزارها و تکنیک‌های دنیای امروز به منظور گیج کردن و پوشاندن، فریب دادن و اشتباه جلوه دادن مسائل استفاده می‌شوند، اما قادرند به عنوان ابزاری قوی برای تمییز مورد استفاده قرار گیرند. وسایل ارتباط جمعی امروز این امکان را می‌دهند که به هزاران دیدگاه دسترسی داشته باشیم و تنها کاری که ما باید انجام دهیم این است که بعد از پیدا کردن این ابزارها، قوه تمییز و تشخیص خود را به کار بیندازیم. موضوع مهم دیگری که امروزه وجود دارد این است که مردم قضاوت را رد می‌کنند. این موضوع می‌تواند برای بسیاری و به خصوص جوانان باعث شکست یا پیروزی در زندگی باشد. بسیاری ایمان مسیحی را تفکری پر از تعصب، جانبدارانه و عجولانه می‌دانند. پذیرش این که این مسئله واقعیت دارد یا خیر باعث تأسف می‌شود و زمانی که در می‌یابیم که این تنها درک افراد از ایمان مسیحی است، ماجرا را به یک تراژدی تبدیل می‌کند. کلام خدا ما را با دو اصل چالش‌انگیز روبه‌رو می‌سازد. (1) رهبران باید تمییز و تشخیص انجام دهند و (2) نباید قضاوت‌گر باشند.

این نکته در موعظه بالای کوه مسیح نیز مشاهده می شود. «حکم نکنید تا بر شما حکم نشود. زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که بپیمائید برای شما پیموده خواهد شد.» و سپس برخورد جدی مسیح با افراد حکم کننده با این جمله ادامه پیدا می کند: «چون است که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی بینی؟» از سوی دیگر ایمان داران تشویق می شوند که مشکلات را بین خود حل کرده و بین خود قضاوتی انجام دهند تا این که دعای خود را به دادگاه های دولتی ببرند. «آیا نمی دانید که مقدسین دنیا را داوری خواهند کرد؟ پس شما که قرار است دنیا را داوری کنید، چگونه قادر به قضاوت درباره ی مسائل بس کوچک تر نیستید؟» (اول قرنتیان 2: 6 - 3) در اینجا با مرز ظریفی برخورد می کنیم که باید طبق آن حرکت کنیم، تمییز دهیم اما قضاوت نکنیم. رومیان باب 14 برای تشخیص تفاوت این دو موضوع به ما کمک می کند. زمانی تمییز ما از حد عبور می کند و تبدیل به داوری می شود که در مورد مسائلی که گناه نیست افراد را محکوم می کنیم. مسئله ای که در این باب عنوان می شود پذیرش ایمان یکدیگر است و زمانی قضاوت ها از حد خود فراتر می رود که می خواهیم به جای حکم نهایی خداوند ما در مورد شخص حکم صادر کنیم. «پس تو چرا برادر خود را محکوم می کنی؟ و تو چرا به برادر خود به دیده ی تحقیر می نگری؟ زیرا همه ی ما در برابر مسند داوری خدا حاضر خواهیم شد. چرا که نوشته شده است. خداوند می گوید: به حیات خود قسم که هر زانویی در برابر من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد کرد. پس هر يك از ما حساب خود را به خدا باز خواهد داد. بنابراین، بیاید از این پس یکدیگر را محکوم نکنیم. به جای آن، تصمیم بگیرید که هیچ سنگ لغزش یا مانعی در راه برادر خود مگذارید.» (رومیان 14: 10 - 13)

تمییز، نه قضاوت و داوری

آیا کارهایی هست که ما با انجام آنها بتوانیم عطای تمییز را در خود تقویت کنیم؟ در نامه شخصی پولس از زندان او می نویسد: اشتیاق خود را برای افزایش قدرت تمییز دوستان به آنها اعلام نمود. این آیات به نکات خوبی اشاره می کنند، نکاتی که خداوند از ما می خواهد بر اساس آنها زندگی کنیم: «دعایم این است که محبت شما هر چه بیشتر فزونی یابد و با شناخت و بصیرت کامل همراه باشد، تا بتوانید بهترین را تشخیص دهید و در روز مسیح، پاك و بی عیب.» (فیلیپیان 1: 9-10)

در اینجا به چند نکته برای عمق بخشیدن به مهارت و عطای تمییز اشاره می کنیم. این نکات به سادگی برای ما از آسمان نازل نمی شوند بلکه باید تلاش کنیم تا آنها را کسب کنیم. باید به کسب دانش و معرفت پردازیم باید همواره در حال تحصیل علم درباره زندگی و رهبری باشیم. علم به خودی خود نمی تواند ما را در تمییز درست هدایت کند اما داشتن تمییز نیز بدون کسب علم و دانش کافی، امکان ندارد.

عمق بینش ما هم یک منبع تکمیل کننده برای داشتن تمییزی خوب است. اگر دائماً با رهبران دیگر به گفتگو پردازیم و درباره دیدگاه های که آنان در تجربیات گوناگون بدست آورده اند اطلاعات کسب کنیم، خواهیم توانست که بینش و بصیرت خود را نیز گسترش دهیم. می دانید که برخی افراد با داشتن درک سطحی از زندگی احساس رضایت دارند، اما از میان افرادی که می شناسید آنانی که کاری عمیق برای کسب بینش درست انجام می دهند، حتماً برای شما با ارزش تر از طلا هستند.

فصل یازدهم

در پی حکمت

«تا زمانی که فروتن و تعلیم پذیر نگرديم و در مقابل قدوسیت و حاکمیت خداوند با ترس نایستیم، به ناچیز بودن خود پی نبرده و به افکار خود بی اعتماد نشویم و نخواهیم که ملاک‌های ذهن مان تغییر یابد، حکمت آسمانی بر ما نازل نخواهد شد.»

- جی ای پکر؛ الهی دان

در مکانی خارج از شهر ساخته شده توسط داود پادشاه، هفت مایل دورتر از شهر اصلی بر روی مکان بلندی در جبعون که مکانی اولیه برای پرستش اسرائیل بود، خیمه‌ای بنا شده بود، که سمبل خیمه حضور خدا همانند زمان موسی بود. بالاخره پادشاهی قدرتمندی تأسیس شده و آماده بود که در آن جا به نسل بعدی داود واگذار شود. تمامی فرماندهان سپاه و مقامات حکومتی و سایر رهبران اسرائیل گرد هم آمده و در آن جا حضور داشتند.

در میانه‌ی شب خداوند بر سلیمان ظاهر شده به وی گفت: «هر آنچه که می‌خواهی طلب نما که به تو بدهم.» این پیشنهاد آنقدر خوب بود که به نظر غیر واقعی می‌آمد. "هر چیزی؟!"

درخواست یک رهبری که تازه بر سر کار آمده بود، چه می‌توانست باشد تا بتواند مسئولیت جدیدی که بر دوش‌های او گذاشته شده است را بهتر انجام دهد. گنجی عظیم؟ بزرگترین ارتش جهان؟ پذیرش توسط پادشاهان کشورهای اطراف؟ اما سلیمان چیز متفاوتی در خواست نمود: «به من حکمت و معرفت ببخش تا بتوانم این مردم را اداره کنم، زیرا کیست که بتواند این قوم عظیم تو را، اداره کند؟» در این کلمات آشتگی و نیاز را می‌توان به

خوبی درک کرد. سلیمان با تاریخ اسرائیل آشنا بود. وی می دانست که رهبری صدها هزار نفر، نه تنها به عنوان کشوری موفق و پایدار بلکه به عنوان قوم خدا کاری غیر ممکن است. رهبری خود کاری دشواری است. رهبری روحانی مسئله را بسیار پیچیده تر می کند.

بقیه داستان را می دانید. خدا این درخواست سلیمان را اجابت نمود. برای این که وی ثروت، مقام و زندگی طولانی یا کشته شدن دشمنان خود را درخواست نکرد، او حکمت و معرفت را دریافت کرد و در پی آن پیروزی های مادی زیادی نیز حاصل شد. داستان های بسیاری وجود دارد که در آن قهرمان از استاد خود برای نبردهایی که پیش رو دارد حکمت لازم را کسب می کند. در کلام خداوند، خدا جای استاد پیر را می گیرد. حکمت از استاد کسب نمی شود بلکه از خالق. مانند سلیمان که حکمتش هدیه ای الهی بود. یوسف حکمت را از خداوند دریافت نمود و نه از فرعون. داستان دانیال نیز همین است. پولس که به تازگی به مسیح ایمان آورده بود، وارد یک دوره طولانی چند ساله شد. به جهت آماده شدن، به عربستان رفت تا بتواند آموزش و مکاشفه ای از جانب خداوند داشته باشد.

اطلاعات را می توان در کتابها پیدا کرد اما حکمت چیز بزرگتری است که قادر به سخن گفتن است:

«آیا حکمت ندا نمی کند، و فطانت آواز خود را بلند نمی نماید؟ به سر مکان های بلند به کناره راه، در میان طریق ها می ایستد به جانب دروازه ها به دهنه شهر، نزد مدخل دروازه را صدا می زند. که شما را ای مردان می خواند و آواز من به بنی آدم است. ای جاهلان زیرکی را بفهمید وای احمقان عقل را درک ننمایید. بشنوید زیرا که به امور عالیه تکلم می نمایم و گشادن لب هایم استقامت است. دهانم به راستی تنطق می کند و لب هایم شرارت را مکروه

می‌دارد. تأدیب مرا قبول کنید و نه نقره را، معرفت را بیشتر از طلای خالص زیرا که حکمت از لعل‌ها بهتر است و جمیع نفایس را با او برابری نتوان کرد.»

بر اساس کتاب امثال حکمت نکته‌ای حیاتی است و داشتن و نداشتن آن مسئله مرگ و زندگی است. متضاد حکمت جهالت است. اگر به تصمیم‌های اشتباه رهبران مختلف نگاهی بیاندازیم شاهد می‌بینیم که بسیاری از این تصمیمات اشتباه در پی یک فکر ابلهانه گرفته شده‌اند. در امثال 18 : 4 چنین آمده است: «آب عمیق است سخنان دهان آدمی، نهر جوشان است چشمه‌ی حکمت.»

حکمت از جنسی نادیدنی است، پایدار و فراوان و جاری. مثل آبی گوارا که از منبع پایان‌ناپذیر جاری می‌شود. اگر تأثیرگذاری روحانی معنای خاص دیگری داشته باشد آن معنا جاری شدن نیکویی و بینشی است که از حکمت حاصل می‌شود. حکمت از جانب خداوند به سوی ما نازل می‌شود و سپس می‌تواند و باید که به سوی افرادی که ما بر آنان تأثیرگذاری داریم جاری شود.

این تأثیرگذاری بر ما از مکانی مخفی عطا می‌شود. «بلکه حکمت خدا را بیان می‌کنیم که در رازی نهان بود و خدا آن را پیش از آغاز زمان، برای جلال ما مقرر فرمود.» (اول قرن‌تینان 2 : 7)

حکمت در مرکز تأثیرگذاری روحانی قرار دارد.

برخی رهبران واقعاً در قسمت مدیریت و برخی در آموزش و برخی دیگر در تفکر استراتژیک استعداد خاصی دارند. اما خصوصیتی که باید در تأثیرگذاری روحانی در هر شخص وجود داشته باشد، رشد در حکمت است.

زمانی که پولس رسول به یونان رفت او وارد فرهنگی شد که در آن حکمت ارزش بالایی داشت. فلسفه یا دوست داشتن حکمت اساس تفکر جامعه‌ی یونانی بود. اما پولس به ایمانداران قرن‌تین نامه نوشت و چنین گفت: «و من برادران چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شما را به سر خدا اعلام نمودم.» پولس رسول شخص باهوش و تحصیل کرده‌ای بود او می‌توانست از فلسفه استفاده کند، اما روش دیگری را برگزید: «زیرا عزیمت نکردم چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسای مسیح و او را مصلوب.»

پیغام او عمل نجات‌بخش و حقیقتی بود که توسط مسیح در تاریخ به وقوع پیوسته بود. حکمت ازلی خداوند در مسیح ظاهر شده و توسط روح خداوند بر بنی بشر ریخته بود. پدر پسر و روح‌القدس حکمتی را برای ما آوردند که سری مخفی بود که در تضادی کامل با حکمت این جهان است. «اما در عین حال، ما در میان بالغان به بیان حکمت می‌پردازیم، اما نه حکمتی که متعلق به عصر حاضر یا حکمرانان این عصر باشد که محکوم به زوالند.» (اول قرن‌تین 2: 6) و پولس می‌گوید که کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوت.

زمانی که خداوند از ما به عنوان ابزاری برای تأثیر گذاری در زندگی‌های دیگران استفاده می‌کند در می‌یابیم که چقدر تمامی اصول و ابزارهای رهبری بر زمین برای انجام این کار، ناقص هستند. آن‌ها ابزارها و اصول بی‌ارزشی نیستند، اما کافی هم نیستند. ما با هر چالشی که در زمان رهبری با آن روبرو می‌شویم به دنبال نتیجه‌ای هستیم که خدا می‌خواهد. پس در می‌یابیم که بدون مکاشفه خداوند آگاهی ما چقدر ناقص است. حکمت عالی که توسط رهبران محترم باعث بدست آمدن نتایج عالی می‌شود را ارج می‌نهیم. آنانی که برای خواندن گزارش‌ها یا پرکردن برگه‌های حساب به دنبال نتیجه بودند

مخاطب سخنان من نیستند، بلکه آنانی که کار ابدی و پایداری را انجام دادند.

حکمت از آسمان

یعقوب در رساله‌ی خود بر حکمت از بالا تأکید می‌کند و آن را در تضاد با حکمت زمینی قرار می‌دهد. حکمتی که آن چنان گمراه شده که به خواسته‌های نفسانی شیطانی و دنیوی می‌انجامد. (یعقوب 3: 15)

پس در یک جمله، توصیف یعقوب به هفت صفت جامعی اشاره می‌کند که از منبعی فراتر و متعال‌تر از ما نازل می‌شود. این خصوصیات همچنین می‌توانند صفات شخصی باشند که مشتاق است، تأثیرگذاری خود را بر بنیاد حکمت بنا کند. این خصوصیات خلاصه و قدرتمند هستند. "لکن آن حکمت که از بالاست اول طاهر است بعد صلح آمیز و ملایم و نصیحت‌پذیر و پر از رحمت و میوه‌های نیکوی و بی‌تردد و بی‌ریا." (یعقوب 3: 17) همچنین کتاب امثال نیز در عهد عتیق همانند کتاب یعقوب به قواعد زندگی بر اساس حکمت الهی اشاره می‌کند که این قواعد صرفاً تئوری نبوده و بر اساس دانش و علائم مبهم بنا نشده است، بلکه این‌ها اصولی کاملاً عملی هستند و اساس تأثیرگذاری روحانی را شکل می‌دهند.

یعقوب در 3: 17 چنین آغاز می‌کند آن حکمت که از بالا است طاهر است. آنانی که به نظر ما دارای حکمتی خارق‌العاده هستند اغلب افرادی هستند که از انگیزه‌های پیچیده آزاد هستند و در پی خواسته‌های شخصی نبوده و اخلاقی مهربان و پایداری دارند. این معنای خالص بودن است. این صفت است که آن‌ها را تبدیل به مجرای برای جاری شدن حکمت آسمانی می‌کند. آن‌ها مسائل را در خود پیچیده نمی‌کنند. آن‌ها در چشمان شما نگاه

کرده و خود واقعی شما را می بینند نه آن کسی که آن ها می خواهند شما باشید. (نکته‌ی کاربردی: رهبری که خالص است دارای شفافیت اخلاقی و رفتاری است.)

سپس در یعقوب 3: 17 وی می گوید که حکمت روحانی صلح آمیز است. افراد حکیم مشتاق مصالحه هستند و به آن ایمان داشته و برای ایجاد آن انگیزه‌ی لازم را دارند. آن ها می دانند زمانی که فردی با خدا مصالحه می کند، چه اتفاقی می افتد. آن ها تمام تلاش خود را به کار می گیرند تا افراد را با یکدیگر آشتی دهند و در میان آن ها بخشش و شکیبایی را گسترش دهند. حکمت این افراد آنان را از آرامش ظاهری دور می کند زیرا آن ها می دانند که آنچه ارزش جستجو را دارد آرامشی است که از فهم و درک ما بالاتر است. (نکته کاربردی: رهبری که دوست دار صلح بوده و افراد را با یکدیگر آشتی دهد، آن ها را از هم جدا و علیه هم بر نمی انگیزد.)

نکته‌ی بعدی این که حکمت از بالا ملایم (معتدل) است. این صفت چیزی فراتر از ادب است. این یکی دیگر از صفات اصلی خداوند در عهد عتیق است. پادشاهی که هم از قوم مراقبت می کند و هم بر آن ها حکومت می کند. (نکته کاربردی: رهبری که ملایم است همواره مراقب انسان ها است مانند خود خداوند.)

حکمت همچنین نصیحت پذیر است. این صفت یک نقطه‌ی ضعف نیست. بلکه اشتیاق برای به بار آوردن محصول است. نگرشی که در آن فرد رهبر تعلیم پذیر است، روحیه همکاری داشته که در تقابل با اعتماد به نفس کاذب و لجبازی قرار دارد. (نکته‌ی کاربردی: رهبری که نصیحت پذیر است همواره در حال رشد است برای این که برای آموختن و تغییر، اشتیاق دارد.) "پر از رحمت و میوه‌های نیکو" توصیف بعدی است که در یعقوب 3:

17 آمده است. حکمت جدای از رحمت نیست و مردم را به سوی عمل

نمودن تشویق می‌کند. اما نه هر عملی. حکمت به ما دیدی برای مشاهده نیازهای انسانی می‌دهد تا به آنانی که در نیازند از روی رحمت کمک کنیم. (نکته‌ی کاربردی: رهبر که پر از رحمت و میوه‌های نیکو باشد، هدیه‌ای است برای بشریت.)

حکمتی که از خداوند است بی‌تردد است. در دنیایی که امکانات، مقام و ارتباطات روشی است برای ترقی بسیاری از مردم، حکمت این بازی‌ها را رد کرده و جانبداری از افراد خاص را محکوم می‌کند. اخلاق فروتنانه حکمت دلیلی است برای بی‌تردد بودن آن (نکته‌ی کاربردی: رهبری که بی‌تردد است همه‌ی افراد را آن طوری که هستند یعنی بدون تبعیض می‌پذیرد). و در آخر حکمت از بالا بی‌ریا است که به معنای عاری از دورویی است. کلمه دورویی به معنای وانمود کردن است. امروزه برنامه‌های بسیاری برای تاثیر و بازیگری وجود دارند. برنامه‌های غیر واقعی و دو بعدی در تلویزیون. کلمات و تصاویری که در شبکه‌های اجتماعی هستند و نقاب‌هایی که برای افراد در کتاب‌های مختلف وجود دارند، سن‌های آماده‌ای هستند برای بازیگری افراد و نقشی که این افراد بازی می‌کنند که می‌تواند خالصانه و واقعی باشد، یا کاملاً دروغین. (نکته‌ی کاربردی: رهبری که بی‌ریا است به طور آشکار صادق بوده و قادر است که اعتمادسازی کند و به اهداف بالاتری دست پیدا کند.)

پس بالاخره حکمت چیست؟ برخی اوقات هدیه‌ای خاص از سوی خداوند، گاهی مهارتی است شخصی، که در طول گذر زمان پرورش یافته است. حکمت، بینشی عمیق به جوهره واقعی مسائل است، که ارزش اخلاقی آن‌ها را می‌سنجد و گاهی کمالی است که بر اساس آن بینش کسب شده، فرد را به عمل تشویق می‌کند. حکمت چیزی متفاوت با علم نیست اما چیزی

فرا تر از علم است. مثل فرقی است که بین این دو مطلب وجود دارد، که شما درباره همسران چیزهایی می‌دانید و این که شما همسران را می‌شناسید. زمانی که رهبران برای کسب حکمت تلاش می‌کنند، در پی آنند که تصمیمات آنان نه فقط از لحاظ آماری دارای بازدهی باشد، بلکه از لحاظ اخلاقی نیز دارای نکاتی مثبت باشد. آن‌ها در صدد حل مشکلاتی هستند که دیگران از تلاش برای حل‌شان دست کشیدند. آن‌ها از قرار گرفتن در شرایط لاینحل هراسی ندارند، زیرا بر این باورند که بالاخره باید یک نفر شروع به گشودن گره‌های کوری بکند که دیگران به آن‌ها خیره شده‌اند. رهبران حکیم، طبیعتاً اعتماد دیگران را جلب می‌کنند، برای این که هر کار آن‌ها سرشار از حکمت است. در این افراد خودپسندی جایی ندارد زیرا که از درون تکبر را رد می‌کنند. آنقدر شجاع هستند که به خاطر لحظاتی که از روی حماقت تصمیماتی گرفته‌اند و با آن‌ها برخوردی شده راضی هستند. چون تنها احمق‌ها هستند که هرگز احساس احمق بودن نکرده‌اند.

یک رهبر حکیم

یوجین پترسن؛ یکی از محبوب‌ترین رهبران مسیحی در عصر حاضر است. نوشته‌های او که شامل ترجمه‌ی کتاب مقدس THE MESSAGE است میلیون‌ها نفر را تحت تأثیر خود قرار داده است. او همچنان از بودن بر روی صحنه‌ها پرهیز می‌کند. کمتر در کنفرانس‌ها سخنرانی می‌کند، بیشتر زندگی واقعی را ترجیح می‌دهد و علاقمند است که با افراد معدودی که در یک اتاق نشسته‌اند مسائل را رو در رو حل کند. او برای بیست و نه سال شبان یک کلیسا بوده و سعی داشته که کارهای اصلی شبانی را انجام دهد دعا کند، کلام را تعلیم دهد و بیماران را عیادت کند. فراز و نشیب‌های بسیاری را در

خدمت خود تجربه نموده است. زمانی که وی نتوانست خواسته‌های سازمان را با وظایف بنیادی روحانی خود و خانواده خود هماهنگ سازد، استعفاي خود را تسلیم کلیسا کرد. این کار وی رویکرد عمیق‌تری برای خدمت در او ایجاد نمود. آن کلیسا یک کلیسای پرزبتری بود در صورتی که وی در کلیسای کوچک پنطیکاستی در مونتانا در روستایی دور افتاده بزرگ شده بود و حقایق کتاب مقدس را آن جا آموخته بود.

در همان زمان بود که وی تبدیل به دانشجوی جدی کتاب مقدس شد. وی علاقه زیادی به طبیعت بکر خارج از مونتانا داشت. او در تمام زندگی خود، ترس آمیخته با احترامی نسبت به خالق این همه زیبایی داشت، زیرا که او در مورد خلقت و طبیعت آفریده شده، توسط خداوند آگاهی‌های بسیاری داشت. نگاهی که وی به تولد کودک و بیماری‌ها، کار و استراحت داشت، ناشی از حکمتی بود که او از طریق توجه به مسائل مختلف در زندگی کسب کرده بود. پترسون تاکید داشت که ما باید با زندگی افراد مختلف از نزدیک در ارتباط باشیم. باید بانک‌دار و کشاورز، دانشمند و دانش‌آموز، بازنشسته و غیره را از نزدیک بشناسیم و برای آنکه آن‌ها مراجعان ما هستند به آن‌ها خدمت نکنیم بلکه برای این که آنان خلقت خداوند هستند.

او کتاب مقدس را به زبان‌های عبری و یونانی آموخت و در امر آموزش سه نفر در روزهای یکشنبه کوشا و قانع بود و توانست که عهدعتیق و عهدجدید را منظم و مرتب ترجمه نماید. دیدگاهی جدی نسبت به کلام خدا داشت. وی بر اصول الهیاتی که مردم از قبل با آن‌ها آشنا بوده تاکید نداشت، بلکه در نوشته‌هایش سعی در ایجاد ارتباطی زنده و پویا با خواننده داشت.

او حقایق را به وضوح می‌دید. خود را مقید به اصولی می‌دانست که در کلام خداوند وجود داشت و تاکیدش بر راه صلیب بود. راه و راستی و حیات. می‌دانید که عیسی مسیح خود را این چنین توصیف نمود (یوحنا 14 : 6) اما

پترسون بر این عقیده بود که هیچ کس قادر نیست حقیقت و حیات را حفظ کند اگر خود را در راه مسیح قرار ندهد. مرکز انگیزه‌های پترسون به طور آشکارا خود خداوند بود. این صفت او را برای دیگران تبدیل به یک الگو کرده بود. تعریف وی از خدمت این بود که ما باید از حال خود آگاهی کامل داشته باشیم و بدانیم خداوند در حال حاضر در حال انجام چه کاری در زندگی مان است. بدانیم که افراد در حال حاضر در حال انجام چه کاری هستند و چه ارتباط بالقوه‌ای در میان آن‌ها وجود دارد.

وی در تمامی عمر خود در حال آموختن بود و بوسیله ابزارهای گوناگون می‌شنید که خداوند در حال سخن گفتن درباره چه چیزی است. معلمان روحانی خود را با دقت انتخاب می‌کرد. اکثر آن‌ها در قرن پیش از او می‌زیستند. در کلام خداوند ریشه دوانیده بود و در نتیجه خدمت او میلیون‌ها نفر در پی یافتن حکمت کوشیدند و پس از او نیز این جریان همچنان ادامه پیدا کرد.

حکمت در عصر حاضر

امروزه در مقابل رهبری که بر اساس حکمت عمل می‌کند، مشکلات بزرگی وجود دارند. در زمانی که اکثر ما به دنبال دست آوردهای سریع و پر سر و صدایی هستیم حکمت برای ما موضوع مهمی بشمار نمی‌آید. حکمت کلمه جذابی نیست اما کلمات اشتیاق و رویا بسیار جذابند، لیکن اشتیاق بدون حکمت باعث از بین رفتن مردم می‌شود و شعله اشتیاق آنان را خاموش می‌گردانند و رویای بدون حکمت، ما را به سوی اهدافی غیر واقعی و انتزاعی می‌برد و مردم را نیز به بیراهه می‌کشاند. در واقع حکمت، نیروی است که پشت قاطعانه‌ترین اقدامات و قوی‌ترین تعهدات وجود دارد و باید تبدیل به

اصلی در امر رهبری روحانی گردد. حکمت به هیچ وجه چیز ساده و پیش-پاافتاده‌ای نیست.

متأسفانه کنایه‌ای برای حکمت وجود دارد که چنین است: "جغدی که در بالای درختی لانه کرده، بی حرکت مرموز و منزوی!" این تصویر بسیار ضعیفی از حکمت است. بهتر است برای درک حکمت عقابی را در نظر بگیریم که از ارتفاع بسیار بالا قادر است جزئیات را بر روی زمین مشاهده نماید که در یک چشم به هم زدن آماده عکس‌العملی سریع است. حکمت با یافتن پاسخ‌ها همراه است اما پس از آن ما باید بتوانیم بر اساس آن پاسخ، عکس‌العملی نشان دهیم این نیز بخشی از حکمت است.

چگونه می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که تأثیرگذاری ما ریشه در حکمت دارد؟

اولاً؛ باید مشتاق حکمت باشیم. خداوند به سلیمان فرمود که هر چیزی به او خواهد داد اما به جای قدرت و موفقیت، سلیمان مشتاق کسب حکمت بود، تا بتواند مردم را به خوبی رهبری کند. این چیزی بود که سلیمان واقعاً می‌خواست. باید از خود پرسیم، ملاک ارزش‌گذاری و اشتیاق ما چیست؟ آیا فقط به خاطر آن است که مشتاقانه به دنبال کسب این مهارت روحانی هستیم تا بتوانیم با آن به خوبی رهبری کنیم یا به این خاطر است که صرفاً بعد از یافتن حکمت، آن را تحسین کنیم؟

دوم؛ آنکه باید حکمت را بطلبیم. این چیز ساده‌ای است اما وقتی یعقوب گفت: اگر هر کدام از شما فاقد حکمت است باید آن را از خداوند طلب کند. در واقع او به ما می‌گوید که باید همواره حکمت را طلب کنیم. باهوش‌ترین والدین، معلمان، مدیران، صاحبان مشاغل، کارمندان پزشکی، شبانان و میسیونرها بر این باورند، که در زندگی گاهی به نقطه‌ای می‌رسند که بهره‌ی هوشی آن‌ها نمی‌تواند آن‌ها را از آن مخمصه برهاند. حکمت نباید امتیازی

باشد که گهگاهی در کارهای ما خود را نشان دهد، بلکه باید در مرکز همه تصمیم‌گیری‌های ما در رهبری قرار داشته باشد. ما در تصمیم‌گیری‌های بزرگ و کوچک‌مان و برای یافتن حکمت، باید جهالت خود را کنار بگذاریم. طلبیدن حکمت در زندگی دعایی ما به عنوان یک رهبر شکل جدیدی می‌دهد. اگر تنها برای کسب نتیجه دعا می‌کنیم، در واقع سعی می‌کنیم، بهترین راهی که خداوند برای ما در نظر گرفته است را میان‌بر برویم تا به بهترین نتایج دلخواه برسیم. به ما گفته شده که باید برای کسب حکمت دعا کنیم زیرا خداوند می‌خواهد ذهن و قلب ما را برای بدست آوردن نتایج مورد نظر خود بکار گیرد و پس از آن برای خدمت بعدی، آموزش جدیدی ببینیم. دعای کلاسیک یک رهبر روحانی باید این باشد که: "خداوند! به من حکمت عطا فرما."

سوم؛ این که باید در پی حکمت باشیم. مطالعه و تأمل عمیق در کتاب مقدس گزینه‌ای است که توسط آن می‌توانیم تحت تأثیر مستقیم حکمت قرار بگیریم. در مطالعه سطحی عکس این واقعه اتفاق می‌افتد. حقایق کتاب مقدس که به صورت ناقص در زندگی به کار برده می‌شوند تنها ظاهری از روحانیت را در ما ایجاد می‌کنند که نمایی بیش نیست. اختصاص زمان کافی برای مطالعه و آموختن کتاب مقدس یکی از بهترین محبت‌هایی است که می‌توانیم در حق افرادی که بر آن‌ها تأثیرگذاری داریم انجام دهیم. هر رهبر باید حداقل سالی یک بار کتاب امثال و یعقوب را مطالعه کند. همچنین باید در پی حکمتی باشیم، که دیگر ایمان داران نیز کسب کرده‌اند و باید آن‌ها را در اختیار شما نیز قرار دهند. روح القدس بینشی روحانی را بر بسیاری از افرادی که با آن‌ها سر و کار داریم می‌ریزد و فرمان کتاب مقدس این است که ما باید از یکدیگر تعلیم بگیریم.

کسب حکمت نیازمند صرف زمان است. ارتباط دیگران نیز نیاز به صرف انرژی دارد. اما هیچ جایگزینی برای حکمت وجود نداشته و هیچ راه میان‌بری برای دستیابی به آن نیست.

فصل دوازدهم

دریافت قوت

«تقریباً هر کسی می تواند در مقابل فلاکت و بدبختی تاب بیاورد، اما اگر می خواهید مردی را بیازمائید به او قدرت ببخشید.»
- آبراهام لینکلن، رئیس جمهور آمریکا

قدرت، اقتدار و حقیقت کلمات خطرناکی هستند که در قرن معاصر وجود دارند، چون بی شک کم نیستند افرادی که در زمان حال، به نام مذهب از دیگران سواستفاده می کنند. مسیحیان بسیاری که قصد و نیت خوبی دارند نیز همواره در مورد خطرناک بودن قدرت، اقتدار و حقیقت هشدار داده اند. برخی ایمان داران بر این باورند که مسیحیان باید رویکردی منفعلانه در تأثیرگذاری داشته باشند، زیرا باور دارند که افراد به محض گرفتن قدرت در دست های شان بسیار مستعد هستند که منحرف گردند.

اگر چه قدرت، مقام و اقتدار و حقیقت می توانند بسیار خطرناک باشند اما، در تار و پود داستان های کتاب مقدس تنیده شده اند و توسط این صفات است که وظیفه تأثیرگذاری بر دوش ما گذاشته شده است و ما بر دیگران باید با مراقبت بیشتری تأثیر بگذاریم. زمانی که رهبری می کنیم در واقع ما قدرت را به کار گرفته ایم و در رهبری روحانی این قدرت منعکس کننده ی قدرت خداوند، از طریق ما است. زیرا هر قدرت دیگری که در ما وجود داشته باشد در مقایسه با قدرت آن بسیار ناچیز است. زمانی که رهبری می کنیم از اقتدار خود استفاده می کنیم. اما تفاوتی که بین رهبری روحانی برای تبدیل افراد و رهبری غیر روحانی وجود دارد این است که در رهبری روحانی، ما به مردم کمک می کنیم که اقتدار خداوند را در زندگی خود بشناسند در حالی

که در رهبری غیر روحانی، ما تنها اقتدار خود را بر آن‌ها اعمال می‌کنیم. زمانی که رهبری می‌کنیم، ما حقیقت را اعلام می‌کنیم. اگر چه در ایمان مسیحی حقیقت تنها یک ابزار نیست، بلکه ما باید تعریف صحیح حقیقت را به افراد بگوئیم، نه با تحمیل. نیروهای موجود در رهبری، در پیوند الهی و انسانی حاصل می‌شوند. عنوان‌هایی که در سه فصل بعدی وجود دارند، تعیین کننده موفقیت یا شکست یک رهبری هستند. آن‌ها مکان‌هایی هستند که رهبری الهی و رهبری انسانی با یکدیگر پیوند می‌یابند. می‌دانیم که این عناوین موضوعات مهمی هستند که در کلام نیز به آن‌ها اشاره شده است. آیا داشتن قدرت و اقتدار روحانی ما را محافظت می‌کند یا ما را در مقابل ریسک خطرناکی قرار می‌دهد؟ هر دو جنبه این قضیه می‌تواند اتفاق بیافتد. زمانی که شخصی به این باور می‌رسد که رهبری روحانی او بر اساس قدرت اقتدار و حقیقت است، این باور می‌تواند اشتباهات انسانی را در آن رهبری چند برابر کند و در همان زمان پوششی باشد برای پنهان نمودن سوء- استفاده‌های شخصی در این نوع از رهبری. در مبحث قدرت، میزان خطری که برای یک رهبر در زمان به کارگیری قدرت و مرجعیت شخص وجود دارد چند برابر می‌شود. زمانی که آن رهبر گروهی از مردم را متقاعد می‌کند که قدرت و کنترل او از آسمان است، یعنی زمانی که سخن از اقتدار به میان می‌آید، همه ما به یاد می‌آوریم که چه حد سوء استفاده در مورد این چیز از سوی رهبران انجام شده تا حدی که آن‌ها به صورت مستقیم و غیر مستقیم اشاره کرده‌اند زمانی که آن‌ها صحبت می‌کنند در واقع خدا سخن گفته است و سپس نوبت به حقیقت می‌رسد. رهبران زمانی توانسته‌اند از حقیقت سوء- استفاده کنند که مردم را متقاعد نموده‌اند دارای دانشی سری هستند و از این طریق آنان را کنترل کرده‌اند که درک رمزگونه آن‌ها از مسائل به پیروان‌شان جایگاهی خاص داده و آنان عضوی از یک جامعه به خصوصی شده‌اند.

اما ما به عنوان رهبران، ایمان داریم که بهترین نوع اطاعت و پیروی از دعوت رهبری مان زمانی صورت می‌گیرد که اجازه می‌دهیم خداوند از طریق ما رهبری کند. در این زمان است که خود را با دیگران مقایسه نمی‌کنیم. اگر چه در تمام عمرمان با این چالش روبرو خواهیم بود، که باید با میل طبیعی مان برای مطرح نمودن خود در رهبری، بجنگیم. پیوند الهی-انسانی که در وجود شائول طرسوسی فریسی رخ داد باعث شد که او تبدیل به پولس رسول شود و این اعتراف را داشته باشد که عدالت شخصی وی چیزی جز فضله نیست. (فیلیپیان 3: 8) به عنوان یک فریسی وی دارای سنتی بود که فریسیان در آن ادعای برتری در کسب معرفت از حقایق آسمانی، را داشتند. ادعایی که همراه خود اقتدار و قدرت نیز می‌آورد. اما تبدیل وی باعث شد که از حقیقت و اقتدار و قدرت خود دست کشیده تا بتواند آن‌ها را به عنوان ابزاری صحیح در تأثیرگذاری از خداوند باز پس گیرد. این کار به او اجازه داد که محدودیت‌های قدرت خود را بشناسد. «اما مرا گفت: فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد. پس با شادی هر چه بیشتر به ضعف‌هایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من ساکن شود.» (دوم قرنتیان 12: 9) خطری که در مورد پیوند ما با خداوند وجود دارد این است که شروع به سخن گفتن در مورد آن بکنیم و مدعی شویم که ما مجرای انتقال قدرت اقتدار و حقیقت خداوند هستیم، اما در عمل به عنوان رهبری که ضعیف است و تنها به خود فکر می‌کند رفتار کنیم. اما زمانی که واقعاً قدرت و اقتدار و حقیقت خداوند از طریق ما جاری می‌شود، تأثیرگذاری رهبری ما عمیق و پایدار خواهد بود و دیگر چه کاری وجود دارد، که ما بخواهیم انجام دهیم؟

قدرتِ قدرت

جی، آر، آرتولیکن؛ در فیلم خود از یک وسیله‌ی کوچک و یک شخصیت کوچک استفاده می‌کند. یک انگشتر و یک موجود ظریف که به هابیت معروف است. این دو چیز تم اصلی افسانه حماسی ارباب حلقه‌هاست، که روایتی از جنگ میان دو ملکوت مختلف است. این داستانی طولانی از جنگ‌های پیچیده و متعددی است که فساد و رهایی را روایت می‌کند و داستانی است درباره‌ی استفاده و سوءاستفاده‌ی از قدرت. داستان مربوط به یک سری حلقه‌های جادویی می‌گردد که از دوران باستان باقی مانده‌اند که افراد با بدست آوردن این حلقه‌ها قدرتی ماورالطبیعی کسب می‌کنند و عده‌ای برای بدست آوردن این حلقه‌ها با هم می‌جنگند. پس آنچه می‌بینیم قدرت است و نیرویی که با تصاحب آن اتفاق می‌افتاد. هر کسی که با یکی از این حلقه‌ها تماس پیدا می‌کرد، آن فرد به سوی فساد و انحراف می‌رفت. سیر داستان این چنین ادامه می‌یابد که عده‌ای بر سر بدست آوردن حلقه‌ها رقابت می‌کنند و شخصیتی ساده نیز در داستان وجود دارد که بر حسب اتفاق قدرت خیره کننده‌ی این حلقه‌ها را کشف می‌کند. برخی از شخصیت‌های قدرتمند و نیکوی داستان در مقابل وسوسه تصاحب این حلقه‌ها مقاومت می‌کنند. گراندالف؛ شخصی حکیم در این داستان است که به هابیتی که می‌خواهد از این حلقه‌ها محافظت کند چنین می‌گوید: "فرودو مرا وسوسه نکن! من جرات ندارم آن انگشتر را بردارم. حتی برای این که از آن مراقبت کنم هم نمی‌خواهم به آن نزدیک شوم می‌فهمی فرودو! یعنی من این حلقه را برای مقاصد نیکو بکار خواهم برد اما باز هم ممکن است از طریق من قدرت را به دست گرفته و فاجعه به بار آورد.

وقتی که هابیت آن حلقه را به گلادریل زیبا پیشنهاد می‌کند او نیز این پیشنهاد را رد کرده و چنین پیش‌گویی می‌کند: "ملکه‌ای خواهید داشت به زیبایی و ترسناکی طلوع آفتاب، خبیث مانند دریا و قوی مانند بنیادهای زمین همه به شدت او را دوست خواهند داشت."

داستان قدرت همچنان ادامه می‌یابد: "قدرت فساد به بار می‌آورد و قدرت مطلق! تباهی مطلق!" (لورد آکتون سال 1887)

قدرت مبحثی بسیار پیچیده در زندگی ما است. به خصوص برای رهبران. زیرا تأثیرگذاری (یا ابزاری در دستان خداوند بودن برای تأثیرگذاری) به این معنا است که ما تا حدی از قدرت در کارمان، استفاده می‌کنیم. رهبری بدون قانون تنها به قدرت می‌اندیشد. کسب آن، حفظ آن و استفاده از آن. از سویی دیگر رهبری روحانی به معنای برگزیدن مقامی فاقد هر گونه قدرت است تا بتوانیم قدرت خداوند را دریافت نموده و به دیگران منتقل کنیم.

در چند دهه گذشته دنیا بسیار تغییر کرده است. بدان معنا که در گذشته قدرت در انحصار سازمان‌های متشکل از افراد نخبه‌ای قرار داشت که قادر بودند منابع را کنترل کنند. بدان معنا که در گذشته باید یک ارتش در اختیار می‌بود تا امکان یک انفجار بزرگ در ارتش دشمن فراهم می‌شد. اما امروزه یک فرد افراطی که در جلیقه خود مواد منفجره زیادی دارد می‌تواند خود را در یک کشور دیگر منفجر کرده و عملیات تروریستی انجام دهد. در گذشته اخبار و تفسیر آن‌ها و اطلاعات توسط روزنامه‌ها و چند ایستگاه تلویزیونی کنترل می‌شد، اما امروزه صدها کانال کابلی وجود دارد و هر وبلاگ‌نویسی خود می‌تواند پتانسیلی باشد برای تأثیرگذاری بر هزاران نفر.

به این خاطر است که باید از خود بپرسیم آیا کلمه قدرت برای من معنایی مثبت دارد یا منفی؟ کی و کجا قدرت به جهت مقصودی مثبت برای ملکوت خداوند استفاده شده است؟ کجا سوءاستفاده از قدرت و مقام را دیده‌ام؟

کجا دیده‌ام که کلام خداوند قاطعانه و بدون ابهام اعلام شده باشد؟ در چه قسمت‌هایی در مورد قدرتی که به همراه رهبری می‌آید اطمینان داشته‌ام و چه چیزهایی در مورد آن وجود دارد که، مرا نگران می‌سازد؟ هر روزه در موقعیت‌های مختلف می‌توانیم شاهد اعمال قدرت افراد مختلفی باشیم و ببینیم که برخی چگونه با این وسیله باعث ایجاد هرج و مرج می‌گردند.

رهبری جوان در یک سازمان موفق مسیحی، پس از ارتقای درجه و کسب مقام معاونت در سازمانی از دوستان خود پیشی می‌گیرد. کسب این جایگاه برای او غیر منتظره بود و برای رفتن به خانه و دادن این خبر به همسرش بسیار هیجان داشت. اما ناگهان فشاری را به خاطر این برکت تجربه می‌کند. دوستان متعجب او شروع به رفتاری متفاوت با او می‌کنند. برخی از روی حسادت خود را از او دور کرده و گروهی دیگر برای کسب منفعت شروع به تعریف از خودشان و قابلیت‌های‌شان می‌کنند. همه از شرایط ناراحت بودند به غیر از رهبر جوانی که می‌دانست، واکنش وی با این رفتارها اولین آزمون وی در این مسئولیت جدید است.

بزودی متوجه شد که باید از فردی که بیرون از سازمان است، مشورت بگیرد. از سه شخص مختلف که از سال‌ها پیش آن‌ها را می‌شناخت پیشنهادهای خوبی در این مورد دریافت نمود. کار بعدیش این بود که طبق قوانین در نقش و خدمت جدیدش رفتار نماید و این ایمان را داشت که انجام این اصول بهترین روش و درست‌ترین کار است. تصمیم گرفت و هر قدرت و اقتداری که نیاز داشت را اعمال نمود تا بتواند برای انجام خدمتی که بدان خوانده شده بود به درستی عمل کند. اما با آگاهی از این که این جایگاه جدید می‌تواند برای او وسوسه خودنمایی و اظهار اهمیت شخصی فراهم کند، به دو نفر از دوستان نزدیک و قابل اعتماد خود سپرد که در صورت مشاهده چنین علائمی به وی هشدار دهند. نفر دوم در جایگاهی مساوی با

او، به عنوان معاون مدیر قرار داشت. او مدیر اول را به خاطر جوان بودنش قبول نداشت و از ارتقای آن شخص که سال‌های کمتری از او در آن شرکت کار کرده بود ناراحت بود و او را رقیبی برای خود می‌دانست. او احساس می‌کرد که کار درست آن است که مراقب همه مسائل باشد و همواره شرایط را به دقت بررسی کند.

در طول مدت یک ماه از هر فرصتی استفاده می‌کرد که نظرات و تصمیم‌های رهبر جدید را زیر سؤال ببرد. در بودجه‌ای که در اختیار خود داشت تغییراتی ایجاد کرد تا بودجه‌ای که در اختیار رهبر جدید قرار گرفته را محدود کند. هر چیز منفی را که در مورد رهبر جدید می‌شنید برای دیگران بازگو می‌کرد و حتی با گوشه و کنایه خود، شایعاتی را در مورد سابقه خانوادگی آن رهبر پخش می‌کرد.

این بی‌احترامی‌ها باعث فاسد شدن جو شرکت شد. کارمندان احترام متقابل نسبت به یکدیگر را از دست دادند و کم‌کم بازی‌های قدرت بین افراد دیگر نیز خود را نشان داد و تنها در طول یک سال فرهنگ اعتماد، جای خود را به فرهنگ سود شخصی و ترس داد. برای ما کار بسیار سختی است که مانع از قدرت تخریب‌گر قدرت باشیم.

آموزش قدرت در خدمت به مسیح

در عهدجدید دو مفهوم نزدیک به هم وجود دارند: قدرت و اقتدار. قدرت توانایی انجام کاری است و اقتدار حق و اختیار انجام آن کار. ممکن است در گذشته برای رئیسی کار کرده‌اید که جایگاه و اقتدار رهبری را داشت، اما قدرت انجام آن کار را در خود نمی‌دید و یا شاید با افرادی کار کرده‌اید که توانایی اعمال زور و انجام کاری را دارند اما حق انجام آن کار را ندارند. هر

دو سناریو نتیجه‌ای جز ناامیدی و پوچی در بر نخواهد داشت. تأثیرگذاری روحانی، بر اساس توانایی و قدرت فطری است، با هدف خدمت کردن که خداوند آن را به ما عطا کرده است و این بنیاد تأثیرگذاری روحانی است.

آنچه امروز جهان نیازمند آن است، تأثیرگذاری روحانی است، که افراد در آن توسط قدرت و اقتدار خداوند رشد می‌کنند. مسیح از شهری که در آن متولد شده بود و کنیسه‌ای که در آن شهر بود، دیدن می‌کرد. در ابتدای خدمتش به این کنیسه رفته و قسمتی از کتاب اشعای نبی را در آنجا خواند و اعلام نمود که ملکوت خداوند آمده است. در آن زمان چیزی نمانده بود که وی را از دره به پائین بیاندازند. بار دیگر به آن جا رفته و در همان کنیسه به تعلیم پرداخت. اما اینک با آن شهرت که معجزات عظیمی را با قوت در تمام جلیل از خود آشکار ساخته بود، واکنش مردم چه بود؟ «و به شهر خود رفته، در کنیسه به تعلیم مردم پرداخت. مردم در شگفت شده، می‌پرسیدند: این مرد چنین حکمت و قدرت انجام معجزات را از کجا کسب کرده است؟ مگر او پسر آن نجار نیست؟ مگر نام مادرش مریم نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا نیستند؟ مگر همه‌ی خواهرانش در میان ما زندگی نمی‌کنند؟ پس این چیزها را از کجا کسب کرده است؟» (متی 13: 54-56)

اما حتی با وجود همه این چیزها دوباره لغزش خوردند. (متی 13: 57)

قدرت خداوند در اعمال مسیح مردم را مجذوب می‌کرد و از حکمت سخنانش گویی صاعقه‌ای از آسمان بر آن‌ها فرود می‌آمد. مردم هنوز با وی مقابله می‌کردند اما نمی‌توانستند به او بی‌توجهی کنند. مسیح قدرت مستبدانه را رد می‌کرد. بزرگ‌ترین قدرت‌های سیاسی و اجتماعی و نظامی زمان مسیح یعنی قدرت امپراطوری روم نماینده‌ای داشت به نام پنتیوس پیلاتس که به مسیح چنین گفت: «آیا با من سخن نمی‌گویی؟ نمی‌دانی که قدرت دارم تو را مصلوب یا آزاد کنم؟» (یوحنا 19: 10) پاسخی که مسیح به او داد چیزی

نبود که پیلاتس انتظارش را داشت. «هیچ قدرتی بر من نمی‌داشتی اگر از بالا به تو داده نمی‌شد.» (یوحنا 19 : 11) عیسی به دوازده شاگرد خود قدرت را عطا نمود و از این طریق الگوی فکری تأثیرگذاری روحانی را، بنا نمود. پس از مسافرتی که مسیح بسیاری را شفا داده بود شاگردان را گرد هم جمع نمود و به ایشان قوت و قدرت داد تا بر جمیع دیوها و امراض قدرت داشته باشند. (لوقا 9 : 1)

اینجا دیگر مسئله نمایش نبود بلکه مسئله نبرد با شریر مطرح بود. «اینک شما را قدرت می‌بخشم که ماران و عقرب‌ها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رساند.» (لوقا 10 : 19) پطرس یعقوب و یوحنا باید از دیدن این صحنه بسیار هیجان زده می‌شدند اما این تازه پیش در آمد آن قدرتی بود که باید بر آن‌ها نازل می‌شد تا بتوانند بوسیله آن دنیا را تغییر دهند. قبل از صعود مسیح به آسمان به آن‌ها فرمود: «لیکن چون روح القدس بر شما آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.» (اعمال 1: 8)

مسیح از قوتی که به شاگردان عطا کرد یک هدف داشت و آن این بود که آنان شاهدش باشند. این مسائل عالی دارای یک نقطه تلاقی بین رهبری الهی - انسانی است. اعمال قدرتی که توسط پیروان مسیح انجام می‌شد، در آن‌ها هرگز به پایان نرسید بلکه اشاره‌ای است از قدرت بی‌پایان و عظیم خداوند. به سخن دیگر رهبری انسانی مقدمه‌ای است بر آن هدفی که خداوند دارد تا سلامت روحانی انسان و مقام اولیه‌اش را به او باز گرداند. پس زمانی که پطرس مرد مفلوجی را در اعمال باب 3 شفا داد، از آن فرصت استفاده کرد بجهت دادن شهادت. «چون پطرس این را دید، خطاب به جماعت گفت: «ای مردان اسرائیلی، چرا از این امر در شکفتید؟ چرا به ما خیره شده‌اید،

چنانکه گویی به نیرو و تقوای خود، این مرد را شفا داده‌ایم؟» (اعمال 3 : 12)

آموزه‌ی قدرت در نوشته‌های پولس

مسیح مردم را به سوی افق‌های جدیدی از ملکوت خداوند راهنمایی می‌نمود. اولین کار را توسط قدرت خارق‌العاده خداوند انجام داد. پولس رسول اصولی کاملاً جدید از زندگی تشریح می‌کند که بر مبنای درک تازه‌ای بود که او از قدرت خداوند فهمیده بود. توضیحاتی که وی درباره قدرت در ضعف، حکمتی که به جهالت شبیه است و وراثت قدرت انجیل، بسیار انقلابی است. زمانی که رهبران مسیحی اساس رهبری خود را بر این حقایق استوار سازند در پیوندی با خداوند زندگی خواهند کرد و نتیجه کار آن‌ها تأثیرگذاری بیشتری خواهد داشت تا زمانی که به عنوان رهبران معمولی ایفای نقش کنند و همچنین از تأثیرات مضر و منحرف کننده قدرت نیز در امان خواهند ماند.

قدرت خداوند به ما قاطعیت می‌بخشد. «زیرا از انجیل سرافکنده نیستم، چرا که قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد، نخست یهود و سپس یونانی.» (رومیان 1 : 16) انجیل اعلام کار نجات‌بخش خداوند در مسیح است. یک پیغام است و نه صرفاً یک سخن. انجیل قدرت خدا است. مردم را حیرت زده می‌کند. باعث تعجب آن‌ها می‌شود. در این اعلان قدرتی نهفته است، که مغروران را فروتن می‌سازد و فروتنان را بر می‌افرازد و به مردمی که هرگز حق انتخابی نداشته‌اند، قدرت عطا می‌کند. برای پولس مهم نبود که خود را صرفاً یک رهبر بنامد. او خود را پیشرو جنبش بزرگی می‌دانست که تمام دنیا را فرا گرفته و کاملاً از سوی خدا و درباره خدا بود. او شاهد آشکار شدن انقلابی جدید بود که هرگز توسط قدرت و نبوغ انسانی

نمی‌توانست شکل بگیرد. این جنبش بسیار گسترده، الهام‌بخش و نافذتر از آن چیزی بود که کاری انسانی باشد. پولس در دو رساله‌ی خود به کلیسای قرنتس درباره‌ی این قدرت بیشتر سخن می‌گوید و این به خاطر آن بود که شهر قرنتس پایتخت فرهنگ یونان بود. با تمام جلال و پستی‌هایش. برای همین پولس می‌دانست که باید این انقلاب را با خدمت خود به آن جا منتقل سازد. «زیرا پیام صلیب برای آنان که هلاک می‌شوند جهالت است، اما برای ما که نجات می‌یابیم قدرت خداست.» (اول قرنتیان 1: 18)

کجاست آن کسی که بخواهد قدرت خداوند را کشف کند؟ پولس صراحتاً بیان می‌کند. پیغام و خبرخوش این است که قربانی مسیح بر صلیب راه را برای مردم و ارتباط دوباره با خالق‌شان باز می‌کند. پس مسیح قدرت خدا و حکمت خداست. (اول قرنتیان 1: 24) وقتی که ما این اعلان را می‌کنیم این تنها یک سخن نیست. «زیرا ملکوت خدا به زبان نیست بلکه در قوت است.» (اول قرنتیان 4: 20) پولس به ایمان‌داران قرنتس یادآوری می‌کند زمانی که پیغام را برای آنان آورد از تکنیک‌های سخنوری استفاده نکرد. (امروزه این نوع سخنرانی را بازاریابی ماهرانه یا ارتباطات تأثیرگذار می‌نامیم.) «و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوت.» (اول قرنتیان 2: 4)

نامه دوم پولس به ایمان‌داران قرنتس حاوی اشتیاق شخصی پولس و حتی نگرانی‌های وی بود. در مورد زخم‌ها و ضعف‌هایش با آن‌ها درد دل می‌کند و باز هم این قوت خداوند از طریق مسیح است، که موضوع اصلی سخنان او را تشکیل می‌دهد. پولس در مورد ضعف‌های نامشخص خود دعا کرده و از خداوند می‌خواهد که آن‌ها را بردارد و درباره پاسخی که خداوند به او می‌دهد چنین می‌نویسد: «فیض من تو را کافی است زیرا که قوت من در ضعف کامل می‌گردد.» و چنین نتیجه‌گیری می‌کند. «پس به شادی بسیار از

ضعف‌های خود بیشتر فخر خواهم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود.» (دوم قرنتیان 12: 9) پولس به قوت مسیح مصلوب شده به عنوان کلیدی برای حل ضعف‌ها و رنج‌های بسیارش نگاه می‌کند. «زیرا هرچند در ضعف بر صلیب شد، اما به قدرت خدا زیست می‌کند. به همین‌سان، ما نیز در او ضعیفیم، اما با او در قبال شما به قدرت خدا زیست خواهیم کرد.» (دوم قرنتیان 13: 4)

اینها حقایقی هستند که تفاوت بین تأثیرگذاری روحانی مؤثر و رهبری که فقط می‌خواهد اطرافش با افرادی احاطه شود را آشکار می‌کنند. قدرتی که در کلام خداوند درباره‌اش توضیح داده شده از هر تعریفی از قدرت در این دنیا فراتر می‌رود. در عصری که بانک‌های سرمایه‌گذار می‌توانند آینده افراد را خراب یا بنا کنند، زمانی که یک بمب افکن ب-2 قادر است شهری را با خاک یکسان کند و زمانی که بنگاه‌های خبری قادرند یک رهبر جهانی را مثل عروسک خیمه شب بازی کنترل کنند، پس باید دانست که قدرت‌های کاذب بسیاری امروزه ما را احاطه کرده‌اند و در حقیقت این قدرت‌ها از فضای پدید آمده‌ی موجود، قدرت لازم را کسب می‌کنند.

اما در عین حال امروزه شاهد آشکار شدن قدرت‌هایی هستیم که در نتیجه تأثیرگذاری مستقیم خداوند بر افراد یا از طریق تأثیر افراد دیگری بوجود آمده‌اند. بیلی گراهام؛ در شهر سئول کره سخنرانی پر حرارتی را انجام می‌دهد. مادر ترزا؛ در کلکته افرادی که از فقر در حال مرگ بودند، را تحت تأثیر قرار می‌دهد. رهبری در چین اعلام پیغام خود را تنها چند روز بعد از آزادیش از زندان ادامه می‌دهد، پیغامی که به خاطر آن به زندان افکنده شده بود. زن بیوه‌ای راننده مستی که باعث مرگ شوهرش شده بود را می‌بخشد و معلمی که ساعت‌ها وقت خود را خارج از زمان مدرسه برای کمک به شاگردی اختصاص می‌دهد که احتیاج به کمک دارد همه و همه فقط به

وسیله‌ی قدرت خدا انجام می‌شوند و تبدیل به موثرترین و پایدارترین کارهای انجام شده در جامعه می‌گردند.

تنها قدرت تأثیرگذار پایدار در جهان قدرت خداوند است و این مسئله هم برای افرادی که فکر می‌کنند قدرتمند هستند و هم افراد ضعیف صدق می‌کند. «قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دین‌داری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه‌ی جلال و نیکویی خویش فرا خوانده است.» (دوم پطرس 1: 3)

نبرد قدرت‌ها

ظهور آدولف هیتلر؛ و رایش سوم؛ شیطنانی‌ترین اتفاقی بود که تا به کنون جهان بر خود دیده است. دیتریش بن هوفر؛ (1945 – 1906) شبان و الهی‌دان آلمانی، در آن زمان شروع به تأثیرگذاری روحانی بر مردم کرد، تا حدی که برای این تأثیرگذاری تاوان بسیار سختی پرداخت نمود. با مطالعه داستان بن هوفر؛ معنای نبرد در مقابل قدرت‌ها را بهتر خواهیم فهمید.

در 1 فوریه 1933 زمانی که بن هوفر برای اولین بار پشت میکروفن رادیو قرار گرفت بیست و هفت سال بیشتر سن نداشت. این اتفاق دو روز بعد از صدر اعظم آلمان شدن هیتلر در آلمان بود، او قرار بود سخنرانی را برای رد اصول فوهرر؛ ارائه دهد.

چقدر پیش می‌آید که یک شخص، چنین شجاعتی از خود نشان دهد؟ وی در مقابل تفکر بت‌پرستانه فوهرر؛ سخن گفت و هشدار داد که این چنین ادعاهایی درباره قدرت باعث دیکتاتوری و حکمرانی افرادی مثل فوهرر؛ (رهبر متقلب و فریب‌کار) خواهد شد. بن هوفر هیچ قدرتی به جز متقاعد

سازی افراد برای مقابله با این قدرت‌ها نداشت. در آخر آن سال او دست-گذاری شد. در 1934 به کمک او کلیسایی متعهد و معتقد به بیانیه بارمن تأسیس شد. در این بیانیه چنین عنوان شده بود که مسیح سر کلیسا است و نه فوهرر.

قبل از آن وی الهیات را در دانشگاه توبینگن آموخته بود و پایان‌نامه خود را ارائه داده بود که در آن به طبیعت و ساختار کلیسا از زاویه‌ای تازه پرداخته بود. او یک سال در نیویورک به آموزش الهیات پرداخت و شاهد تولد کلیسایی آفریقایی-آمریکایی بود. در آن زمان وی در جلسات کلیسای بپتیست آیسینیان شرکت می‌کرد. بعدها وی دو جماعت کوچک در انگلستان را شبانی کرد. اگر چه وی یک الهی‌دان خبره بود اما تلاش بسیاری برای تهیه موعظه‌هایی پر محتوا برای افراد تحت شبانی‌اش می‌کرد. در سال 1939 باز به آمریکا رفت، اما بزودی تصمیم گرفت به آلمان باز گردد تا آنچه در توان داشت را در مقابله با طوفان موجود در آن جا انجام دهد.

نازی‌ها با منع سخنرانی‌های عمومی و انتشار نوشته‌های او سعی کردند بن هوفر؛ را ساکت کنند. او به گروه‌های مقاومت آلمانی ملحق شده و در طرح نقشه‌ای برای ترور هیتلر نقشی، کلیدی داشت. بن هوفر؛ دستگیر شد و به زندان افکنده شده و از زندان بوچن به والدرگنسبرگ و بالاخره فلوسن برگ انتقال داده شد. با فروپاشی رایش سوم و شکست قریب الوقوع هیتلر، دستور اعدام بن هوفر در 9 آوریل 1945 صادر شد. بن هوفر اعدام شد. به مدت 12 سال وی با قدرت‌های ظالم مبارزه کرد. او این کار را توسط موعظه‌ها و نوشته‌های آتشینش انجام داد. کاری که او در مدت زمان کوتاه زندگی‌اش در جوانی انجام داد باعث تأثیرگذاری پایداری برای سال‌های آتی، برای افراد بسیاری، در سراسر دنیا شد.

بحث در مورد هیتلر فقط محدود به تانک‌ها و استحکامات نظامی و اتاق‌های اعدام با گازش نبود. کاری که او انجام داد این بود که قدرت و اقتدار و حقیقت منحرف وجود خود را بت ساخته بود و در آخر یک شبان جوان آلمانی، نشان داد که هیچ کدام از این خصوصیات در هیتلر یافت نمی‌شود.

بن هوفر بوسیله سیم‌ها به دور گردنش اعدام شد اما دقایقی قبل از اعدام همراه با دوستان زندانی‌اش دعایی را همراه با راه رفتن آرام می‌خواندند. سه هفته بعد هیتلر توسط خوردن سم و شلیک به خود اقدام به خودکشی کرد و در روزهای پایانی زندگی‌اش سخنان بی‌ربطی و بی‌معنا می‌گفت که جنون او آشکار می‌ساخت. اگر در فرهنگی جای تأثیرگذاری روحانی خالی بماند مطمئناً با شرارت پر خواهد شد. مسیح چنین گفت: "دزد (فوه‌رر) نمی‌آید مگر آنکه بکشد و بدزد و نابود سازد، اما درباره خود چنین می‌گوید: "من آمده‌ام تا شما حیات داشته باشید و آن را زیاده کسب کنید."

در افسسیان 6: 12 آمده است: «زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرت‌ها، علیه ریاست‌ها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوج‌های ارواح شریر در جای‌های آسمانی می‌جنگیم.» پژوهشگران بر سر این آیات و آیاتی مشابه (کولسیان 1: 16؛ 2: 15) بحث می‌کنند و موضوع آنان این است که آیا با اشاره به قدرت‌ها و جهان‌داران پولس قصد اشاره به قدرت‌های روحانی داشته یا نه. وی ساختار شیرانه‌ی انسانی مانند رژیم‌های توتالیتار و یا ناعدالتی‌های اجتماعی را تشریح می‌کند و یا این که هم زمان به هر دوی آن‌ها اشاره می‌کند. آیا حکومت‌های مخربی که با سیستم‌ها و رهبرانی شریر، قدرت را در مسیر شیرانه به کار می‌گیرند، تجسم قدرت‌های روحانی شرارت هستند؟ اما برای دیتیش بن هوفر؛ هیچ کدام از این سؤال‌ها مطرح نبود و مسئله کاملاً آشکار بود.

قدرت در عصر حاضر

طبیعت انسانی تغییر نکرده است. تمامی نسل‌ها به نوبه خود شاهد نبرد قدرت بوده‌اند. به چنگ آوردن قدرت، از بین بردن قدرت، استفاده مفید از قدرت، تقسیم قدرت. اما فرقی که امروزه وجود دارد این است که ابزارهای تصاحب و استفاده‌ی از قدرت بسیار گسترده‌تر شده است. امروزه ما فقط با تعدادی فرد پول‌دار روبرو نیستیم بلکه شاهد مراکز عظیمی از ثروت و دارایی هستیم. ارتباطات گسترده توسط رسانه‌های جمعی باعث شده که امکان دستیابی به قدرت و تبلیغ‌های گسترده، چندین بار بیشتر از حتی یک نسل پیش باشد. امروزه حکومت‌ها به نوبت بر می‌خیزند و از بین می‌روند و تمام این توانایی‌ها و امکانات در دستان افرادی است که تأثیر گذاری روحانی دارند. پس سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که امروزه، استفاده‌ی

صحیح از قدرت در تأثیر گذاری روحانی، باید چگونه باشد؟

ابتدا باید در حالی که به کاوش درونی روح خود مشغولیم، هر گونه قدرت‌طلبی و طمع را خطری مهلک بدانیم. نمی‌توانیم به خود تکیه کنیم زیرا قدرت می‌تواند ما را مست کند. هر رهبر باید دوستان و همکاران قابل اعتمادی داشته باشد که به محض مشاهده کوچکترین نشان از قدرت‌طلبی، به او هشدار دهند. از سویی دیگر هر کسی که در تأثیر گذاری روحانی بر افراد دیگر نقشی دارد باید توسط قدرت روح‌القدس خدمت مصالحه را در دنیا به کمال برساند. افرادی که ما حتی نام‌های‌شان را نمی‌دانیم امروزه در حال آماده شدن هستند که بن هوفر یا بیلی گراهام‌های بعدی باشند. شاید این امری مهم باشد، اما نباید همواره به دنبال مثال‌های شگفت‌انگیز باشیم و فقط بر آن‌ها تمرکز نمائیم. هر کس که تأثیرگذار روحانی دارد باید مشتاق آن باشد که به عنوان وسیله‌ای در دستان روح‌القدس قرار بگیرد و اجازه دهد

روح القدس با قدرت در او کار کند. یک معلم مسیحی ممکن است بتواند با یک پدر و مادر سوءاستفاده‌گر برخورد کند. یا شبان جوانی باید با عضوی که جذب فرقه‌ای اشتباه شده برخورد سختی نماید. صاحب یک حرفه ممکن است علیه شریک مجرم خود اقامه دعوی کند. مدیر یک شرکت باید تصمیم بگیرد که در مقابل نبرد قدرت میان اعضا در دفترش، اقدامات لازم را انجام دهد. ایمان داری که اشتیاق فراوان برای انجام کارهای سیاسی دارد باید قبل از شروع هر کاری در مورد تعیین استانداردهای اخلاقی، تصمیم درستی بگیرد. رهبر یک گروه مسئول باید تعیین کند که چه انتظاراتی از افراد گروه دارد. روش‌های بی‌شماری وجود دارد که هر کدام از ما خوانده شده‌ایم که در آن قسمت از تأثیر گذاری روحانی استفاده کنیم.

و در آخر مهم است که ما بر منشأ اصلی قدرت متمرکز بمانیم. این منشأ پیغامی است عالی که خداوند چگونه عمل تجدید حیات الهی انسان‌ها را انجام می‌دهد. «زیرا از انجیل سرافکنده نیستیم، چرا که قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد، نخست یهود و سپس یونانی.» (رومیان 1: 16) زمانی که در رهبری روحانی به قدرتی نیاز داریم تا با آن کار دشواری انجام دهیم و یا شرایط غیر قابل کنترل را مدیریت نمائیم، یا کارهای جدیدی را پایه‌گذاری کنیم، تنها قوت خداوند در مسیح برای احیای نسل بشر است که می‌تواند ما را کمک کند. قوت ما در حقیقت، پیغامی است که در این اصل نهفته است. در انجیل چنین آمده که خدا انسان‌های خلق شده به صورت خود را نجات داده و نجات می‌دهد و نجات خواهد داد. اما این انسان‌ها نیاز به مداخله قدرت الهی در زندگی خود دارند. رهبری روحانی قدرتی دارد که از همه قدرت‌های کاذب پیشی می‌گیرد و دیگر رهبری‌ها را پشت سر می‌گذارد و آن‌ها را ناکارآمد و معیوب جلوه می‌دهد.

پیغام احیای انسان‌ها توسط مسیح باعث شکل‌گیری نهادهای، فرهنگ‌ها و تاریخ می‌شود، زیرا که باعث تغییری بنیادی و تولدی تازه در زنان و مردان بسیاری می‌شود. این پیغام فقط در مسیح موجود است. این مژده کاملاً عاری از هر گونه ابهامی است. «اما فراخوانندگان را، چه یهودی و چه یونانی، مسیح قدرت خدا و حکمت خداست.» (اول قرنتیان 1: 24) این پیغام مسیر امروز ما، به سوی پیروزی نهایی و الهی است. اما قبل از آن گناه باید مورد داوری قاطع قرار بگیرد. «زیرا پیام صلیب برای آنان که هلاک می‌شوند جهالت است، اما برای ما که نجات می‌یابیم قدرت خداست.» (اول قرنتیان 1: 18)

در تأثیرگذاری روحانی یک معلم زمانی می‌تواند مقتدر عمل کند که باور کند علم، تنها ذخیره اطلاعات نیست بلکه وسیله‌ای است برای شکل دهی به زندگی. رهبر شرکنتی که می‌خواهد انجیل در زندگی و کار او تحولی ایجاد کند، باید بداند که رفتار او برای افراد پیغام امید دارد و در این پیغام قدرت واقعی نهفته است. رهبر یک انجمن می‌تواند از تعهدی که خداوند نسبت به احیای اجتماعات انسانی دارد قوت یافته و از آن قدرت آگاه شود. رهبران کلیسایی باید تعهدات خود را در مورد عمل بر طبق کلام خدا از سر بگیرند و بدانند که نتیجه واقعی در زندگی و عمل نمودن بر طبق کلام خدا میسر می‌شود. انسان‌ها توسط تشکیلات و سازمان‌ها عوض نمی‌شوند، بلکه آن‌ها توسط قدرت خدا و پیغام خدا تغییر می‌یابند.

مثلی واقعی وجود دارد که می‌گوید: "قدرت می‌تواند تخریب کند و قدرت می‌تواند نجات دهد." امروزه بیش از هر زمان دیگری این حقیقت را می‌توان دید که: "قدرت فاسد می‌کند و قدرت مطلق، تباهی مطلق به بار می‌آورد." و علت این است که ما به قدرت خالص و احیاگر خداوند در تمامی عرصه‌های زندگی خود نیازمندیم. همه ما در کشمکش قدرت قرار گرفته‌ایم.

در میان این کشمکش افرادی زخمی می‌شوند. صلیب قبل از قیام قرار دارد و پرداخت بها همیشه قبل از پیروزی صورت می‌گیرد.

فصل سیزدهم

پذیرش اقتدار

«اقتدار باعث مسموم شدن افرادی می شود که از آن

استفاده، شخصی برده اند.»

- گلدامیر؛ نخست وزیر اسرائیل

هر رهبری در نقطه‌ای از کار خود با افرادی روبرو می شود، که او را توسط این پرسش به چالش خواهند کشید. "تو به چه حقی این کار را انجام می دهی؟" این سؤال ممکن است به خاطر چیزی باشد که گفته اید، تصمیمی که گرفته اید و یا یکسری اعمالی که انجام داده اید. اما معمولاً این سؤال زمانی مطرح می شود که رهبر در کاری که انجام می دهد به محدوده دیگران وارد می شود. اکثر مردم این دو خواسته متضاد را با هم دارند. می خواهند کسی آن ها را هدایت کند، ولی زمانی، که به آن ها بگوئید چکار باید بکنند، مقاومت می کنند. پس حتی اگر این سؤال به زبان آورده نشود، مردم همواره این سؤال را در ذهن خود دارند که دیگران چه حقی دارند که به آن ها بگویند چکار بکنند و یا چه فکری بکنند. آنانی که مخالف هدایت شدن هستند ممکن است که دهان خود را بسته نگاه دارند، اما رنجشی که در وجودشان باقی می ماند، در طول گذر زمان چرک کرده و باعث می شود رابطه آن ها با رهبر به طور جدی مخدوش شود. این واقعیت بیشتر زمانی احساس می شود که رهبر می بیند موافقت افراد با گفته های او از روی اجبار است و مخصوصاً اگر این فشار بیشتر شود، اوضاع بدتر می شود. قدرت به خودی خود پاسخ سؤال های مطرح شده در مورد اقتدار را نمی دهد. این که قدرت اختیار عمل می آورد، تنها برای پادشاهان قرون وسطی صادق بود،

برای همین صرف اعمال قدرت روشی خوبی برای انجام رهبری روحانی نیست. نباید از این سؤال افراد متعجب شویم: "آن شخص که آن جا است چه حقی دارد که بر من اقتدار داشته باشد؟" در شرایط کاری پاسخ بسیار ساده است. اگر شما در یک سازمان خاص دارای منصب خاصی هستید و بر در دفتر کارتان علائمی وجود دارد که می‌گوید منصب شما چیست، پس این حق را دارید که تصمیم بگیرید، خطمشی تعیین کنید و به دیگران بگوئید که چه کار کنند. در اکثر زمینه‌ها هیچ جای بحثی در این مورد وجود ندارد. کلام خدا به وضوح توضیح می‌دهد که خداوند ساختارهای قدرتی را تعیین نموده تا در دنیا به جای هرج و مرج نظم و قانون وجود داشته باشد. در کتاب رومیان باب سوم خداوند ساختارهای قدرت مدنی را پایه‌گذاری نموده است. بودن پلیس، دادگاه، شهردار، فرماندار و دادرس و دیگر مقام‌های دولتی با وجود تمامی نقص‌های کاری آن‌ها، بهتر از نبودن‌شان است. اما این کافی نیست. ما به رهبران روحانی نیازمندیم. زیرا به نظم و قوانین الهی نیاز داریم. کار تأثیرگذار خداوند در بازسازی دنیای سقوط کرده اسم‌های متفاوتی به خود می‌گیرد: شالوم، مصالحه، باروری، سلامت، عدالت و نظم. مسائل آن طور که باید در دنیا از نظم و ترتیب درستی برخوردار نیستند، بنابراین خداوند به روشی قاطعانه در حال عمل نمودن و نظم بخشیدن به امور است. خداوند اختیار این کار را دارد و این اقتدار را به افرادی که کار رهبری روحانی را انجام می‌دهند عطا می‌کند. بنابراین:

✓ وزارت دادگستری که در صدد ریشه‌کن کردن قاچاق انسان است در واقع نظم را جایگزین بی‌نظمی‌هایی می‌کند که زندگی بسیاری از افراد را، نابود کرده است.

✓ شبان جوانی که سعی می‌کند به دانش‌آموزان خود بیاموزد که تحت قوانین محافظت کننده خداوند زندگی کنند.

- ✓ یک صاحب کار مسیحی سعی می کند که با شروع دوره های آموزش مشاغل، بی نظمی ناشی از بی کاری را در حد خود، سر و سامان بخشد.
 - ✓ مدیر یک سازمان خدماتی نظم و ترتیب را به پروژه هایی درهم و ناتمام بر می گرداند.
 - ✓ یک قانون گذار منتخب مسیحی، فرصت ایجاد قوانین برای سر و سامان دادن به جامعه را در می یابد و فعالانه عمل می کند.
- زمانی که رهبران توانا مقام ها و اختیارات برتر را می پذیرند و شروع به انجام اصلاحات می کنند آن زمان است که مردم از وجود این رهبران بهره خواهند برد.

معنای اقتدار چیست؟

قدرت توانایی انجام یک کار است، در حالی که اقتدار اختیار انجام آن است. اما این دو مفهوم آن چنان بهم گره خورده اند، که مردم به محض دریافت اقتدار، قدرت را نیز کسب می کنند. "با چه اقتداری این کارها را انجام می دهی؟" جمله ای بود که مسیح از رهبران یهودی که شاهد معجزات و شفاهای او بودند، شنید. آن ها نمی توانستند قدرت صادر شده از مسیح را انکار کنند. قدرت در پیش روی چشمان شان عمل می کرد. بنابراین فقط توانستند حق مسیح از انجام دادن این اعمال را زیر سؤال ببرند. این سؤال گاهی بسیار احمقانه به نظر می آید. برای مثال در زمانی که مسیح مفلوجی را در روز سبت شفا داد، او را مورد انتقاد قرار دادند. این خطرناکترین کاری است که یک شخص می تواند انجام دهد. یعنی در مقابل کار خداوند بایستد، آن هم بدلیل این که، در مورد اقتدار شخصی که فاعل این کار است مشکوک است. تأثیر گذاری روحانی توسط مقام تعریف نمی شود و توسط مقام نیز

محدود نمی‌گردد. در یک سازمان باید مشخص شود که هر کس حق گرفتن تصمیم‌های مختلف را ندارد، اما برخی از تأثیر گذاری‌های مبتکرانه و دگرگون کننده‌ترین کارها، زمانی صورت می‌گیرد که روح خداوند به شخصی الهامی می‌بخشد، صرف نظر از این که او دارای مقامی هست یا خیر.

چه کسی دارای اقتدار روحانی است؟

پاسخ کوتاه به این سؤال این است هر کسی که روح خدا او را انتخاب کند تا از او استفاده کند. این چیزی است که رهبری روحانی را تبدیل به تجربه‌ای مهیج و پویا نسبت به رهبری‌های دیگری می‌کند. در سازمان‌های موجود در دنیا همه کارها بر اساس ساختاری از پیش تعیین شده صورت می‌گیرد. در رهبری روحانی بر این باور هستیم که خداوند قادر، می‌خواهد ما را با به کارگیری افراد معمولی به عنوان ابزارهای مافوق طبیعی، حیرت‌زده کند. خداوند به جدول‌های سازمانی محدود نمی‌شود. برای رهبر بودن لزوماً احتیاج به عنوان ندارید.

یک خدمت مبتکرانه در یک کلیسا ممکن است توسط شبانی که تنها چند سال از شروع خدمتش گذشته است ایجاد شود. یک معاون اجرایی می‌تواند آن شخصی باشد که بتواند از لحاظ روحانی تمییز دهد که رابطه بد میان دو مدیر باعث در جا زدن کل شرکت می‌شود. معلم جدیدی که به روشی جدید از دانش‌آموزان امتحان می‌گیرد. دیگر معلمان نیز همانند او عمل نموده و نتایج عالی را در کلاس‌های خود می‌بینند. سؤال این جاست آیا رهبران مقدر شده آنقدر انعطاف‌پذیر هستند تا چیزهای جدیدی بیاموزند و این سخنان را از افرادی که دارای مقام و منسبی نیستند، بپذیرند؟

اگر ما ایمان داریم که روح خدا در هر زمانی می‌تواند از هر شخصی استفاده کند باید با مسائل جدید روشنفکرانه برخورد کنیم. این چیزی است که رهبری روحانی را مهیج می‌کند. منابع موجود برای استفاده ما، محدود به نبوغ نیست و به طور واضح به ساختارهای طبقاتی ما نیز محدود نمی‌شود. اقتدار روحانی گاهی بر اساس عطایا تعیین می‌شود. به نظر می‌رسد ما به مقام خاصی از رهبری نیاز داریم تا به وسیله آن مقام تعریف شده و قانونی و حق خدمت کردن به مردم را داشته باشیم تا بتوانیم آن‌ها را تحت تأثیر خداوند قرار دهیم. پس برخی افراد عناوینی نظیر مدیر، شبان ارشد و معاون مدیر را دارند، در حالی که برخی دیگر اقتدار روحانی دارند زیرا خداوند آن‌ها را با عطایای ماورالطبیعی، شخصیت و مهارت، ابتکار عمل، ایمان و حکمت پر ساخته است. اینان آن افرادی هستند که مردم به طور طبیعی از آنان پیروی می‌کنند. اقتدار آن‌ها طبیعی‌تر از اقتداری است که صرفاً به خاطر مقام به کسی داده می‌شود اما اعتبار آن‌ها چیزی از افراد دارای منصب کم ندارد. حیطة و محدوده‌ی رهبری روحانی بسیار گسترده‌تر از مقام‌های رسمی است و این خوب است زیرا که ما همواره به افرادی نیاز داریم، تا مردم را کمک کنند که تحت نفوذ و تأثیر تبدیل دهنده خود خداوند قرار گیرند. ما نه تنها به ژنرال‌ها، بلکه به سرهنگ‌ها، سروان‌ها، ستوان‌ها و گروه‌بانیان و تعداد زیادی سرباز ساده احتیاج داریم که در مواقع نیاز، رهبری را در دست گرفته و هر کاری که احتیاج است، را انجام دهند. فریسیان و همتایان امروزی‌شان با این مسئله مشکل خواهند داشت. آن‌ها همیشه به دنبال آنند که چه کسی دارای چه مقامی است و چه کسی هیچ مقامی ندارد. آنان بیشتر وقت خود را صرف سرکوبی و مخالفت با افرادی می‌کنند که به نظر آنان رهبران شایسته‌ای نیستند. در بدترین حالت این داستان این نوع افراد تنها وظیفه خود را انجام قوانین دانسته و در خود حس عدالت شخصی و غرور ناشی از

مقام را می‌پرورانند و بدین ترتیب انگیزه خدمت را در خود از بین می‌برند. بدانید، اگر رهبران سیاسی و مذهبی سعی کردند از این طریق مسیح را محکوم کنند این کار را با هر کس دیگری نیز انجام خواهند داد.

سواستفاده از اقتدار

هیچ پادزهری برای اداره کارهای فریسی‌گرایانه وجود ندارد، که ساده باشد، چون نیروهای کنترل و قانون‌گذار اغلب بسیار قدرتمند بوده و تثبیت شده و مستحکم هستند. سنت‌ها به خاطر این که انگیزه‌های اولیه آن‌ها نیکو بوده، مقدس شمرده می‌شوند. نگاه داشتن حقیقت، دفع حملات و وفاداری به انگیزه اولیه ارزشمند است ولی به مرور زمان، می‌تواند از هر انگیزه‌ی خوب اولیه، فقط یک پوسته‌ای باقی بماند. راه جلوگیری از فسیل شدن رهبرهای امروز در قلب انجیل نهفته است. مسیح پایه‌های قوانین مذهبی حاکم را در زمان خود به وسیله پیغام ملکوت خداوند، لرزاند. خداوند باید حکومت کند. خداوند حکومت می‌کند و خداوند برای حکومت اجازه هیچ کسی را نیاز ندارد. اقتدار او مطلق است. اقتدار ما از اقتدار او منتج می‌شود و این زمانی معنا پیدا می‌کند که هم‌راستای اهداف خداوند حرکت می‌کنیم.

این حقیقت برای مردم مهیج و رهایی‌بخش است. تأثیرگذاری روحانی به معنای الهام‌بخشی به افراد است تا خود را جزو جنبش بدانند و بدانند که رویای خداوند گسترده و به اندازه قلب خداوند نیکو است. قبلاً ما به جمله قصاری اشاره نمودیم: "قدرت فاسد می‌کند، قدرت مطلق، تباهی مطلق به بار می‌آورد." این جمله برای اقتدار نیز صادق است. زمانی که به شخصی یک مقام خاصی بخشیده می‌شود و سوسه تمرکز بر آن موقعیت خاص در

قلب او بیدار شده و شروع به کار می کند. این به خاطر طبیعت انسانی ما است. مخرب ترین قدرت طلبی و مقام دوستی شاید در رهبران فاسد، زیاد آشکار نباشد، چون انگیزه های مخفی و زیرکانه ی حفظ موقعیت و قلمرو در قلب آن رهبر دارای اقتدار، پنهان می ماند. این نکته می تواند برای هر کدام از ما اتفاق بیافتد. این وسوسه به سراغ همه ما می آید، اقتدار می تواند دارویی بسیار قوی باشد.

در آزمایش مسیح در بیابان شریر او را به مکانی مرتفع برد و در یک لحظه تمامی پادشاهی جهان را به او نشان داد و پیشنهادی را مانند طعمه دروغین بر قلاب به او نشان داد: «بنابراین، اگر در برابر من سجده کنی، این همه از آن تو خواهد شد. عیسی پاسخ داد: نوشته شده است، خداوند، خدای خود را پرست و تنها او را عبادت کن. جمیع این قدرت و حشمت را به تو می دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که می خواهم می بخشم. پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهند شد.» (لوقا 4: 7، 8)

شریر همواره ادعای اقتدار می کند. همیشه قدرت و مقام را به شما وعده می دهد و همه آنانی که اسیر طعمه او شوند، را به پائین می کشد. مسیح در پاسخ به او می گوید: "ای شیطان، مکتوب است خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما. و این پادزهری بود که مسیح علیه ی سؤاستفاده از قدرت استفاده کرد. پرستش نظم را به خلقت باز می گرداند. خداوند در قدرت و اختیار کامل است و ما خادمین او، تنها متناسب آن خواندگی و کاری که، خداوند از طریق ما می خواهد انجام می دهد، از اقتدار برخوردار هستیم.

عمل نمودن بر اساس اقتدار

خدمات پولس رسول، پنجره‌ای از پیچیدگی‌های موجود در رهبری با اقتدار را به روی ما می‌گشاید. به همراه خواندگی، به پولس اقتدار نیز عطا شد. اقتدار او همواره زیر سؤال برده می‌شد. به گفته برخی، او مانند پطرس و یعقوب و یوحنا رسول واقعی نبود. برخی می‌گفتند که انگیزه‌های او کاملاً اشتباه است. گاهی در تعجبیم که این مرد شب‌ها چگونه می‌خوابید؟ و سپس زمانی که مشکلاتی در کلیسای قرن‌تس آغاز شده بود او به آن‌ها نامه می‌نویسد و یادآوری می‌کند که: «زیرا سرافکنده نخواهم شد حتی اگر اندکی بیش از اندازه به اقتداری فخر کنم که خداوند نه برای ویرانی بلکه برای بنای شما به ما داده است.» (دوم قرنتیان 10: 8) وی نامه‌ای جدی، پر از غم و درد به آن‌ها نوشت و این چنین گفت: «به همین خاطر، در غیابم این مطالب را به شما می‌نویسم تا وقتی نزدیکان آمدم، مجبور نباشم از اقتدار خود با شدت عمل استفاده کنم، اقتداری که خداوند نه برای ویران کردن، بلکه برای بنا به من داده است.» (دوم قرنتیان 13: 10) ایمان شجاعانه‌ی پولس به او اجازه می‌داد که اقتدار خود را به کار گیرد و تواضع مطلق او را از مسمومیت بوسیله قدرت، محافظت می‌نمود. پس خداوند چنین اقتداری را می‌بخشد. در این مثال، موضوع گفتن حقایق به یک کلیسای بیمار است. اما این اقتدار حد و مرزش بوسیله انگیزه‌های صحیح مشخص می‌شود. مثل هر کودکی که زمان توبیخ احساس ضعف می‌کند، کلیسای قرن‌تس نیز زمانی که پولس رسول با مشکلات آن‌ها برخورد می‌کرد احساس عجز و ناتوانی می‌کردند اما این برخورد باعث بنای آنان می‌شد. اگر پولس مردی بود که می‌خواست از اقتدار خود سوءاستفاده کند باید در ارتباطش به دنبال سودی شخصی می‌بود که حتی این کار را هم می‌توانست انجام دهد. اما بجای زندگی مرفه و راحت او زندگی‌ای پر از گرسنگی و تشنگی، ناراحتی‌های فیزیکی، طردشدگی را

انتخاب کرد. همان مردی که قبلاً در زندگی خود به عنوان یک فریسی از کاهن اعظم اجازه زندانی نمودن پیروان مسیح را دریافت کرده بود. (اعمال 26 : 10) اما اکنون که تحت فرمان و اقتدار مستقیم خداوند کار می‌کرد می‌توانست مجرای برای جاری شدن فیض و راستی در زندگی مردم باشد. پس در تأثیرگذاری روحانی ما تحت اقتداری که خداوند به ما بخشیده است عمل می‌کنیم و این حق و این اقتدار را خداوند به ما بخشیده است. ما اقتدار را بوجود نمی‌آوریم، آن را به چنگ نمی‌آوریم، یا آن را حق مسلم خود نمی‌دانیم بلکه آن را محتاطانه می‌پذیریم.

اهمیت سبک‌های مختلف

افراد با شخصیت‌های مختلف به سبک‌های مختلفی رهبری می‌کنند. برخی از رهبران بیشتر به مردم می‌گویند که دقیقاً چه کاری انجام دهند و چه کاری را نه. برخی دیگر بوسیله گذاشتن حدود و قوانین به مردم اجازه می‌دهند که خود انتخاب کنند. هیچ سبک صحیح و مطلق برای رهبری وجود ندارد و این شرایط است که به ما می‌گویند کدام سبک در وضعیت فعلی مفیدتر است. تصور کنید که در یک جاده در حال رانندگی هستید و یک صخره بزرگ در یک طرف است و دره‌ای در طرف دیگر جاده، سمتی که صخره است، نماینده رهبری با قدرت و بانفوذ است که هیچ انعطاف - پذیری ندارد، هیچ جای بحث و هیچ نرمشی وجود ندارد. اگر شما بوسیله نشانه‌های آن سوی مسیر به جلو بروید و یا این که بر صخره تکیه کنید فرقی نمی‌کند. اما گاهی مردم به دنبال رهبری قوی هستند و حتی گاهی دوست دارند که رهبر سخت‌گیر را پیروی کنند. اگر چه با این کار متوجه این نمی‌شوند که رابطه خود را با خداوند محدود می‌کنند. تنها خدا صخره واقعی

است و نه هیچ رهبر انسانی. در آن سوی جاده دره است که نشان دهنده رهبری است که کاملاً منفعل است. هیچ راهنمایی نمی‌کند، هیچ ابتکار عملی و هیچ قانونی ندارد. این نوع رهبرها در امتداد جاده حرکت می‌کنند، در جای خود نشسته و منتظر این هستند که ببینند چه اتفاقی می‌افتد.

در جاده بین این دو افراط و تفریط جایی است که حرکت رو به جلوی رهبری اتفاق می‌افتد. یک رهبر که پشت فرمان نشسته است شاید رهبری دیگر نقشه را می‌خواند و چند رهبر راننده که در صندلی پشت نشسته‌اند، نظراتی را ارائه می‌دهند. (هیچ رهبر مطمئنی نباید از این پیشنهادات احساس خطر کنند تا زمانی که این افراد سعی نکرده‌اند که فرمان را در دست گیرند.) حتی در آن جاده هم روش‌های رانندگی گوناگونی وجود دارد. برخی رانندگان تهاجمی‌تر از دیگرانند. گاهی شرایط تو را به رانندگی محتاطانه‌تری مجبور می‌سازد. آنچه مهم است حرکت در طول جاده است. ما باید شخصیت خود را بشناسیم تا از آن در راه‌های سازنده و گاهی برای جبران کردن شرایطی که در آن‌ها باید فراتر از طبیعت خود عمل کنیم، آماده باشیم. ما همچنین به افراد پیرامون خود، مافوق خود، زیر دستان و آنانی که ما را می‌شناسند و از توانایی‌های ما آگاهند، نیاز داریم.

مسئله اقتدار در عصر حاضر

در دنیای امروز مسئله اقتدار موضوعی بحث‌انگیز و پیچیده است. معمولاً بین مردم و یک رهبر سخت‌گیر واکنش‌های شدیدی اتفاق می‌افتد که باعث می‌شود مردم نسبت به رهبر بی‌اعتماد گردند. این همان احساسی است که بسیاری از مردم کشورهای جهان نسبت به حکومت‌های خود دارند. این همان احساسی است که بسیاری از مردم درباره سازمان‌ها و نهادهایی که

عضویشان هستند دارند. زمانی که این شک و تردیدها موجه باشد باید به آن‌ها اهمیت داد و احترام گذاشت. آنچه امروزه بدان نیاز داریم رهبرانی هستند که پذیرای آن اقتداری باشند، که از آن‌ها نشأت نمی‌گیرد، بلکه از سوی خداست و متعلق به خداوند. انگیزه‌های آنان باید این باشد، که ببینند خداوند بر زندگی انسان‌ها سلطنت می‌کند و سازمان‌ها و نهادها را تغییر می‌دهد. ما به رهبرانی که مشتاق اقتدارند نیاز نداریم بلکه به آنانی که با احترام دعوت خداوند را برای داشتن اقتدار پذیرفته و برای تحقق یافتن اهداف خداوند شادمان می‌شوند. به رهبرانی نیاز داریم که در پی اجر آسمانی‌اند، نه پاداشی زمینی. اینها روش‌هایی کاربردی هستند که توسط آن‌ها می‌توان از اقتدار به شکل صحیح استفاده کرد:

- ✓ هر رهبر باید روش‌هایی برای پاسخ‌گویی به دیگران داشته باشد، به این معنا که باید به صورت ممتد درباره فعالیت‌های خود و الویت‌هایش با افراد قابل اعتماد، صحبت کند.
- ✓ شفافیت باید اصل مکالمه بین رهبر و افراد معتمد باشد. حتی این افراد می‌توانند دوستان و خانواده رهبر باشند.
- ✓ رهبری گروهی باید اصل باشد. حتی اگر یک سازمان توسط ساختار طبقاتی و هرمی شکلی اداره می‌شود رهبرانی که در رأس یا نزدیک به رأس هرم قرار دارند باید از همکاران و فرایندهایی استفاده کنند که مانع از تصمیم‌گیری‌های عجولانه و غیر منطقی وی شوند.
- ✓ باید همواره به خدمتی که مسیح بر دوش ما گذاشته وفادار بمانیم. هدف رهبران مسیحی بدون در نظر گرفتن ساختار کلیسای‌شان باید این باشد که افراد بیشتری را تحت پادشاهی مسیح در آورده و از این طریق برای منفعت مردم کار کنند. در واقع زمانی ما موفقیتی

کسب کرده‌ایم که مردم تحت اقتدار نیکوی مسیح قرار گیرند. تأثیر او آن تأثیری است که جاودانه باقی می‌ماند.

و در آخر، استفاده صحیح از اقتدار بر اساس محبت و حس مسئولیت پذیری است. سباستین جانکر؛ روزنامه‌نگار معروف به مدت یک سال به همراه گروهی از سربازان به قسمتی خطرناک از افغانستان فرستاده شد. او از نزدیک شاهد آن بود که سربازان چگونه به همدیگر تکیه دارند و چگونه حتی چیزهای بسیار کوچک در آن جا می‌تواند مرگ‌آور باشد. در یک چنین شرایطی هر کس می‌تواند تأثیرگذاری مقتدرانه‌ای داشته باشد.

جانگر؛ در کتاب خود به نام "جنگ" (صفحه‌ی 60) چنین می‌نویسد: "مرزها بسیار باریک بود و اشتباهات کوچک پتانسیل تبدیل شدن به یک فاجعه بزرگ را داشتند. تا حدی که هر سرباز دارای اقتدار و اختیاری غیر رسمی برای توییح دیگران بود. حتی در برخی از شرایط سربازها، افسران را نیز توییح می‌کردند. بخاطر این که در نبرد مسائل بسیار جزئی می‌توانستند تأثیرگذاری بسیاری داشته باشند. هیچ چیزی از برنامه روزانه هر سرباز از دید کل گروه نباید مخفی می‌ماند. آیا بند کفش‌های تان را محکم بسته‌اید، یا اسلحه خود را تمیز کرده اید، یا به اندازه کافی آب خورده‌اید و یا وسیله دید در شب خود را تنظیم نموده‌اید یا خیر؟ همگی مسائلی بودند که به کل گروه مربوط می‌شد و مورد بازرسی عمومی قرار می‌گرفت." هر چقدر که موضوع جدی‌تر باشد به افرادی بیشتری نیاز است تا مقتدرانه درباره حقیقت سخن بگویند. قدرت و اقتدار و حقیقت همگی با یکدیگر ارتباط دارند.

فصل چهاردهم

ترویج حقیقت

«امروزه حقیقت بسیار کمرنگ و دروغ پررنگ شده است، بنابراین تا زمانی که حقیقت را دوست نداشته باشیم، نمی‌توانیم آن را بیابیم.»
- بلیز پاسکال؛ قرن 17، فیلسوف فرانسوی

قدرت، اقتدار و حقیقت نیروهایی پویای عمل خداوند در این دنیا هستند. نیروهای پویایی برای تأثیرگذاری یک رهبری صحیح. در این بخش به مبحث حقیقت می‌پردازیم.

یکی از اصلی‌ترین وظایفی که در تأثیرگذاری روحانی وجود دارد کمک به مردم برای نهادن بنیاد حقیقت در زندگی‌شان است. این به معنای رهبری و هدایت مردم به سوی حقیقت است. تلاش برای دستیابی به حقایق روحانی به معنای گردآوری اطلاعات بسیار سخت نیست، بلکه آشنایی با واقعیت وجودی هر موضوع و هر چیزی در زندگی است که نتیجه‌ی شناخت این واقعیت زندگی بهتر است. در دنیای امروز شک‌های بسیاری در مورد حقیقت وجود دارد. آیا اصلاً چیزی به نام حقیقت وجود دارد؟ چطوری می‌توانیم بفهمیم که آن موضوع خاص حقیقی است؟ آیا اعلام این که یک شخصی حقیقت را می‌داند برای او غرور به بار می‌آورد؟ در مقابل تاریخی که افراد با ادعای دانستن حقیقت، توانسته‌اند دیگران را کنترل کنند، آیا چیزی برای گفتن داریم؟ چطور می‌توانیم به رهبرانی که حقیقت را تغییر می‌دهند، اعتماد کنیم؟ آیا سیاستمداران هر چیزی که می‌گویند کاملاً واقعیت دارد؟ با واعظینی که به دور از ذره‌ای حقیقت در موعظه خود رویاپردازی می‌کنند، چه باید بکنیم؟ چه زمانی باید سخن رهبری که از ما می‌خواهد

سخنان او را بپذیریم، باور کنیم؟ به این مسائل منابع اطلاع‌رسانی امروز را نیز اضافه کنید. اطلاعات کدام وب‌سایت قابل اعتماد است؟ اخبار کدام شبکه تلویزیونی موثق است؟ آیا اتحادی بر سر حقایق کتاب مقدسی وجود دارد؟ چرا این همه فرقه در جهان مسیحیت وجود دارد؟

اگر مسیح بارها و بارها باید اشاره می‌کرد که حقیقت را به شما می‌گویم، هیچ جای تعجبی نیست که ما نیز باید همان کار را انجام دهیم. نباید فکر کنیم که مردم هر چه را می‌گوئیم، باور می‌کنند، حتی زمانی که جملات مان را با کلمات "حقیقتاً" و "صادقانه" آغاز می‌کنیم. البته این مسئله خوب است زیرا که تنها خدا حقیقت است. ما حقیقت را توسط ذره بین ناقص زندگی خود شناخته و آن را به دیگران منتقل می‌کنیم. رهبرانی که همیشه هر چیزی را که می‌گویند بقیه باور می‌کنند، در واقع موفق به پیرو کردن افراد، مثل موش صحرایی به دنبال خود شده‌اند. حقیقت چیزی فراتر از یک سری گزاره است. ما دوست داریم که از حقیقت لیستی تهیه کرده و آن را طبقه بندی کنیم و چنین فکر کنیم که حقیقت همین لیست است. شناخت حقیقت به این روش به معنای گردآوری یکسری از مسائل و استدلال‌ها است که این استدلال‌ها می‌توانند هر روزه افزایش یابند. با این وجود تعریف کتاب - مقدس از حقیقت، یک پرده‌ی نقش‌دار است، که اولاً بر شخصیت خود خداوند که حقیقت است بنا شده است و دوم موضوعات مختلفی که در تار و پود این پرده قرار بگیرند حقیقت هستند.

پشت این پرده‌ی نقش‌دار خداوند قرار دارد، حقیقت مطلق. در عهد عتیق کلمه عبری "emeth" دارای معنای نزدیک به کلمه وفاداری است. خدا همان طوری که است حقیقت او نیز همان گونه است. حقیقت وی محکم، قطعی، قابل اعتماد، قابل تصدیق، استوار، مسلم، محرز، موثق، بی‌چون و چرا، دائمی، ابدی و بدون تغییر است.

آیا بر سر این موضوع که امروزه به حقیقت نیاز داریم شکی وجود دارد؟ خیر! اما هر کسی به بینشی قوی، قابل اعتماد و صحیحی از حقیقت نیاز دارد. حتی اگر از آن حقیقت احساس خطر کند.

حقیقتی که همه بدان نیازمندیم.

کمک به مردم برای زندگی در حقیقت یک امتیاز خاص است. جمله قصار مسیح که گفت: "حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد ساخت." صرفاً یک شعار نیست. همه حقیقت حتی سخت‌ترین حقایق درباره دشوارترین واقعیتهای، هنگامی که درک می‌شوند باعث آزادی ما از جهالت و خودفریبی می‌شوند. روش‌های بی‌شماری برای هدایت مردم به سوی حقیقت وجود دارد. این هدایت می‌تواند به معنای قانع کردن شخصی باشد که به نیکویی خداوند شک دارد و خدا را مسئول گناهان انسان‌ها می‌داند. یا آگاه ساختن یک فرد ملحد نسبت به این موضوع که واقعاً می‌توان به حقیقت وجود خداوند که به ما حیات و امید می‌بخشد، اطمینان داشت.

سخن گفتن از حقیقت می‌تواند به شکل آگاهی دادن به مردم و آموزش روش‌های مقابله با مشکلات باشد یا یک موعظه درباره بخشش و روش‌های عمل کردن به آن و روشنگری ذهنی نسبت به آن موضوع و یا تعلیم درباره‌ی اخلاقیات و تصویر آن به عنوان حقیقتی از یک زندگی درست.

رهبری بر اساس حقیقت به معنای توضیح داوری خداوند و دادن ضمانت به افراد که روزی برای همه اعمال ما پاسخ‌گوئی وجود خواهد داشت. از طرفی حقیقت می‌تواند ترسیم چارچوبی حقیقت در مرز بین خلقت نیکو و نجات ابدی باشد. در حالتی کاربردی‌تر سخن گفتن از حقیقت به معنای داشتن ارزیابی صادقانه درباره نقاط ضعف و قوت یک سازمان و رهبری آن

باشد که باعث پیشرفت سازمان می‌شود و آن زمانی است که یک رهبر اشتباهات و نقص‌های خود را می‌پذیرد و شخصیتی کاذب از خود ارائه نمی‌دهد.

ریشه دواندن در حقیقت و آموزش و پذیرش حقیقت یک فرایند بی‌پایان است، اما نتایج آن بسیار عظیم است.

بازسازی اعتمادمان

حقیقت چون سرمایه‌ای در کلام خدا وجود دارد و به همین خاطر ما هرگز به یک ایمان دائمی به حقایق کلام نمی‌رسیم، بلکه همواره احتیاج داریم که اعتمادمان را بازسازی کنیم. دانستن حقیقت یک رابطه است زیرا به معنای شناخت خداست. یک رابطه هرگز در حالت سکون قرار ندارد. قوی‌ترین ایمانداران کتاب مقدسی نیز باید مطمئن شوند که آیا قلب‌شان در برابر تأثیر خداوند نرم است یا سخت؟ فریسیان به خاطر دانستن علوم کتاب مقدسی به خود می‌بالیدند زیرا که آن‌ها مهارت قابل توجهی در حفظ شریعت داشتند. اما عیسی پاسخ داد: «شما گمراه هستید، زیرا نه از کتب مقدس آگاهید و نه از قدرت خدا!» (متی 22: 29) دریافتن و شناختن چیزی فراتر از حفظ کردن است. حقیقت چیزی فراتر از کلمات است.

رهبران مسیحی که رابطه خوبی با کلام خدا نداشته‌اند، از ایده‌های عملی کتاب مقدس در رهبری و قانون‌گرایی، سوءاستفاده کرده و با تفسیرهای شخصی، از آیات کلام خدا را به نفع خود بهره جستند. هیچ کدام از این دو روش صحیح نیست و گاهی هم آن‌ها تئوری رهبری را از عمل نمودن به رهبری جدا می‌کنند. قدرت واقعی تأثیرگذاری روحانی زمانی حاصل می‌شود که مفاهیم کتاب مقدس دیدگاه، ارزش‌ها و نظرات دائمی ما را شکل دهند،

این به معنای تکرار مصنوعی آیات و باب‌ها در هر کاری نیست. چون می‌تواند بسیار ریاکارانه جلوه کند و الگویی برای استفاده ناصحیح از کلام باشد.

اما یکی از مهم‌ترین دلایلی که ما باید دائماً توسط کلام خداوند تازه شده و مکاشفات کلام را دریافت کنیم این است که اشتیاق رهبر برای درک حقیقت می‌تواند مُسری باشد. یکی از بهترین روش‌هایی که می‌توان به مردم کمک کرد تا جذب کلام خداوند شوند این است که ما خود نیز مجذوب آن بوده و آن را به دیگران نشان دهیم و این به معنای آن است که مردم بدانند ما نیز در مورد خداوند و حقایق کلامش، مشتاق بوده و توسط قوانین کلام استوار شده، پیروز می‌گردیم. پیروزی ما از مطالعه‌ی کلام خدا حاصل می‌شود و مجذوب آن هستیم. نمونه‌ای عالی از این مسئله در جمله قاطعانه‌ی مارتین لوتر؛ وجود دارد که در دادگاه اعلام کرد: "وجدان من اسیر کلام خداست." ما می‌توانیم با سخن گفتن درباره اشتیاقی که تأثیرگذاری کلام خدا در زندگی مان می‌تواند ایجاد کند، بر دیگران تأثیر مثبتی بگذاریم. این که ما نمی‌توانیم زندگی را بدون کلام خدا تصور کنیم، این که مشتاق درس دیگری از کلام هستیم، این که ما مشتاقانه دوست داریم آنچه را آموخته‌ایم با دیگران نیز در میان بگذاریم و در آرزوی دیدن افراد زیادی هستیم که چشمه‌هایی از حقایق خدا از طریق آن‌ها جاری می‌گردند، همگی تأثیرگذاری رهبر را افزایش می‌دهد.

واضح است که مهم‌ترین انضباطی که باعث تجهیز دائمی افراد، برای تأثیرگذاری بر دیگران می‌شود این است، که کلام خدا را دائماً مطالعه کرده و درباره آن تفکر کنند. فکر ما باید از کلام پر شده و توسط آن شکل بگیرد. غرایض ما باید طوری آموزش ببینند که در یک آن، زمانی که باید واکنشی نشان دهیم، پاهای مان بر بنیاد حقیقت کلام خداوند، استوار باشد. «چنانکه

آهو سراپا مشتاق نهرهای آب است، همچنان، ای خدا، جان من به شدت مشتاق تو است. جان من تشنه‌ی خداست، تشنه‌ی خدای زنده، که کی بیایم و به حضور او حاضر شوم.» (مزامیر 42: 1، 2) خدمت ما نشان دهنده تشنگی ما است و ما از خدا تأثیر پذیرفته و با ایجاد تشنگی در مردم بر آن‌ها تأثیر می‌گذاریم.

رشد مهارت‌های ارتباطی

امروزه در تأثیرگذاری روحانی همواره نیازمند آن هستیم که توانایی خود را برای انتقال حقایق کلام خدا گسترش دهیم. همان طور که زبان ما در طول زمان تغییر می‌کند، روش‌های ما نیز باید برای توضیح حقایق جاودانی کلام خدا تغییر کند. باید از هر روش ارتباطی که در اختیار داریم، استفاده کنیم. این روش‌ها می‌توانند نوشتن باشد مثل نامه‌ها و وبلاگ‌ها، کتاب‌ها و یا پست‌های الکترونیکی یا روش‌های دیگر نوشتن. برخی از رهبران قادرند، که از رسانه‌های اجتماعی به صورتی خاص و شخصی استفاده کنند، ولی هیچ روشی موثرتر از مکالمه رو در رو با افراد وجود ندارد. همواره باید وقتی را برای بحث‌های آزاد و فی‌البداهه اختصاص دهیم. سخنرانی‌های عمومی یکی دیگر از روش‌های ارتباطی است که اکثر رهبران باید از آن استفاده کنند و یا واضح‌تر بگویم چون امتیاز استفاده از آن را دارند پس به خوبی و درستی از آن استفاده کنند. فرقی نمی‌کند که مناسبت یک سخنرانی کوتاه باشد یا یک سمینار آموزشی، یک سخنرانی یا یک موعظه، چون همواره استانداردهایی وجود دارد که برای داشتن یک سخنرانی مؤثر می‌توان از آن‌ها استفاده کرد.

✓ هر فرصتی که برای شما ایجاد می‌شود و می‌توانید در مقابل گروهی از مردم سخن بگوئید آن را یک الویت بدانید. این فرصتی برای شما است که در قلب‌ها و افکار دیگران بذر فیض و حقیقت خداوند را بکارید. این بذر می‌تواند نقطه‌ای عطفی در زندگی آن‌ها باشد.

✓ در زمان توضیح حقایق کتاب مقدسی از کلیشه‌ها دوری کنید. زیرا کلیشه‌ها روشی مصنوعی و کسل‌کننده در ارتباطات هستند.

✓ در مورد عبارات و جملات قصار زیبایی که در ذهن‌های مردم می‌ماند فکر کرده و آنان را بکار بگیرید.

✓ واضح و شیوا سخن بگوئید. یک موضوع واحد و اصلی را دنبال کنید. مخاطبان شما باید بتوانند به این سؤال که سخنرانی درباره چه موضوعی بود، به راحتی پاسخ دهند.

✓ بوسیله مثال‌های واقعی حقیقت را به تصویر بکشید. از مقایسه‌های نابه‌جا پرهیزید. از فیلم‌هایی که دیگران هرگز ندیده‌اند؛ مثال نزنید.

✓ سخنرانی شما صحیح و معتبر باشد. اما سعی کنید مصنوعی نباشد. افراد حساس و باهوش صحت سخنان شما را در سخنرانی درک می‌کنند. لحظاتی پیش خواهد آمد که شما جمله‌ای را اشتباه بگوئید، این امری عادی است. مهم این است که خودتان باشید و صادق باشید.

✓ بنیاد سخنرانی خود را بر حقایق کتاب مقدس بنا کنید.

✓ کاملاً درباره موضوع بحث، مطالعه کنید و خوب آماده شوید. اگر مخاطبین شما بدانند که آنقدر برای شما مهم بوده‌اند که وقت مناسبی برای آماده کردن سخنرانی اختصاص داده‌اید، نزد آن‌ها از اعتبار خوبی برخوردار خواهید شد.

✓ پر کردن وقت با سخنرانی فی البداهه تنها برای خود گوینده لذت - بخش خواهد بود.

✓ برای وقت دیگران احترام قائل باشید. بیش از زمان تعیین شده سخنرانی نکنید. این کار در واقع به معنای نداشتن نظم است. هیچ گاه از بهانه این که برای انتقال موضوع خود به وقت بیشتری نیاز دارید استفاده نکنید. (عادت‌ی که بسیاری از واعظین آن را تکرار می‌کنند)

در مورد هر موضوعی می‌توان چیزی ارزشمند در پنج دقیقه یا پنج ساعت گفت. مأموریت به عهده شما است. کنترل زمان دست شماست. استدلال و نظم دقیقی را برای سخنرانی خود طراحی کنید.

✓ سعی کنید بتوانید از روی چهره‌ی افراد فکرشان را بخوانید. آن‌ها توسط حالات صورت‌شان به سخنان شما واکنش نشان می‌دهند. مکالمات دو طرفه از سخنرانی یک طرفه بهتر است. اگر می‌بینید چشمان‌شان در حال بسته شدن است انرژی سخنرانی خود را بالا ببرید، فقط صدای تان را بلند نکنید، بلکه مبحث را عوض کنید و به بحث بعدی بروید.

✓ هدف خود را بر فکر قلب و اراده‌ی افراد تنظیم کنید. برای فکرشان بینشی جدید ارائه دهید. برای قلب‌شان به عمق‌ها بروید و برای رشد اراده آن‌ها به عمل و عکس‌العمل‌ها اشاره نمایید. اکثراً در سخنرانی‌ها یکی از این سه هدف بیشتر در نظر گرفته نمی‌شود، اما در اکثر سخنرانی‌ها ما قادریم که به هر سه آن‌ها اشاره نماییم.

✓ کاری کنید ارزش آن مطلب به همان اندازه که برای شما مهم است برای آن‌ها نیز مهم بگردد. اگر خود شما تحت تأثیر حقیقتی که درباره‌اش سخن می‌گوئید قرار نگرفته‌اید، نمی‌توانید دیگران را

با این موضوع تحت تأثیر قرار دهید. سخنرانی را لغو کنید یا دعا کنید که حقیقت در شما به صورت قانع کننده‌ای جا بیافتد.

✓ اگر با گروه خاصی طبق یک زمان‌بندی خاص سخنرانی می‌کنید. مبحثی گسترده انتخاب نمائید. آتش را روشن کنید و هر جلسه آن را تعالی ببخشید. از نمونه سخنرانی هیچ کس برای شروع آتش بازی در سخنرانی‌تان استفاده نکنید.

نکته اصلی این است: "به حقیقت خداوند احترام بگذارید. به مردمی که با آنان صحبت می‌کنید احترام بگذارید. در اعمال محبت‌آمیز همیشه پیشرو باشید. تأثیرگذاری‌تان را تبدیل به نوعی از تأثیرگذاری کنید، که در آن حقیقت به سوی شما جاری و از طریق شما به سوی دیگران جاری شود و این که منبع این حقیقت خود خداوند است و نه شما را حتماً اعلام نمائید."

یک روز مقاله‌نویس روزنامه نیویورک تایمز دیوید بروکس؛ مقاله‌ای تحت این عنوان نوشت: "جان استات کیست؟" بروکس در این مقاله اظهار تأسف کرد که رسانه‌ها همواره افراد اشتباهی را به عنوان نماینده مسیحیان انجیلی برگزیده‌اند و همواره میکروفن در اختیار افرادی قرار می‌گیرد که به عقیده این مقاله‌نویس دلچک هستند. بروکس می‌گوید اگر گزارشگران باهوش بودند به دنبال جان آردبلو؛ به عنوان صدای مسیحیان انجیلی می‌رفتند. صدایی که دوستانه، شجاعانه و طبیعی است. فروتن و انتقادپذیر است اما درعین حال مطمئن. شاد و مثبت اندیش است. بروکس ادامه می‌دهد که چرا این واعظ انجیلی برای او چنین جذاب است و پاسخ می‌دهد چون وفاداری متفکرانه و عجیبی به کلام‌خدا دارد. بروکس چنین نتیجه‌گیری می‌کند. "مهم‌تر از همه او بر این باور است که حقیقت واحد است. او ایمان دارد که نیکی و بدی نسبی نیستند. هر ایمانی به خودی خود با ارزش

است. حقیقت چیزی نیست که انسان‌ها با تلاش به آن برسند، بلکه حقیقت باید مکاشفه شود."

جان استات؛ برای سال‌ها در لندن شبان بوده و به تدریج با چندین کشوری که برای خدمت و موعظه‌اش سفر می‌نمود، مشهور شد. او هرگز سعی نکرد چیزی تازه‌ای ابداع کند و انگیزه او و اعتراف او بر اساس حقیقت خداوند در مسیح بود. این هسته‌ی اصلی خدمات او را تشکیل می‌داد و باور داشت که ایمانداران نیز باید این کار را انجام دهند. او هرگز از این حقیقت که کشیش سلطنتی ملکه انگلیس است به خود نبالید و از منسب‌های زیادی که دریافت نمود مغرور نشد.

او تا حد ممکن ساده زندگی می‌کرد در کابین ساده‌ای در ولز کتاب‌های خود را می‌نوشت. هرگز ازدواج نکرد و توسط صدها جوان که وی استادشان بود عمو جان خوانده می‌شد.

استات؛ در جایگاه مخصوصی که از آن سخنرانی‌های خود را ایراد می‌کرد صاف می‌ایستاد. صفحات کوچک دفترچه خود را که در آن یادداشت‌هایی برای حفظ روند سخنرانی نوشته بود را ورق می‌زد. او هرگز روی سن راه نمی‌رفت. به سختی ژست می‌گرفت. اما صدای او بسیار قاطع بود و در جاهایی که نیاز بود در عبارات و جملات مختلف مکث‌هایی به جا استفاده می‌کرد. موضوعات وی قربانی و حقیقت مصلوب شدن مسیح، خدمت جهانی نجات و از همه مهمتر خود مسیح بود. او توجه مردم را توسط تصویرسازی‌های خیالی جذب نمی‌کرد، بلکه بوسیله موضوع اصلی حقیقت، این کار را انجام می‌داد. او درباره موضوعات مختلف سخنرانی نمی‌کرد، بلکه در مورد حقیقت سخنرانی می‌کرد. ترتیبی که وی در تحلیل‌های خود داشت بسیار جالب بود و در پس همه‌ی این خصوصیات وی دارای روحی صلح‌جو بود و این فیض مسیح بود که او را فردی بسیار مؤدب و متین ساخته بود.

فیض و آرامش کلمات کلیدی در احوال‌پرسی پولس بودند و این ارزش‌ها بود که باعث شد درهای اعتماد به سوی هزاران انسان گمشده گشوده شوند. استات؛ رهبری روحانی انجام می‌داد نه به خاطر این که سازمان یا نهادی را تأسیس نموده بود. او این کار را توسط کاشتن بذر حقیقت انجام می‌داد. برای ده سال به طور گسترده، عمیق و مداوم این کار را انجام می‌داد. در آخرین سخنرانی عمومی خود استات سؤالی را مطرح کرد: "هدف از خدمت‌مان چیست و می‌خواهیم چه کاری انجام دهیم؟" در فکر او پاسخ این سؤال واضح بود به مردم کمک کنیم که شبیه مسیح شوند. به خصوصیات بنیادی رهبری بر اساس حقیقت گویی استات لحظاتی نگاه بیاندازیم، ما باید:

- ✓ الویت اصلی‌مان تسلیم بودن به خداوند در عیسای مسیح باشد.
- ✓ همواره در کمال زندگی کنیم در مقابل وسوسه محبوب ساختن شخصیت اجتماعی خود مقابله نمائیم.
- ✓ نظم و ترتیب را در زندگی خود ایجاد کنیم. مثل خواندن کلام، تفکر، دعا، کار و استراحت.
- ✓ به حقایق تغییرناپذیر کلام‌خدا اعتماد داشته باشیم و این حقایق را عمیقاً مطالعه کنیم.
- ✓ سخنرانی عمومی خود را با تمرکز بر یک موضوع خاص آماده کنیم.
- ✓ به دنبال ارتباطات و نظم‌های حاکم بین ایده‌هایی باشیم که درباره‌اش سخن می‌گوئیم.
- ✓ برای ارتباط با دیگر رهبران ارزش قائل باشیم. بدون این که استاد خوانده شویم. استاد دیگران باشیم. از الگویی طبیعی پیروی کرده و نظم و ترتیب را تبدیل به یک برنامه‌ای مصنوعی نکنیم.

✓ حقیقت خداوند را در طبیعتش دریابیم. استات یک پرنده شناس مشتاق بود. دانسته‌های او از وی متخصصی جهانی ساخت. پرنده - شناسی برای او یک سرگرمی و عملی برای پرستش بود. مثل بسیاری از رهبران مسیحی دیگر سعی می‌کرد که از حضور و کار خداوند آگاه شود و این کار را توسط مشاهده خلقت او در جانوران و افزایش حیرت و احترام خود درباره خالق آن‌ها انجام می‌داد.

گفتن حقیقت در عصر حاضر

در میان بحث‌های فلسفی که در مورد طبیعتِ حقیقت وجود دارد نباید موقعیت خود برای کمک به مردمی که حقیقتاً محتاجند را از دست بدهیم. تأثیرگذاری روحانی فرصتی است که باید مردم را به سوی حقیقت به گونه‌ای هدایت کنید که زندگی خود را بر اساس حقیقت بنا کنند. این نیاز واقعی انسان‌ها است. ما در قرن بیست و یکم نیاز داریم که بدانیم مردم چگونه حقیقت را دریافت و تست می‌کنند و خود را با آن وفق می‌دهند.

اولاً؛ ما باید سخن درباره حقیقت را تا حد ممکن به صورت یک مکالمه دو طرفه انجام دهیم. فکر خوبی است که به مردم نشان دهید که تنها شما نمی‌خواهید سخن بگوئید. مردم نیز می‌خواهند به سخنان شما پاسخ دهند. گاهی این پاسخ در صورت افرادی که به سخنرانی گوش می‌کنند مشخص است و گوینده باید نسبت به حالت چهره‌ی آن‌ها واکنش نشان دهد. مردم همیشه از مصاحبه خوش‌شان می‌آید و دوست دارند مصاحبه‌ها را بخوانند. در تلویزیون آن‌ها را تماشا کنند و در اینترنت نیز آن را پیگیری کنند. در مکالمه دو طرفه پویایی خاصی وجود دارد. یونانی‌های باستان از روش سقراطی (دیالکتیک) در بحث و مکالمات برای تقویت ذهن نقادانه خود

استفاده می کردند. توماس اکویناس؛ الهیات گسترده‌ای را در قالب سؤال و جواب ارائه کرده است و این لیست ادامه دارد. سخن درباره حقیقت به صورت سؤال و جواب و مکالمه یک روش قدیمی یا جدیدی نیست، بلکه روشی کلاسیک برای تقویت قدرت درک واقعیت در افراد است. سطح کاربردی این کار، به معنای تشکیل کلاس‌ها، جلسات تمرینی و مکالمات تعاملی است. همچنین به معنای تشخیص افکار مردم از روی صورت‌شان توسط واعظ است. ما باید از رسانه‌ها نیز به عنوان روشی برای مکالمه، استفاده کنیم. استفاده از آن‌ها اعلام صریح و ساده حقیقت را نفی نمی‌کند، بلکه می‌تواند سخنان نبوتی را نیز شامل شود. مثلاً "این آن چیزی است که خداوند می‌گوید!" اما سؤال این جاست که بعد از این چه اتفاقی می‌افتد؟

دوماً؛ این که ما باید مفسرین کلام خدا باشیم. خواندن و ارجاع دادن به کتاب مقدس خوب است. اما در دنیای امروز مردم نیاز به توصیف و تجسم این کلام ندارند. آن‌ها به افرادی نیاز دارند که بتوانند حقیقت آن را دریافت نموده و آن را به زبانی شیوا و امروزی توضیح دهند و نه صرفاً کلیشه‌ها را تکرار کنند. یکی از بهترین روش‌ها این است که قسمت‌هایی از کلام را برای تفسیر انتخاب کنیم، که درک‌شان برای مردم راحت باشد. در برخی از فرهنگ‌ها مثال‌ها به راحتی درک می‌شوند. برخی همواره حاضرند، که داستان‌هایی از زندگی مسیح را بشنوند. بسیاری از افراد در مقابل مثال‌های مسیح که به زبان‌های مختلف ترجمه می‌شوند اظهار علاقه می‌کنند. آیا می‌خواهید نجات را برای کسی تشریح کنید؟ مثل پسر گمشده بسیار مناسب است.

سوماً؛ باید اعتماد خود را نسبت به آن حقیقت نشان دهیم. امروزه بسیاری بی‌تفاوت و عیب‌جو هستند. به ندرت پیش می‌آید که به رهبری اعتماد کنند. نتیجه آن است که افراد هیچ اعتمادی به رهبران نداشته و از

جستجو برای حقیقت که می‌تواند ساختار زندگی آن‌ها را دگرگون کند، دست کشیده‌اند و هر کسی را که سعی کند، پیشنهادی بر اساس حقیقت به آن‌ها ارائه دهد، را رد کنند. زمانی که سخن گفتن درباره‌ی حقیقت به بن‌بست رسیده و راه به جایی نمی‌برد، گزینه‌ی دیگر، زندگی بر اساس خود حقیقت است. کاری که در هر صورت ما باید آن را انجام دهیم. زندگی بر اساس حقیقت یعنی این که باید با حقیقت در اصول روابط جنسی آشنا باشیم، مدیریت مالی بر اساس حقیقت را بشناسیم و نحوه سخن گفتن اداری را بر اساس حقیقت را بلد باشیم. زندگی بر اساس حقیقت به معنای آن است که بدانیم چگونه درباره سیاست و سیاستمداران صحبت کنیم. درباره تاریخ جهان نظر دهیم و چه تئوری‌هایی را درباره آینده از خود ارائه دهیم. و این به معنای داشتن اعتماد به حقیقت است. صادقانه بگویم که، این می‌تواند روش زندگی‌ای باشد که ما به افرادی که در زندگی‌شان به دنبال تأثیرگذاری سالم روحانی هستند، ارائه دهیم.

در شش فصل گذشته ما به مبحث رفتن به عمق‌ها نظری انداختیم، زیرا تأثیرگذاری روحانی با طبیعت انسانی سر و کار دارد. ما باید تمیز را در خود گسترش دهیم. حکمت را بیورانیم و عمیقاً تفکر کنیم. در پیوند الهی، باید عمل و عکس‌العمل بسیار محتاطانه‌ای داشته باشیم زیرا که رهبری الهی و رهبری انسانی با یکدیگر در ارتباط هستند. قدرت را برداریم، اقتدار را بپذیریم و حقیقت را گسترش دهیم.

برای رهبران این سؤال مطرح است که تأثیرگذاری آن‌ها می‌تواند تا کجا پیش رود؟ اما اگر می‌خواهیم به ماندگاری تأثیرگذاری‌مان فکر کنیم، باید این سؤال را از خود پرسیم که می‌توانیم با چه عمقی تأثیر بگذاریم؟ در سطحی‌ترین حالت، رهبران افراد را مثل گله‌شانی می‌کنند. آن‌ها برای کسب هیچ چیز عمیقی تلاش نمی‌کنند، برای این که به مسائل عمیق

اهمیتی نمی‌دهند. هدف آن‌ها این است که مردم را به کاری وا دارند، به مکانی بروند، محصولی را بخرند، ثبت‌نام کنند یا در یک ملاقات شرکت کنند و پولی را هدیه بدهند. نوعی عمیق‌تری از رهبری وجود دارد که به فراتر از ظاهر مسائل می‌پردازد. این نوع رهبری به شناخت انگیزه‌ها، ارزش‌ها و ماهیت مسائل می‌پردازد. این نوع رهبری عمیق است که گاهی با تأثیرگذاری عمیق الهی که از سوی خداوند است همراه می‌شود.

عمیق‌ترین نوع تأثیرگذاری، طبیعت روحانی انسان‌ها را درک کرده و سعی می‌کند که در آن قسمت از روح افراد، سازمان‌ها و گروه‌ها که اصلی‌ترین قسمت وجود آن‌ها است، تأثیر بگذارد. زیرا که تغییر واقعی در آن جا صورت می‌پذیرد. این نوع رهبری به مسائل عمیقی که از سوی خداوند در ما جاری شده و از ما به سوی دیگران جاری است، اهمیت می‌دهد.

بفش چهارم مقابله با مشکلات

فصل پانزدهم

انتظارات را مدیریت کنید.

«برای تحقق انتظاراتی که مردم دارند، زندگی نکنید برخاسته

و کاری قابل توجه انجام دهید.»

- وندی واسر استین؛ نمایش نامه نویس آمریکایی

شش ماه از زندگی اش در حدود 1000 مایل دورتر از خانه گذشت. به آن جا رفته بود تا برای شغلی که مناسب توانایی ها، آموزش ها و علایقش باشد استخدام شود. بر روی کاغذ کار او عالی بود. مصاحبه ها عالی پیش رفت. زمان بندی مشخص بود. پاداش به اندازه کافی بود. اما شش ماه گذشته بود و تام به خاطر کارش تحت فشار بود و حتی بیشتر از آن در روابطش با مدیران و افرادی که به مدیر گزارش می دادند، دچار مشکل شده بود. در ظاهر همه چیز خوب پیش می رفت. موارد ظریفی که در قرار داد ذکر نشده بود مشکل ساز بودند. در واقع انتظارات از چپ و راست بر سر او ریخته می شد. رئیس تام به محض اشتباه او به سرعت از وی انتقاد می کرد و همیشه در مورد این که در واقع تام چه کار درستی انجام می داد، دچار ابهام بود. همیشه در خواست ارزیابی و منتظر گزارش کارش بود. کار سختی بود زیرا این چنین به نظر می رسید که تام به دنبال تأیید او است در حالی که او در واقع اصلاً هیچ آگاهی از روند کلی کار نداشت.

او همواره درگیر انتظاراتی بود که مردم از او داشتند. هر شخص در انتظاری که داشت بسیار متفاوت از دیگری بود، یکی همواره در شک و تردید بود و به دنبال تأیید گرفتن. دیگری بسیار از خود راضی بود و از دیگران فاصله می گرفت. آنانی که چندین سال بود در آن شرکت کار می کردند،

گویی هر حرکت تام را موشکافانه بررسی می‌کردند، در حدی که انگار می‌خواستند بدانند او در آزمون آن‌ها موفق خواهد بود یا خیر. از میان همکارانش یک نفر همواره درگیر بحران‌های خانوادگی بود و سر کار حاضر نمی‌شد. دیگری دائماً برای صحبت در مورد مسائل و مشکلات شخصی نزد او می‌آمد و درباره موضوعی که به هیچ وجه به محل کار ارتباطی نداشت صحبت می‌کرد. زمانی که تام شب سر خود را بر بالش می‌گذاشت و چشماش را می‌بست چهره مدیر و تیمش را می‌دید که به او خیره شده‌اند و منتظر هستند که تام چیزی بگوید تا آن‌ها آن را رد یا قبول. بالاخره کار به جایی رسید که، اگر تام راهی برای مدیریت انتظارات آن‌ها پیدا نمی‌کرد به طور حتم کار خود را از دست می‌داد.

عنوان این فصل را می‌توانیم "گمراه کردن" نیز بنامیم چون به این حقیقت اشاره می‌کنده که در واقع هرگز نمی‌توانیم انتظارات را صد در صد مدیریت کنیم. بدان معنا که در نهایت ما نمی‌توانیم انتظاراتی که دیگران از ما دارند را کنترل کنیم و این امر حتی نباید الویت مهمی برای ما باشد. هر چقدر هم که سخت تلاش کنیم همه افراد پیرامون ما دلایل شخصی خود را ارائه می‌دهند که چرا از ما چنین انتظارات خاصی دارند.

یک رهبر می‌تواند به خاطر تلاش برای مدیریت و انجام انتظارات دیگران فرسوده شود. تماشا کردن، گوش کردن، عکس‌العمل، توضیح دادن، عذرخواهی با هر سازی رقصیدن، اندازه گرفتن و استراق سمع، کاوش، معذرت‌خواهی دوباره رقصیدن، دوباره پریدن از روی موانع بزرگ، موانع کوچک گاهی بلند، گاهی کوتاه، گاهی آتشین، اگر بازیچه انتظارات شویم اکثر نیروی خود را از دست داده و تمرکزمان از موضوع اصلی منحرف می‌شود.

مشکل اینجا است، که همه افرادی که از یک رهبر خاص انتظاراتی دارند، نمی‌دانند که دیگران چه انتظاراتی از همان رهبر دارند. آن‌ها فقط می‌دانند که خود چه می‌خواهند و اصولاً از فشاری که از جوانب دیگر بر رهبر وارد می‌شود، اطلاعی ندارند. بدتر از همه این که ما مهم‌ترین قسمت رهبری روحانی را که همان انتظارات خداوند از ما است را فراموش خواهیم کرد. از سویی دیگر، هر رهبر برای چندین انتظار پاسخ‌گو است. رهبران نباید و نمی‌توانند چنین فکر کنند که باید تمام انتظارات را برآورده نمایند. اگر ما حدودی صحیح و منطقی برای پاسخ‌گویی نداشته باشیم، نیروی محرکه ما انتظاراتی خواهد بود که ما بر دوش می‌کشیم و نباید آنقدرها هم به خود مطمئن باشیم که می‌توانیم همه این انتظارات را برآورده کنیم.

چرا انتظارات پیچیده هستند؟

در اینجا به چند دلیلی که چرا ما با مسئله‌ی انتظارات دچار مشکل می‌شویم اشاره می‌کنیم. مردمی که ما آن‌ها را خدمت می‌کنیم، انتظاراتی از ما دارند که اغلب جنبه خصوصی دارد. آن‌ها ما را از زاویه دید خود می‌نگرند، این زاویه دید همواره محدود است. یک همسر انتظارات مشخصی دارد، که از انتظارات بچه‌ها متفاوت است. رئیس ما انتظارات مشخصی دارد، که می‌تواند از انتظاراتی که رئیس قبلی و یا بعدی از ما دارند بسیار متفاوت باشد. جماعتی که رهبر به آن‌ها خدمت می‌کند ممکن است انتظارات مختلفی داشته باشند. و در آن جماعت زیر مجموعه‌هایی وجود دارند که آن‌ها هم انتظارات متفاوتی دارند. درباره این که رهبر باید چه کسی باشد و چکار کند هر کسی تفکر خاص خودش را دارد. وقتی همه این انتظارات را با هم جمع کنیم هرگز موفق به انجام‌شان نخواهیم بود.

انتظارات اغلب انتزاعی بوده و حاصل یک عقیده یا خیالی خام هستند. خیلی از مردم دارای عقایدی هستند، فقط به خاطر این که عقیده‌ای داشته باشند. همه این نظرها انعکاس قضاوت مردم است حتی اگر ما متوجه این مسئله نشویم. در نتیجه زمانی که کسی رهبر است این بدان معناست که تحت رگبار قضاوت دائمی افراد است. انتظارات دو جانبه هستند. رهبران در مقابل انتظارات دیگرانی قرار گرفته‌اند در حالی که خود آن‌ها نیز از دیگران انتظاراتی خاص دارند، زیرا که این انتظارات قسمتی از رهبری آن‌ها است. اگر ما در انتظاراتی که از دیگران داریم منفعل و غیرواقع‌بینانه عمل کنیم، به سختی می‌توانیم در مقابل انتظارات مشابهی که دیگران بر دوش ما می‌گذارند اعتراض کنیم. راه حلی برای این مسئله وجود دارد.

جد و جهد کنیم که به هر صورت ممکن تمیز دهیم، که انتظار خدا از ما چیست؟ و این را به مردمی که آن‌ها را رهبری می‌کنیم، منتقل کنیم. تأثیرگذاری روحانی می‌تواند ما را نجات دهد. به بیان دیگر این روش ما را از گیر افتادن و کنترل توسط دیگران نجات می‌دهد و در حقیقت، هدف این است که اراده خدا را دریابیم، موضوعات دیگر مهم نیست.

مردم فکر می‌کنند که انتظار داشتن حق آن‌ها است. تنها افراد بالغ دارای انتظارات سنجیده‌ای از دیگران هستند. آن‌ها در مورد منطق انتظارشان فکر می‌کنند، سعی می‌کنند طرف مقابل را درک کنند و فرض را بر این نمی‌گذارند، که حق دارند انتظاراتی را بر دیگران تحمیل کنند. چقدر زندگی آسان‌تر بود اگر از خداوند، در ارزیابی و انتظاراتی که از دیگران داریم، به عنوان دستاویز استفاده نمی‌کردیم. این نوع حکمت به سختی یافت می‌شود. این نوع حکمت مهربان و با گذشت است. اغلب افراد به یکدیگر نگاه کرده و این سؤال را می‌پرسند: "اخیراً تو برای من چه کاری کرده‌ای؟" و حتی از خودخواهی خود در آن لحظه بی‌خبرند. آن‌ها فقط تماشا کرده و بررسی

می کنند، اندازه گیری می کنند و می سنجند و سپس با بی خردی در مورد ارزیابی شخصی خود از دیگران سخن می گویند.

ریشه همه انتظارات می تواند فرهنگی باشد. اکثر افراد در مورد انتظاراتی که از دیگران دارند فکر نمی کنند. آن ها فقط انتظار دارند، که دیگران بر اساس تعریفی که در فرهنگ شان از انتظارات وجود دارد، عمل کنند. مدیران ژاپنی انتظارات بسیار متفاوتی از مدیران سازمان های فرانسوی دارند. انتظاراتی که از معلمان مدارس عمومی وجود دارد، با انتظاراتی که از معلمان مدارس خصوصی است، بسیار متفاوت است. شبانان کلیساهای کوچک نسبت به شبانان کلیساهای بسیار بزرگ قطعاً انتظارات متفاوتی را تجربه می کنند. (لزوماً کوچک بودن سازمان نشان دهنده ساده بودن انتظارات نیست.) انتظارات همچنین ریشه در تجربیات شخصی افراد دارد. افرادی که یکی یا هر دو والدین آن ها سخت گیر بوده اند ممکن است تمامی انتظارات خود را از دیگران حذف کنند و یا خود تبدیل شوند به افرادی که دیگران را با انتظارات شان کنترل کنند و داروی تلخی که خود مجبور به خوردنش بودند را به دیگران بخورانند.

مدیریت انتظارات یک چالش بزرگ است. یک شبان کهنه کار می گوید: "یک رهبر باید فکر یک عالم و قلب یک کودک و پوست کرگدن داشته باشد." برخی از رهبران با انتظارات ده نفر سر و کار دارند و برخی صد و برخی هزار و برای رهبران یک کشور هزاران نفر وجود دارند. که البته نیروی وارد شده از این انتظارات بسیار زیاد است و رهبران باید در تعادل بین حساسیت بسیار در بر آورده کردن انتظارات و بی تفاوتی و عدم تأثیر پذیری گام بردارند.

معکوس کردن انتظارات

گاهی زندگی تبدیل به کشمکش خستگی ناپذیری بین انتظارات و کنترل‌ها می‌شود. برخی رهبران فکرشان بر این است که کار آن‌ها کنترل دیگران و در نتیجه تحمیل انتظارات خود به آن‌ها است. رهبران حکیم‌تر می‌دانند که هدف والاتر از آن است و این که آن‌ها باید مردم را برای کسب دستاوردهای جدید، یعنی تبدیل شدن به فردی بهتر، برانگیزانند. اما حکیم‌ترین رهبران باور دارند که وظیفه آن‌ها این است که به مردم کمک کنند تا در خواندگی خود توسط خداوند و بر اساس انتظاراتی که خداوند پیش روی آن‌ها قرار می‌دهد، زندگی کنند. این یک تغییر کامل و معکوس شدن روند انتظارات است و از حالتی که "اخیرا برای من چه کار کرده‌ای؟" به "خداوند از تو چه می‌خواهد تا انجام دهی؟" تغییر می‌کند. افرادی که نسبت به دعوت آسمان متعهد هستند بهترین کارایی را بر زمین دارند. زمانی که افراد را در راستای اراده خداوند هدایت می‌کنیم و نه اراده خودمان، آن‌ها انگیزه بیشتری خواهند داشت تا به سختی تلاش کنند و در نتیجه بیشتر می‌شود به آن‌ها اعتماد کرد و بازدهی کارشان نیز افزایش می‌یابد. زمانی که افراد تنها به خاطر این که رئیس را راضی نگاه دارند کار می‌کنند، نتیجه کار آن‌ها هرگز از تصویری که رئیس از کار دارد فراتر نمی‌رود. اما زمانی که آن‌ها به صورتی کار می‌کنند که خدا را راضی نگاه دارند، نتیجه از تمام انتظارات نیز فراتر می‌رود.

اما ما چگونه می‌توانیم به این هدف دست یابیم؟ چطور انتظارات را طوری تغییر دهیم که تنها بر انتظارات خداوند متمرکز شده و به طور مصنوعی روحانی‌نما هم نباشیم؟ با این حقیقت که برخی از افراد انتظار بسیاری از ما دارند و دیگران کمتر و برخی اصلاً انتظارات اشتباهی دارند،

چه برخوردی بکنیم؟ مدیریت انتظارات یک فرایند مهم و دائمی است. در اینجا به چند روشی که می‌توانیم به این هدف برسیم اشاره می‌کنیم.

گهگاهی انتظاراتی که خدا از شما دارد را به دیگران بگوئید و اجازه دهید از آن‌ها اطلاع داشته باشند. این بدان معنا است که شما هر چه در توان دارید را صرف انجام آن موضوع خواهید کرد البته واضح است که باید آن اراده را قبلاً تمیز داده باشید. قلب‌تان را تفتیش نموده، دعا کرده، از مشورت افراد حکیم بهره بجوئید، با افرادی که به آن‌ها پاسخ‌گویی دارید صحبت کرده و از آن‌ها تأیید بگیرید و آنچه در زندگی‌تان انجام می‌شود را بررسی کنید. پس نزد افرادی که تحت تأثیر شما هستند بروید و با آن‌ها در مورد اهداف‌تان صحبت کنید و به نکاتی چند از مراحل که شما را در رسیدن به آن هدف کمک خواهند کرد، اشاره کنید. در این صورت شما الگویی برای دیگران خواهید شد که با نگاه کردن به شما آن‌ها نیز در مورد انتظارات خود تجدید نظر خواهند کرد.

کمتر قول دهید و بیشتر عمل کنید.

اتفاق ناامید کننده‌ای که برای افراد می‌افتد این است که رهبران‌شان به آن‌ها وعده‌هایی را می‌دهند، سخنان بزرگ و باعث به هیجان آمدن آن‌ها می‌شوند و سپس به آن وعده‌ها عمل نمی‌کنند. جمله قصاری وجود دارد که چنین می‌گوید: "مسیر جهنم توسط مقاصد خوب فرش شده است!" رهبران حکیم از سخنرانی‌های بزرگی که باعث تهییج مردم می‌شود اجتناب می‌کنند. (از مبالغه کردن اجتناب می‌کنند.) آن‌ها تنها وعده‌هایی می‌دهند که قادر به تحقق‌شان باشند و در زمان عمل به آن وعده‌ها سعی می‌کنند دو برابر آنچه

قول داده بودند را تحقق ببخشند. واکنش مردم، زمانی که چیزی فراتر از انتظارشان حاصل می‌شود، بسیار خوب است.

واکنش‌های به جایی نسبت به مسائل مختلف نشان دهید. اگر قادر نیستید به پست‌های الکترونیکی پاسخ دهید این را به افراد بگوئید. اگر نمی‌توانید در مراسم تقدیری شرکت کنید سریعاً آن‌ها را در جریان گذاشته و عذرخواهی کنید. هرگز به دعوت‌نامه‌هایی که باید از قبل حضورتان را اعلام کنید، بی‌توجهی نکنید. نه گفتن به این دعوت‌ها بی‌احترامی نیست اما بی‌توجهی به آن‌ها بی‌احترامی است. به مردم بگوئید چه انتظاراتی نباید داشته باشند. اگر به مردم بگوئید که کارهای مختلف و زیادی هست که می‌توانید انجام دهید اما سه چیز مهم است که باید انجام‌شان دهید، مردم تمرکزشان را بر آن سه کار معطوف خواهند کرد. اصولاً مردم درک می‌کنند و به هدفمندی رهبران‌شان احترام می‌گذارند و این بدان معنا است که شما تنها بر آنچه برای تان لذت‌بخش و آسان است تمرکز نمی‌کنید. اگر یک رهبر از موقعیت خود سوءاستفاده کند، هیچ سودی نصیب کسی نمی‌شود.

تطبیق داده‌ها و اطلاع رسانی

انتظارات خداوند از ما در گذر زمان تغییر می‌کند. باید متناوباً موقعیت خود را بررسی کرده و زمانی که خود را با الویت‌های جدید کاری‌مان تطبیق می‌دهیم، به مردمی که آن‌ها را رهبری می‌کنیم، اطلاع‌رسانی کنیم تا آن‌ها دچار سردرگمی و ناراحتی نشوند و بدانند که چیزهایی تغییر کرده است. آن‌ها نباید از تغییرات بی‌اطلاع باشند. سعی کنید که موضوع انتظارات و خانواده را به درستی مدیریت کنید. یکی از بزرگ‌ترین موضوعات فشارزایی که با آن روبرو خواهیم شد، کشمکشی است که میان کار و زندگی خانوادگی‌مان

وجود خواهد آمد. این موضوع به مدیریتی دائمی نیازمند است. همه این موضوعها باید همواره بر سر میز مباحثه باشند. یک رهبر باید در عین حال به انتظاراتی که اعضای خانواده‌اش از او دارند نیز رسیدگی کند. قانون کتاب - مقدسی وجود دارد که بر اساس آن باید به امور خانه رسیدگی شود. زیرا هر گونه بی‌توجهی به این مسئله می‌تواند تمام تأثیر گذاری ما را در بیرون از خانه بی‌اعتبار سازد. (تیطوس 1: 6 و اول تیموتائوس 3: 4-5) گاهی اتفاق می‌افتد که در خانواده‌های رهبران چنین سخنانی بیان می‌شود: "می‌دانیم که رهبری کار سختی است و می‌دانیم مسائلی که با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کنی، همیشه در ذهنت هستند، اما تا آن جایی که از لحاظ توانایی بشری امکان‌پذیر است زمانی که در کنار ما هستی با ما باش. تنها حضور فیزیکی تو را احساس نکنیم در حالی که فکر کاملاً جای دیگری است."

خدا از ما چه می‌خواهد؟

در نهایت انتظاری که اهمیت دارد انتظارات خدا از ما است. اگر زندگی خود را برای تحقق آن انتظارات صرف کنیم با کمک خداوند قادر خواهیم بود تمامی انتظارات منطقی که دیگران از ما دارند را تحقق ببخشیم. اما قبل از تفکر درباره تمام الویت‌های کوچک و عملی، باید بر انتظارات خدا متمرکز شویم و با انتظارات کلی کارمان را شروع کنیم. همان طور که میکای نبی می‌گوید: "ای مرد از آنچه نیکو است تو را اخبار نموده است و خداوند از تو چه چیزی را می‌طلبد؟ غیر از این که انصاف را به جا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمائی؟" (میکا 6: 8) خداوند آنچه که نیکو است را به ما نشان داده است. او ما را در تاریکی

رها نکرده. نیازی نیست که خدمتی که خدا به ما می‌دهد را خود اختراع کرده یا در آن نوآوری ایجاد کنیم. ابتدای همه چیز نیکو و بسیار نیکو بوده است. (پیدایش باب اول) انتهای همه چیز خلقتی جدید است که خداوند در آن همه چیز را نو می‌سازد. در این بین در تأثیرگذاری روحانی ما باید بر آنچه خدای نیکو می‌خواهد، تمرکز نماییم. او این چیزها را نه فقط به عنوان یک حکم از ما می‌خواهد بلکه خداوند به این طریق خلقت را احیا می‌کند و نظم صحیح را به آن باز می‌گرداند.

میکا درباره سه انتظار خداوند سخن می‌گوید. انصاف را به جا آوردن رحمت را دوست داشتن و در حضور خداوند با فروتنی سلوک نمودن.

انصاف را به جا آوردن

کلمه‌ی انصاف بیش از 400 بار در عهدعتیق تکرار شده است. انصاف و یا عدالت زمانی اتفاق می‌افتد، که همه چیز صحیح باشد و یا صحیح چیده شده باشد. عدالت عمل از بین بردن هرج و مرج و ایجاد نظم است. به معنای دفاع از افرادی است که ستم‌دیده هستند، آنانی که مورد سؤاستفاده قرار گرفته‌اند، یا درباره آموزش زندگی بر اساس نظم الهی است. مشاوره با افرادی است که زندگی‌شان در تشویش است. هدایت افرادی که از لحاظ اخلاقی سردرگم هستند. تحلیل بی‌عدالتی‌های موجود و گسترش انصاف است. عدالت آرامش، امنیت و زندگی است. کاربرد آن‌ها برای رهبران ساده است. آن‌ها باید به معنای خاص کلمه عمل کنند و شعار دادن اجتناب کنند. مردم از رهبرانی که مشتاق هدایت هستند الهام می‌گیرند، آنانی که به جا آوردن عدالت را برای خود یک الزام می‌دانند. مردم بیش از همه به رهبرانی که در ذهن و عمل‌شان عادلانه عمل می‌کنند ارج می‌نهند و از دیدگاه پیروان،

زمانی که رهبران در اجرای عدالت حق پیروان را نیز مد نظر می گیرند، بیشتر پذیرفته می شوند.

دوست داشتن رحمت

کلمه‌ی عبری hesed در انگلیسی رحمت، محبت، نیکویی و فیض ترجمه شده است. این توصیف اصلی ذات خداوند در عهدعتیق است. «خداوند از برابر موسی گذشت و چنین ندا کرد: یهوه، یهوه، خدای رحیم و فیاض، دیر خشم، و آکنده از محبت و وفا، پایدار در محبت برای هزار پست، و آمرزنده‌ی تقصیر و نافرمانی و گناه. اما تقصیرکار را هرگز بی سزا نمی گذارد، بلکه جزای تقصیرات پدران را به فرزندان و فرزندان فرزندان تا پشت سوّم و چهارم می رساند.» (خروج 34 : 6، 7) اگر ما نیز بخواهیم انتظارات خداوند را در این نکته انجام دهیم اشتباهات و نکات ضعف اعضای خانواده خود را بخشیده و از آنان چشم پوشی می کنیم، فرزندانمان را با رحمت و عدالت بزرگ می کنیم و به مردم شانسی دوباره می دهیم و برای کمک به افراد ستمدیده که نیاز به حمایت دارند وارد عمل می شویم. اما میکا فراتر از عمل عادی بر اساس رحمت رفته و در کلمه دوست داشتن (عاشق بودن) رحمت سخن می گوید. باید به دنبال فرصت هایی باشیم که رحمت را بکار گیریم نه تنها زمانی که بدان نیاز است. در این جا قطعاً افرادی خواهند بود که به ما بگویند این اندازه رحمت هم درست نیست. آنان از این نگرانند که این صفت باعث ضعف ما بگردد و باعث تکیه کردن دیگران بر ما شود و چشمان ما را از کاری که باید انجام دهیم منحرف سازد. اما کاری که باید بکنیم این است. به جا آوردن عدالت و دوست داشتن رحمت. اگر ما خود را کاملاً برای اجرای عدالت متعهد بدانیم غیر ممکن است بتوانیم سرشار از

رحمت باشیم. عدالت مانع از تبدیل شدن رحمت به تسامح (که در واقع یک تنبلی اخلاقی است) می‌شود و رحمت، عدالت را تعدیل نموده و آن را طبق طبیعت پر از فیض خداوند تعریف می‌کند.

در حضور خداوند فروتنانه سلوک نمودن

بدون فروتنی هیچ تأثیر گذاری روحانی وجود نخواهد داشت. این عبارت کوتاه تصویری بزرگ از معنای فروتنی به ما ارائه می‌دهد. فروتنی نحوه سلوک است، بدین معنا که روش زندگی است، یک حالت است، و یک حرکت به سوی جلو است. همانند راه رفتن. فروتنی نیز زنجیره‌ای دائمی از فرصت‌های مختلف در زندگی است. هر رفتار هر تصمیم و هر مکالمه ما با آن در ارتباط است باید در هر ارتباط، هر پست الکترونیکی و هر خرید ما وجود داشته باشد. فروتنی بر اساس ارتباطی که با خداوند داریم تعریف می‌شود. سلوک فروتنانه در حضور خداوند. یک نکته عالی در اینجا آشکار می‌شود اگر با خداوند راه رویم، یعنی در آگاهی دائمی از حضور و اقتدار خداوند در هر زمینه‌ای از زندگی مان باشیم، در آن زمان است که هرگز ادعای خدایی نخواهیم کرد و این دقیقاً معنای فروتنی است. فروتنی شامل پذیرش اشتباهات و گناهان است و حتی چیزی فراتر از آن. فروتنی به معنای زندگی به عنوان مخلوق است، همان گونه که آفریده شده‌ایم. اگر بشر هرگز گناه نمی‌کرد باید فروتن باقی می‌ماند. زمانی که رهبران در حضور خداوند با فروتنی سلوک می‌کند در واقع طبق ذات واقعی انسان قبل از سقوط رفتار می‌کند.

در آخر ممکن است که حتی به فراتر از انتظارات مردم نیز جامع عمل پوشاند، اما این چیز تنها با تمرکز بر آنچه خداوند از ما انتظار دارد اتفاق خواهد افتاد.

فصل شانزدهم

مداومت و پایداری

«خداوند شرایط ما را می‌داند، او ما را طوری دآوری نمی‌کند که گویی هیچ مشکلی در زندگی نداشته‌ایم. آنچه مهم است صداقت و مداومت در تصمیم برای پیروزی بر مشکلات است.»
- سی.اس. لوئیس

بعد از ظهر یک روز آفتابی در بیابانی در شمال شیلی همه چیز در حالت عادی بود که حادثه‌ای ناگوار در اعماق زمین رخ داد. سی و سه معدنچی 2300 فوت زیر زمین و سه مایل در عمق یک راه سراسیمه و پیچ در پیچ بودند که ستون‌های معدن فرو ریخت. هیچ کس نمی‌دانست آیا آن‌ها نجات پیدا خواهند کرد یا خیر؟ هفده روز بعد کاوشگری که به داخل گودال معدن فرستاده شده بود به بیرون کشیده شد و یادداشتی بر آن نوشته شده بود: "ما خوابیم..."

واقعیتی که در مورد وضعیت موجود وجود داشت، این بود که حتی اگر آن‌ها، کار حفاری را آغاز می‌کردند تا بتوانند راه فراری برای معدنچی‌ها درست کنند، آن کار نه تنها روزها و هفته‌ها بلکه ماه‌ها به طول می‌انجامید. افرادی که در داخل گیر افتاده بودند تنها چندین روز آب و غذای اضطراری همراه خود داشتند. شرایط ناامید کننده به نظر می‌رسید. اما انجام ندادن هیچ کاری هم گزینه درستی محسوب نمی‌شد. شرکت معدن شروع به حفاری سوراخ‌هایی به قطر شش اینچ نمود تا بتواند از طریق آن غذا و آب به داخل حفره بفرستد. و سپس شروع به آماده نمودن امکاناتی نمود که بتواند از

طریق آن سوراخ‌هایی به بزرگی بیست و یک اینچ را ایجاد کند تا کپسول‌هایی را برای افراد داخل حفره بفرستد. چنین تخمین زده بودند که این حفاری طولانی و کسل کننده ماه‌ها طول خواهد کشید تا این که بتواند راه را برای رسیدن به کارگران باز کند. متخصصین این را می‌دانستند، که در زیرزمین در تاریکی مطلق و هوای نامطبوع، افراد در چه وضعیتی قرار دارند. روشی که امدادگران کار می‌کردند این چنین بود که صخره‌ای را حفاری می‌کردند یک اینچ یک اینچ و هر روز این کار را انجام می‌دادند. طریقی که بوسیله آن کارگران معدن نجات می‌یافتند، مستلزم کاری هر روزه بود. اگر چه گذر روزها در تاریکی هیچ مقیاسی برای اندازه‌گیری نداشت ولی آن‌ها با یکدیگر به عنوان یک گروه همکاری می‌کردند. وظایف را بین خود تقسیم کرده بودند.

یکی از کارگران گیر افتاده در معدن به نام لویز اوروزا، به سرعت به عنوان رهبر گروه انتخاب شد و سر زندگی و شوخ طبعی‌اش باعث شد روحیه افراد بالا نگه داشته شود و تمرکز آن‌ها بر عملیات نجات باشد. او بعدها چنین اظهار کرد که تصمیم‌گیری دست‌جمعی باعث بالا نگاه داشتن روحیه افراد می‌شد. بگفته وی "باید در مورد حقایق سخن گفت و به دموکراسی باور داشت." بعد از گذشت شست و نه روز از فرو ریختن معدن، سی و سه کارگر معدن نجات یافتند. یکی یکی بوسیله یک کپسول تنگ آن‌ها را نجات دادند. این بحران در اوایل ماه آگوست اتفاق افتاد، نجات آن‌ها در اوایل اکتبر بود.

آن‌ها از لحاظ فیزیکی نجات نمی‌یافتند اگر روحیه آن‌ها بالا نمی‌ماند. در آن هفته‌ها که زیر زمین بودند، آن‌ها مراسم کلیسایی برگزار می‌کردند در آن از صلیب و کتاب مقدس و مقالات روحانی، که برای‌شان به پائین فرستاده

می‌شد، استفاده می‌کردند. در واقع همه آن‌ها نجات‌شان را کار خدا می‌دانستند، اما آن‌ها منتظر ماندند و روزها و هفته‌ها مداومت نشان دادند. ما زیاد از کلمه مداومت استفاده نمی‌کنیم. شاید به این خاطر که کلمه‌ی دوام در این عبارت وجود دارد و یا شاید هم کلمه‌ای قدیمی به نظر می‌رسد. خواه ناخواه آن افراد می‌دانستند که کار طول خواهد کشید، از سختی‌های پیش رو آگاهی داشتند، فاصله را تا اتمام کار نمی‌دیدند، که آیا خط پایان و اتمامی وجود خواهد داشت یا نه. اما آن‌ها به مداومت خود ادامه دادند. قدم به قدم جلو آمدند. هر دفعه تنها یک اینچ پیشرفت می‌کردند. هر روز فرصتی تازه برای شروعی تازه داشتند. افرادی که مداومت به خرج می‌دادند بر این باور بودند که حرکت به سوی جلو باعث خشنودی خداوند است. حتی اگر هیچ کس فوراً برای آن‌ها دست نمی‌زد و هیچ پاداشی نصیب‌شان نمی‌شد. مداومت یکی از قوی‌ترین نمونه‌های تأثیرگذاری روحانی است. مردم به آن کسانی که به دل مشکلات می‌روند، نگاه می‌کنند. زیرا مردم افرادی که ایمان‌شان را حتی در زمان ناامیدی نگاه می‌دارند و کاملیت خود را در بدرفتاری‌ها، حفظ می‌کنند، با ارزش می‌دانند. زیرا اکثر مردم هر از گاهی نیاز دارند که یکی باشد که جواب این سؤالات را بدهد: "یکی لطفاً به من بگوید چگونه می‌توانم از این مشکل عبور کنم؟" افرادی که مداومت دارند افرادی تأثیرگذار هستند، آن‌ها رهبران واقعی‌اند. حتی اگر عنوان رهبری را رسماً با خود حمل نمی‌کنند.

اکثر ما بر جملات معروفی که در ابتدای رساله یعقوب وجود دارد تاکید می‌کنیم: «ای برادران من وقتی که در تجربه‌های گوناگون مبتلا می‌شوید، کمال خوشی دانید.» منطقی است که کلام خدا ایمان و شجاعت را به مشکلات مربوط کند. اما خوشی؟ آن هم کمال خوشی؟ بسیار عجیب است.

اگر در زندگی مان تنها این چنین فکر کنیم که خوشی در زندگی ما همان لذت و شادمانی است در واقع ما آن را محدود کرده ایم. خوشی همان لذت نیست. خوشی حسی است که به والدین کمک می کند تا در سال های سخت، برای بزرگ شدن و بالغ شدن فرزندشان زحمت بکشند. لذت در زمان های کوتاه و بر اثر زحمات کوتاه مدت حاصل می شود. پس در رهبری روحانی خوشی زمانی حاصل می شود که به آنچه انجام می دهیم عمیقاً معتقد باشیم. تعلیم و تدریس، مدیریت یک سازمان، رهبری یک گروه کوچک همه در مقابل چشمان خداوند مهم و صحیح هستند و بر اساس توانایی های شما شاید مدت زمانی زیادی طول بکشد، تا بتوانید نتایج کارتان را مشاهده نمایید. این امری طبیعی است، زیرا که بهترین دستاوردها به آرامی کسب می شوند. هیکل یک روزه بنا نمی شود. هیچ چیز پیش ساخته ای در کار خداوند وجود ندارد. خوشی قادر است رو در رو با مشکلات مواجه شود زیرا خوشی باعث بوجود آمدن امید در زمان مشکلات می گردد. یعقوب به ما این چنین می گوید: «ای برادران من، هر گاه با آزمایش های گوناگون روبه رو می شوید، آن را کمال شادی بینگارید! زیرا می دانید گذشتن ایمان شما از بوته ی آزمایش ها، پایداری به بار می آورد. اما بگذارید پایداری کار خود را به کمال رساند تا بالغ و کامل شوید و چیزی کم نداشته باشید.» (یعقوب 1: 4-2) مشکلات باعث شخصیت سازی می شود، البته اگر در مشکلات صبروری کنیم. اگر در حال حاضر مسئولیت رهبری سخت شده است و ما از هدف اصلی منحرف شده و برگشته به سوی راهی دیگر می رویم، در آن صورت نه تنها کار را رها کرده ایم بلکه فرصت را برای رشد خودمان به عنوان یک رهبر از دست داده ایم. هر رهبر باید پایداری را یاد بگیرد به جرقه هایی برای پرواز و تیغ هایی برای خراش خوردن، هر کسی هر از گاهی به آن ها نیاز دارد. تنها روش تغییر وضعیت موجود این است که گاهی هم

گیج شویم. گاهی هم پایداری این معنا را می‌دهد که باید مسیرتان را تغییر دهید. پایداری تنها به معنای سر سختی و ماندن در یک کوچه‌ی بن‌بست نیست، بلکه به معنای ماندن در مسیر است زمانی که می‌دانیم آن مسیر اگر چه سخت اما مسیر صحیحی است. پایداری، مداومت و استواری، مقاومت و حفظ قدرت است. هدف پایداری امید است. امید نیروی محرکه ایمان است و انگیزه‌ی ایمان، محبت است. آیه‌ای معروف در اول قرنتیان باب 13 وجود دارد به "چیزهای ماندگار". «محبت با همه چیز مدارا می‌کند، همواره ایمان دارد، همیشه امیدوار است و در همه حال پایداری می‌کند.» (اول قرنتیان 13: 7)

دلایلی وجود دارد که گاهی عمل کردن به پایداری به معنای مرگ و زندگی است، که به خاطر همین موضوع باید، مهارت پایداری را در خود افزایش دهیم. باید این کار را حتماً انجام دهیم. شرایطی وجود دارند که در آن خدا می‌خواهد کار اصلی آن رهبر پایداری باشد تا بتواند به افراد دیگر هم بیاموزد که پشتکار داشته باشند. زیرا آن‌ها می‌بینند که رهبرشان نیز با پشتکاری ادامه می‌دهد. کلمه‌ی "تجربه" در رساله‌ی یعقوب که در جاهای دیگری از عهدجدید نیز به کار رفته است کلمه‌ای با دو معنا است.

بنا به متنی که در آن استفاده شده است، می‌تواند به معنای مشکلی باشد که بوسیله آن، کسی لغزش می‌خورد (پس معنای وسوسه می‌دهد) و یا سختی‌ای باشد که به منظور غالب آمدن بر چیزی متحمل می‌شویم. (تست و آزمایش) شریر وسوسه می‌کند خداوند می‌آزماید و معمولاً زمانی که از تجربه‌ای عبور می‌کنیم نمی‌دانیم که با کدام یک از این دو حالت روبرو هستیم. وقتی هم برای تشخیص وجود ندارد. پس برنامه ما فقط حرکت به سمت جلو و استقامت است. چرا برخی از مردم استقامت می‌کنند در حالی که دیگران بسرعت دست‌های خود بالای سر برده و تسلیم می‌شوند؟

شجاعت، برای پایداری از اعتقاد راسخی که آن شخص درباره صحت هدف خود دارد بر می خیزد و این که او ایمان دارد، خداوند پشت آن هدف است. این اعتقاد باید فروتنانه حفظ شود. زیرا گاهی اعتقادات ما بر چیزهای اشتباه استوار می شود. زمانی می توانیم پایدار بمانیم که به پاداش های بلند- مدت و نه کوتاه مدت چشم بدوزیم. هر تلاش می تواند در دوره ای باعث صعود شود و یا به شدت نزول کند. ما در صورت پایداری و استقامت در جنگ های سخت، می توانیم پیروزی نهایی را رغم بزنیم. زمانی که می دانیم هدف نهایی نیکو است و از پستی و بلندی مسیر حرکت آگاهیم، می توانیم به جلو حرکت کنیم.

بهترین شانس زمانی نصیب ما می شود که افق واقعی که بر آن تمرکز نمودیم خود آسمان باشد. این تنها یک تئوری و کلیشه نبوده بلکه کیفیت زندگی و رهبری ماست. اگر عمیق ترین اشتیاق ما این باشد که روزی این جمله را از مسیح بشنویم "آفرین غلام نیک متدین!" رهبری ما متفاوت خواهد بود.

مسئله ای که می خواهیم در ادامه درباره اش صحبت کنیم این است که اهداف و نگاه ما باید به مسیحی باشد که در دست راست خدای پدر نشسته و با عدالت و رحمت حکومت می کند و تأثیر گذاری ما تنها زمانی معنا خواهد داشت که بر اساس این مسیر طرح ریزی شده باشد و نهایتاً کار ما این باشد که مردم را به سوی همان هدف هدایت کند.

اگر ما به حاکمیت مطلق خداوند ایمان کامل داشته باشیم بهتر می توانیم پایدار بمانیم. این که بدانیم خداوند توسط اشتباهات ما غافلگیر نمی شود باعث آسایش خاطر ما می شود. اما به همان اندازه مهم است که به یاد داشته باشیم خداوند تحت تأثیر موفقیت های ما نیز قرار نمی گیرد. خداوند توانایی های ما را می شناسد زیرا که خود او ما را آفریده است. زمانی که کارها

را به درستی انجام می‌دهیم مانند این می‌ماند که نتی صحیح نواخته شده و در فضا طنین انداز شود.

می‌توانیم پایداری بهتری داشته باشیم با این شرط که منتظر ستایش و تبریک نباشیم. به محض این که بر تحت تأثیر قرار دادن دیگران تمرکز کردیم توجه ما از انجام وفادارانه کاری که بر عهده داریم برداشته می‌شود. پایدار می‌مانیم اگر کار هر روز را همان روز انجام دهیم. به خصوص زمان‌هایی که دوره‌ای از آزمایش‌های سخت را در پیش رو داشته باشیم. خداوند نمی‌خواهد که در گذشته زندگی کنیم. و زندگی در آینده نیز غیر ممکن است. لحظه حال زمانی است که می‌توانیم فرصت‌ها را در نظر گرفته و از آن‌ها استفاده کنیم.

می‌توانم پایدار بمانم.

ویلیام کری؛ کار ساختارشکن خود را در سال 1798 با غیرت در هند آغاز نمود. استقامت نیاز بود تا در جایی که اصلاً هیچ فرهنگ صحیحی وجود ندارد ارتباط فرهنگی ایجاد شود. آموختن زبان‌های بومی، نوشتن و چاپ گرامر و فرهنگ لغات و ترجمه کتاب مقدس به زبان سانسکریت.

در یک روز در 8 مارس 1812 سال‌ها کار و تلاش از بین رفت. مغازه چاپ کری آتش گرفت و تمام کتابخانه وی دیکشنری کامل شده سانسکریت، قسمتی از دیکشنری بنگالی، دو کتاب گرامر و ترجمه‌ای از کتاب مقدس در آن آتش‌سوزی از بین رفتند. همچنین منابع زیادی از روزنامه‌های انگلیسی، دیکشنری‌ها اسناد و دفاتر حساب نیز در آتش سوختند. هفده سال تلاش وی بر باد رفته بود. دستاورد اصلی خدمت او از بین رفته بود. سال‌ها پیش ویلیام کری تلاش کرد تا به پدر بی‌ایمان خود توضیح دهد

که باید کاری بنیادی را به دور از خانه در هندوستان به اتمام رساند. هیچ کس تا به آن زمان چنین کاری نکرده بود و به همین خاطر کری را پدر خدمات مدرن می‌نامند. او نمی‌توانست به پدر خود بگوید که طبابت می‌خواند زیرا که دکتر نبود. نمی‌توانست بگوید که برای رفع احتیاجات سیاسی هندوستان، برای کمک آن‌ها خانه را ترک می‌کند زیرا که هیچ علاقه‌ای به موضوعات سیاسی نداشت. کری به پدر خود یک چیز ساده گفت چیزی که ریشه در سادگی شخصیت وی داشت. او در باره خودش به پدرش گفت: "می‌توانم دوام بیاورم!" بعد از آتش سوزی، کری می‌دانست که چه باید بکند. علی‌رغم دردی که در قلب داشت و ناامیدی‌هایش او می‌دانست که او و همکارانش می‌توانند کار را از سر گرفته و دوباره از صفحه‌ی اول فرهنگ لغات، گرامرها و ترجمه‌های کتاب مقدس شروع کنند و بعد به صفحه دوم بروند. به این ترتیب مسیر کار مشخص شد. کری؛ گفت که راه رفتن برای بار دوم در یک مسیر آسان‌تر است و آن دقیقاً کاری بود که انجام دادند. سال‌ها طول کشید، اما او آنچه را که آتش از او دزدیده بود را از نو ساخت. تا آخر زندگی کری؛ کتاب مقدس به صورت کامل به 44 زبان متفاوت ترجمه شد.

او می‌توانست دوام بیاورد و دوام هم آورد. قدم در پی قدمی دیگر. صفحه‌ای پس از صفحه‌ی دیگر. به ندرت پیش می‌آید که هر کدام از ما در سخنانمان چنین اظهاراتی کنیم. هیچ کدام از ما امروزه در مصاحبه‌ای شغلی زمانی که درباره توانایی‌هایمان از ما سؤال می‌کنند به رئیس نخواهیم گفت: "خب می‌توانم دوام بیاورم!" حتی زمانی که این کلمه را بکار می‌بریم جمله دارای بار منفی است و کمی بی‌ادبانه به نظر می‌رسد. در نگاهی دقیق به کتاب مقدس می‌بینیم که بزرگ‌ترین رهبران آنانی بودند که دوام آوردند و به سختی کار کردند. موسی بیابان گردی کرد و چند دهه به طول انجامید.

داود که از دشمنانش می‌گریخت. مسیح که از یک روستا به روستایی دیگر پیاده روی می‌کرد. پولس که به مسافرت‌های پر پیچ و خم می‌رفت و دائماً با همان حسادت‌ها و انتقادات و شک و تردیدها روبرو می‌شد و همه این فشارها از سوی دوستان مسیحی‌اش بر او وارد می‌شد. آنانی که دوام آوردند توانستند باعث خلق چیزهایی جدیدی شوند. آن‌ها با سختی‌های متفاوتی دست و پنجه نرم کردند و زمانی که آموختند پایدار بمانند و تسلیم نشوند تبدیل به افرادی قوی‌تر، حکیم‌تر و پر از انرژی شدند و توانستند که چشمان خود را بر افق‌های صحیح بدوزند. این راز پایداری و مداومت است وقتی حتی امروز یک قدم در مسیر صحیح برداشته‌اید، کار بنا کننده‌ای انجام داده‌اید و خداوند از آن راضی است. «زیرا می‌دانید گذشتن ایمان شما از بوته‌ی آزمایش‌ها، پایداری به بار می‌آورد. اما بگذارید پایداری کار خود را به کمال رساند تا بالغ و کامل شوید و چیزی کم نداشته باشید.» (یعقوب 1: 3-4)

پایداری در عصر حاضر

در فرهنگ معاصر ما، کسب نتیجه‌ای سریع، از صبوری با ارزش‌تر است. (که نهایتاً باعث ضعف شدید فرهنگی می‌شود.) طمع لاتاری‌ها و شرکت‌های هرمی باعث ورشکستگی بسیاری از افراد گشته است. ورزشکاران مکمل‌های استروئیدی مصرف می‌کنند. دانش‌آموزان از آمفتامین (نوعی مسکن) استفاده می‌کنند. غذاهای حاضری جای غذاهای خانگی را گرفته‌اند. ما جستجوی اینترنتی را جایگزین تحقیقات جدی کرده‌ایم. در کسب و کار مردم بر دستاوردهای کوتاه مدت بیشتر از بلند مدت متمرکز شده‌اند. رهبران

سیاسی حتی درباره طرح‌های اصلاحی که سی سال طول می‌کشد اصلاً فکر هم نمی‌کنند.

رهبری روحانی، جنبشی بر ضد فرهنگ امروزه ماست. زیرا که بهترین رشد را رشد طبیعی و پیش رونده می‌داند. شاگردسازی کاری آنی نیست. شخصیت ما در روبرو شدن با سختی‌ها و مواجهه به مشکلات مختلف شکل می‌گیرد. شناخت خداوند از صفحه‌ویکی‌پدیا بدست نمی‌آید. در تأثیرگذاری روحانی مردم را به روش‌های مختلفی به آرامش دعوت می‌کنیم تا اجازه دهند حقیقت آشکار شود، و روابطی که باعث گسترش بینش آن‌ها نسبت به مسائل است گسترش یابند. این به معنای کندی یا تنبلی نیست بلکه سنجیده عمل کردن است.

پایداری یک دیدِ دوراندیشانه است. ایده‌آل‌ترین کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم آنقدر مهم و آنقدر الهامی است که رسیدن به آن در طول عمر یک نفر امکان‌پذیر نیست. افرادی هستند مانند بنیادگذاران شرکت‌ها که می‌دانند کار آن‌ها چندین دهه طول خواهد کشید که آن شرکت کاملاً بنا شود. فعالان اجتماعی که موضوع گرسنگی و بیماری را بر می‌گزینند و می‌دانند که افقی نهایی و واقعی برای آن‌ها وجود ندارد. اما در کار آن‌ها هر اتفاق خوبی که امروز بتواند رخ دهد، ارزشمند است. هستند شبانانی که می‌دانند احیای زندگی انسان‌ها هرگز در این جهان کامل نمی‌شود. بهترین رهبران این تضاد و کشمکش‌ها را می‌پذیرند که: من امروز خود را متعهد به کاری می‌کنم که هرگز در طول زندگی‌ام تکمیل شدن آن را نخواهم دید. اما چرا باید به چیز کمتری راضی باشم؟ اهداف والا ارزش آن را دارند، که بر آن‌ها تمرکز کنیم، حتی اگر خود قادر به اتمام آن‌ها در زندگی‌مان نباشیم. «ایمان، ضامن چیزهایی است که بدان امید داریم و برهان آنچه هنوز نمی‌بینیم.» این‌ها خطوط متحیرکننده آغازین باب یازده عبرانیان هستند.

سپس به لیست بزرگان ایمان در عهدعتیق می‌پردازد. ابراهیم و دیگران به عنوان افرادی معرفی می‌شوند که پایداری نمودند، حتی در زمانی که پاداش بسیار دور از دسترس بود و آنان نمی‌توانستند آن را در زندگی زمینی خود کسب کنند. «اینان همه در ایمان درگذشتند، در حالی که وعده‌ها را هنوز نیافته بودند، بلکه فقط آن‌ها را از دور دیده و خوشامد گفته بودند. ایشان

تصدیق کردند که بر زمین، بیگانه و غریبند.» (عبرانیان 11: 13)

گاهی به جای این که بپرسیم آیا دید و رویای ما به اندازه کافی بزرگ

است یا خیر باید بپرسیم که آیا به اندازه کافی دور هست؟

فصل هفتم

پیش بینی جراحات

«خداشه دار کردن نام نيك يك شخص، وقتی خود آن شخص در آن جا حضور ندارد تا از خود دفاع کند، نشانه‌ی اشتیاق به فساد و خیانت کاری است.»

- جان کالون؛ الهی دان و شبان اصلاح طلب

در ارتش کلمه‌ای وجود دارد که برای جراحات‌هایی استفاده می‌شود که توسط هم‌زمان شخص به وی وارد می‌شود، که می‌تواند شلیک منحرف شده یک خمپاره باشد و یا هدفی اشتباه از طرف توپخانه باشد یا تنها شلیک یک گلوله که بسوی شخص اشتباهی در میدان پر از گرد و خاک، نشانه رفته باشد. این بزرگ‌ترین توهین در یک جنگ به حساب می‌آید و به شلیک دوستانه معروف است. اما هیچ چیز دوستانه‌ای در آن دیده نمی‌شود. شلیک دوستانه در جنگ یک جراحات ناآگاهانه را در پی دارد. اما گفتن این مطلب غم‌انگیزتر است که: "رهبران مسیحی، رهبران مسیحی دیگر را مجروح می‌کنند." خیلی خوب می‌شد اگر که، می‌توانستیم بگوییم این اتفاق همیشه نا آگاهانه رخ می‌دهد. اما گاهی مسئله بدتر از آن است، حتی اگر ناآگاهانه هم اتفاق می‌افتد نشان از بی‌توجهی شدیدی است که در نحوه‌ی سخن گفتن برخی از رهبران در مورد دیگران یا نحوه‌ی رفتارشان وجود دارد و شاید بهتر باشد همان صفت آگاهانه را در این مورد بکار ببریم.

ما از این واقعیت پنهان می‌شویم، سکوت اختیار کرده و تظاهر می‌کنیم که این چیز واقعیت ندارد. اما هزاران رهبر وجود دارند که دست از کار

کشیده‌اند تنها به این خاطر که از همکاران خود زخمی شده‌اند و ما هنوز هم در مورد آن صحبت نمی‌کنیم.

بدترین نوع زخم‌ها

پولس رسول در رسالات خود از سخن گفتن در مورد زخم‌هایش اجتناب نمی‌کند. در یک پاراگراف کوتاه او لیستی از "زندان‌ها، چوب خوردن‌های بی‌شمار، پنج بار سی و نه ضربه شلاق خوردن، سه بار کشتی شکسته شدن، یک شبانه روز را در دریا بسر بردن" ارائه می‌دهد. وی در سفرهای خود بارها در مقابل خطراتی از جانب دزدان، قوم خود و امته‌ها قرار گرفت. خطرات در شهر و بیابان و دریا را پشت سر گذاشت ولی خطراتی از سوی افرادی که ادعا مسیحیت می‌کردند نیز وی را تهدید می‌کرد. بر همه این چیزها بی‌خوابی، گرسنگی و تشنگی و رویارویی با مسائل مختلف را نیز اضافه می‌کنیم. (دوم قرن‌تیاں 11 : 23 - 27)

پولس رسول جراحات را پیش‌بینی می‌کرد. او می‌دانست که، انجیل مسیح خبر خوش برای همه انسان‌ها است، اما داشتن مسیح به عنوان خداوند زندگی‌اش، به معنای تغییر زندگی او بود و مستلزم از دست دادن چیزهایی بسیاری بود. در افسس تاجران نقره هم او را خطری برای کسب و کارشان احساس کردند چون تقاضا برای ساخت بت‌ها کاهش یافته بود و همان باعث شد که بلوایی در آن جا بر پا شود.

اما در میان همه این چیزها به نظر می‌رسید که پولس از دوستان ایماندار خود بیشتر آسیب می‌دید. آنانی که انگیزه‌شان با انگیزه پولس فرق داشت. پولس درباره رهبران می‌نویسد که از روی حسادت با کینه‌توزی موعظه می‌کردند تا باعث ناامیدی پولس در زندان شوند. از همان ابتدا در میان

رهبران مسیحی رقابتی آغاز شده بود. آنان می گفتند که پولس گستاخ است و مامور دولتی و برای رسیدن به اهدافش بسیار پر سر و صدا عمل می کند. آن ها از فرصت سؤاستفاده کرده و زمانی که وی به حاشیه رانده شده بود، علیه او موعظه می کردند و قلب او را جریحه دار می نمودند. و آن هم جراحاتی عمیق. تنها یک جا وجود دارد که درد و ترس را از می توانیم در پولس احساس کنیم و آن هم در رساله قرنتیان است. یکی از پر محبت ترین رسالات در عهد جدید.

در این رساله پولس درباره زخمی که شاید در رساله قبلی اش در مورد برخورد با شخص خطاکار از خود به جای گذاشته بود سخن می گوید. او در مورد مشکلاتش در ارتباط با چند نفر در کلیسای قرنتس سخن می گوید. او نیش انتقادات آن ها را احساس کرده بود. اعتراف می کند که او سخنور قابلی نیست و جزو رسولان اصلی مسیح هم نیست. پولس اعتراف می کند که از بودن با آن ها می ترسد به خاطر این که اخیرا کشمکش هایی به خاطر عدم پذیرش وی در آن جا وجود داشته است. با وجود پیش بینی ملاقاتی دیگر با آن ها پولس صادقانه سخن می گوید: «زیرا یم آن دارم که نزدتان بیایم و شما را آن گونه که انتظار دارم، نبینم، و شما نیز مرا چنانکه انتظار دارید، نبینید. یم آن دارم که در میان شما جدال، حسد، خشم، خودخواهی، افترا، غیبت، غرور و بی نظمی ببینم و نیز یم آن دارم که چون نزد شما آییم، خدا بار دیگر مرا در حضور شما فروتن سازد و من به خاطر برخی که در گذشته گناه کرده و از ناپاکی، بی عفتی و عیاشی خود توبه نکرده اند، اندوهگین شوم.» (دوم قرنتیان 12 : 20 - 21) مردی که سختی های طاقت فرسای فیزیکی را تحمل کرده بود اعتراف می کند که از آمدن به حضور خواهران و برادران منتقد می ترسد. تحمل زخم های ایمانداران آشنا بسیار سخت تر بود.

رابطه پولس با کلیسای قرن‌تس خوب نبود و از ابتدا تا به انتها پر از زخم و آسیب است. اما در آخر نامه پولس بهترین‌ها را برای آن‌ها آرزو می‌کند. «فیض خداوند عیسی مسیح، محبت خدا و رفاقت روح‌القدس با همه‌ی شما باد.» (دوم قرنتیان 13: 14) اینان کلماتی تو خالی نیستند. پولس در چالش سخت رهبری گرفتار بود، کلیسایی که با آن روبرو بود مشکلات بسیاری در رابطه با اخلاقیات و الهیات و پرستش داشت و از سوی دیگر رابطه‌ای نزدیک اما پر از مشکل و جراحت با خود پولس.

منتظر کار خداوند باشید.

رویکردی که پولس داشت صادقانه، باز و کاربردی بود. او قرار بود که ایمانداران را در قرن‌تس ملاقات کند و آن‌ها با هم بنشینند و مسائل را بررسی و حل کنند. او انتظار بهترین‌ها را داشت، اما در عین حال خود را برای بدترین چیزها نیز آماده کرده بود. اما مهم‌ترین نکته این بود که او بر خداوند به عنوان رهبر تکیه داشت. فیض مسیح، محبت پدر و "koinonia" (مشارکت) روح القدس. او به اندازه‌ی کافی مجرب بود که بداند جراحت‌ها اجتناب ناپذیرند. نجات از این جراحت‌ها تنها با تکیه بر خداوند امکان داشت. زمانی که ما آسیب می‌بینیم یا این که باعث جراحت دیگران می‌شویم، خواه این زخم‌ها هنوز تازه باشند و در حال خونریزی و خواه از گذشته‌های دور باشند، تنها امید ما برای شفا خداوند است.

ما بدون خدا به اندازه کافی پر از فیض نیستیم، محبت کافی نداریم و اشتیاقی هم برای اصلاح رابطه‌های خراب شده خود نخواهیم داشت. جراحاتی که ایمانداران بر یکدیگر وارد می‌کنند بسیار تأسفانگیز است. هزاران رهبر کلیسا هر ساله از کار خود کناره‌گیری می‌کنند و این تنها به آن

خاطر است که آن‌ها از رفتار ایمانداران نزدیک خود سرخورده شده و دلسرد گشته‌اند. افرادی که حس رقابت شدیدی در خود دارند، اغلب نمی‌فهمند که جاه‌طلبی روحانی آن‌ها شکل رقابتی شدیدی علیه رهبران را گرفته و همین کار باعث بی‌اعتبار شدن انگیزه‌های اصلی آن‌ها شده است.

تعصب‌ها و تمایلاتی که در ذات ما نهاده شده‌اند و غالباً هم فکر می‌کنیم بر آن‌ها پیروز شده‌ایم بر عملکرد ما تأثیر گذاشته و خود را نمایان می‌سازند. سخن گفتن بر ضد شخصی که تفکراتی علیه زنان دارد، یک موضوع است، اما آزاد شدن کامل از هر تعصب و تردید در مورد زنان موضوعی دیگر.

آسان است که بگوئیم شخصی نژادپرست نیستیم، اما در عین حال راه‌های زیادی وجود دارد که، بوسیله آن ما می‌توانیم فاصله خود را با افرادی از نژادهای دیگر، حفظ کنیم. برای رهبران عادی است که بگویند به افرادی که کارهای کوچکی انجام می‌دهند احترام می‌گذارند اما اغلب کاری که ما انجام می‌دهیم این است که تاکیدها و توجه‌مان را بر کارهای بزرگ و پر سر و صدا قرار دهیم. ممکن است بگوئیم روش‌های مختلف و صحیحی در رهبری وجود دارد اما نا آگاهانه، کار رهبرانی که به غیر از روش ما عمل می‌کنند را بی‌ارزش بشماریم و تنها افرادی را به تیم خود دعوت کنیم که روش کار آن‌ها با روش ما هم خوانی داشته باشد.

ممکن است بگوئیم که ایمان داریم "زمانی که ضعیفم، آنگاه قوی‌ام!" اما رهبرانی که ضعیف و زخمی شده‌اند را گناهکار و در اشتباه بدانیم و برای بیرون گذاشتن آن‌ها از کار، به دنبال راهی بگردیم. این که ما گاهی حتی به سوی افراد زخمی دور و بر خود شلیک می‌کنیم، امری تأسف‌آور اما واقعی است. زمانی که رهبری از تیم ما با مشکلی برخورد می‌کند و دچار ناراحتی شدید می‌شود و نیاز به فیض و شفا دارد، افراد دیگری که جزو رهبران ارشد

هستند، شروع به کم کردن نقش آن رهبر در خدمات می‌کنند. رهبری اشتباه می‌کند و رهبران دیگر شایستگی و مسح او را زیر سؤال می‌برند. واضح است که رهبری ممکن است در مورد مسئله‌ای نقطه ضعف یا ناآگاهی داشته باشد و رهبران دیگر به جای آموزش، اصلاح و تعلیم وی حتی به خود زحمت فکر کردن در مورد این مطلب را هم ندهند.

ما در عصر وسایل یک بار مصرف زندگی می‌کنیم. دوربین‌های عکاسی یکبار مصرف، فندک‌های یکبار مصرف، خودکار یکبار مصرف، رهبران یک بار مصرف.

اغلب وسائل آشپزخانه را طوری طراحی و تولید می‌کنیم تا تنها برای چند سال کار دهند و تاریخ مصرف داشته باشند. نمی‌خواهیم که برای تعمیر آن‌ها وقت بگذاریم، کهنه‌ها را دور می‌اندازیم و نو را جایگزین آن‌ها می‌کنیم. امروزه تمایلی گسترده در مورد این مطلب وجود دارد که اگر مسائل آن طوری که باید پیش بروند، نروند، به دنبال یک رهبر جدید می‌گردیم. اما نکته‌ی غم‌انگیز در اینجاست که هدف کلی تأثیرگذاری روحانی این است، که نظم سقوط کرده خلقت را، بر آنچه خداوند در ابتدا قصد بر قرار کردنش را داشت برگرداند. بنابراین خداوند چیزها را با تاریخ انقضا نمی‌آفریند. او آسیب‌دیده‌ها را از بین نمی‌برد. زمانی که ما مردم را کنار می‌گذاریم و باعث عمیق‌تر شدن زخم و آسیب‌شان می‌شویم، در حقیقت به خواندگی خود برای عمل به عنوان مأمورین شفا و مصالحه و احیا خیانت نموده‌ایم.

روش برخورد با آسیب در عصر حاضر

امروزه عادت‌های اجتماعی خاصی وجود دارند که افراد را بیشتر در معرض جراحت قرار می‌دهند. یکی از روش‌های پیش پا افتاده رهبری این

است: مثلاً شرکتی که تنها انگیزه‌اش افزایش آمار سالانه است بدون در نظر گرفتن وضعیت پرسنل خود، که این هدف بسیار آسیب زنده است.

شرکت‌ها باید سودآور باشند. اما سؤال واقعی این است، که آیا ارزش‌های سیستم می‌تواند فراتر از سود آن اهمیت داشته باشد یا خیر؟ اگر سازمانی به پیشرفت انسان‌ها بیش از کسب سود اهمیت دهد، هرگز نمی‌تواند از افراد استفاده کند و بعد از مدتی آن‌ها را دور بیندازد. روند زندگی و ازدحام جمعیت، ما را از صبروری و پیشرفت‌های بلند مدت بازداشته است. احساس می‌کنیم که به اندازه کافی وقتی برای مداوای مجروحین نداریم. ما کاری با آن‌ها می‌کنیم که یک بیمارستان هرگز با آن‌ها نمی‌کرد. فرد زخمی را در خیابان ول کرده و آرام به پشتش می‌زنیم و به او می‌گوئیم، موفق باشی!

گاهی در انتشار مسائل مختلف با استفاده از ابزارهای ارتباط الکترونیکی خویشنداری لازم را نداریم. بنا بر دلایل عجیبی افراد زمانی، که می‌خواهند یک ایمیل پر آب و تاب را بنویسید و یا پستی در وبلاگ قرار دهند، خویشنداری خود را از دست می‌دهند. (و بعضاً ایمیل به همه ارسال می‌شود یا سهواً به شخص مورد انتقاد، و افراد شوکه می‌شوند.) بر اساس غرایض اولیه، وقتی که ما خشمگین یا ناراحت هستیم، نوشتن ایمیل‌های کنایه‌آمیز یا توهین کردن یا نوشتن در یک وبلاگ حس خوبی به ما می‌دهد. چیزهایی در آنجا می‌گوئیم که هرگز رودرروی آن شخص نخواهیم گفت و هرگز چنین نامه‌ای را شخصاً برای او نمی‌فرستادیم.

تعجبی ندارد که امروزه، فراخوان‌های زیادی در مورد احیای نزاکت و رفتار خوب وجود دارد. این کار بسیار وسیع است و دستیابی به این هدف آنقدر سخت است، که ما باید از تمام منابع خود به خصوص منابع انسانی استفاده کرده و آن‌ها را حفظ نمائیم، تا بتوانیم نجات و احیا را به جوامع خود بازگردانیم. اکثر رهبران مسیحی مجروح هستند و بسیاری باعث جراحت

دیگران شده‌اند. ما به تأثیر گذاری قدرتمند خدا نیاز داریم تا افکار و جملات و اعمال مان را آرامی دهد.

اگر با خداوند صادق باشیم به او چه می‌گوئیم؟

" خداوندا؛ فکر می‌کنم قصد همه ما خوب است، اما نمی‌دانم چرا این قدر باعث به هم‌ریختگی اوضاع شده‌ایم. زمانی که زندگی در جریان است به دور و بر خود نگاه کرده و تعجب می‌کنم که چرا ما این چنین همه چیزها را پیچیده می‌کنیم. چرا اینقدر بی‌توجه هستیم؟ چرا خوب بودن افراد پیرامون خود را، تنها چیز مهم برای تو نمی‌دانیم؟ ما رهبران با یکدیگر همکاری نکرده‌ایم. به یکدیگر احترام نگذاشته‌ایم. ما متهم به مقایسه کردن، فخر - فروشی و حذف یکدیگر هستیم. ما از صرف انرژی خود در این کارها خسته شده‌ایم. از این که چطور دیگران را زخمی کرده‌ام شرمند هستیم و خود از زخم‌هایی که دارم ناانم، این زخم‌ها هنوز خونریزی می‌کند. کمک کن تا بتوانم دیگران را ببخشم و از دیگران هم بخشش بطلبم، آنانی که در حق‌شان اشتباه کرده‌ام. کمک کن تا بتوانم از چیزهای کوچکی که آزارم می‌دهند بگذرم. به من دیدی وسیع‌تر و بالاتر عطا کن تا بتوانم آنچه را می‌خواهی از طریق قوم خود انجام دهی را، دریابم. حسادتم را بردار و احترام را جایگزینش کن. تلخی درونم را بردار و آرامشت را به من عطا نما. زخم‌هایم را بردار و شفایم ده. بی‌توجهی‌هایم را بردار و آن را به نیکویی تبدیل نما. خداوندا؛ کلام تو می‌گوید: که نبرد ما با جسم و خون نیست، بلکه با نیروهای تاریکی این دنیا و نیروهای شریری که در صدد نابودی مان هستند. کمک کن تا این نبرد را جدی بگیرم. کمک کن تا باورش کنم. به من و تمام

افرادی که افتخار خدمت کردن به آنها را دارم، کمک کن شریر را به عنوان دشمن خود ببینیم.

خداوندا؛ حقیقت و فیض خود را جاری ساز و بگذار این حقیقت و فیض از ما نیز جاری شود. آمین.

فصل هجدهم

رسیدگی به انتقادات

«می‌توانید در بین مسیحیان ظاهری، صدها منتقد پیدا کنید، اما تمامی انتقادات، حتی باعث هدایت يك نفر هم بسوی مسیح نمی‌شود.»
- دی.ال.مودی

انتقاد، حسی مانند فرو رفتن چاقو در شکم و باقی ماندن آن در همان جا است. روزها، ماه‌ها، سال‌ها در همان جا باقی می‌ماند. گوئی برای دیگران نامرئی است. حتی برای فردی که چاقو را فرو کرده نیز نامرئی است، زیرا که او فکر می‌کند انتقاد او مفید واقع شده و او صادقانه عمل کرده است. حسی دیگری که انتقادات وارد شده، می‌تواند در رهبر ایجاد می‌کند، مانند تیرهای کوچک و ظریف دارت در بدن او بنشینند و ایجاد سوزش کند. در واقع هیچ انتقاد بزرگی نشده است. هیچ خنجری از روی بدخواهی از پشت به وی زده نشده. اما رهبر احساس می‌کند که از روز اولی که نقش رهبری را پذیرفته انگار که تی‌شرت با طرح سیل دارت پوشیده است. تقریباً همه افراد در اطرافش نظر شخصی خود را ارائه می‌کنند که با چه چیزی مخالفاند و با چه چیزی موافق. و دردآورتر این که کدام خصوصیات رهبر را دوست دارند و کدام را خیر. اظهار نظر درباره‌ی وی دائمی است و این موضوعات، او را بی‌اراده نموده، به عقب می‌راند.

رهبری جوان و پر انرژی‌ای بود که براحتی کار خود را با روحیه‌ای خوب انجام می‌داد. بندرت مردم سر راه او قرار می‌گرفتند و از او انتقاد می‌کردند، زیرا نمی‌خواستند با فردی که دائماً پیروز است رودرو شوند.

نیروی که رهبری وی را به جلو می‌راند، نیروی توجیه خود بود و با آن اهداف را جلو می‌برد و نسبت به هر انتقادی حتی سازنده نیز بی‌توجه بود. برای او معادله بسیار ساده بود، یا با من هستی یا بر ضد من. تصمیم بگیر آیا درون کشتی من هستی یا خارج از آن؟ یا روش من یا هیچی. مشکل خود انتقاد نبود، بلکه مشکل این بود که تمام راه‌های تشخیص‌های ارزشمند، ارزیابی‌ها و نقطه نظرات بسته شده بود و بدتر از همه این بود که رهبر این روش را الگویی به عنوان روش موثر رهبری به دیگران تعلیم می‌داد. وی با تمام قوا این کار را انجام می‌داد و بیچاره مردمی که قرار بود او را متابعت کنند. نباید تعجب کنیم که تحمل انتقاد، کار بسیار دشواری است. رهبری که از او انتقاد شده باید تمیز دهد، که آیا چیزی که دیگران درباره او می‌گویند صحیح است یا خیر؟ اینجا است، که چاقوهای کالبد شکافی با یکدیگر برخورد می‌کنند. عطای تمیز گاهی برای انتقادهایی که آن‌ها را انتقادهای سازنده می‌نامیم بکار می‌رود، اما وقتی انتقاد افراد مخرب باشد، همان چاقوی جراحی تبدیل به خنجر می‌شود.

کلمه‌ی انتقاد از کلمه یونانی "krino" گرفته شده است که به معنای بریدن است، همه ما مورد تحت انتقاد خداوند قرار می‌گیریم. «زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و برنده‌تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است.» (عبرانیان 4: 12) این اتفاق خوب است، چون عمل جراحی، کاری بنیادی است، که قسمت‌های بد را می‌برد و جدا می‌کند و جا را برای رشد قسمت‌های مفید، مهیا می‌سازد.

مشکل این است که انسان‌ها در عمل جراحی روحانی ضعیف هستند. مشکل اینجا است که مردم به خود اجازه می‌دهند انتقادهایی نکنند، که حتی

ذره‌ای با حقیقت هم‌خوانی ندارد، و مشکل ما زمانی اوج می‌گیرد که مردم خط مشی را در پیش می‌گیرند، که تنها با کلمه "روح انتقاد" تعریف می‌شود.

درک روند انتقادات

کاری که اصولاً در مقابل انتقاد انجام می‌دهیم این است که، به جای درک روند انتقاد، در مقابل آن واکنش نشان می‌دهیم. رهبران باید پوست کلفتی داشته باشند و یکی از بهترین روش‌های دست یافتن به این چیز، بدست آوردن درکی واقعی و متفکرانه و کتاب‌مقدسی از، انتقاد مردم است. گاهی مردم از رهبران انتقاد می‌کنند تا بتوانند تشخیص دهند که به چه کسی می‌توانند اعتماد کنند. زمانی که شخصی به رهبری اعتماد می‌کند تا بتواند بر زندگیش تأثیرگذاری داشته باشد، ریسک بزرگی را می‌پذیرد. اگر رهبر اشتباه کند، تکلیف چیست؟ یا اگر اشتباه هدایت کند چه؟ یا اگر رهبر انگیزه‌های اشتباهی داشته باشد؟ یا اگر بخواهد سؤاستفاده بکند؟ همه مردم درباره این چیزها نگرانند. زیرا همه مردم تجربیات بدی با رهبران مختلف را پشت‌سر گذاشته‌اند. پس نباید جای تعجب باشد که مردم در زندگی رهبر کنجکاوی می‌کنند، سرک می‌کشند و ارزیابی می‌کنند. این چیز نباید برای رهبر تهدیدآمیز تلقی شود. رهبر باید بتواند بگوید: "من درک می‌کنم که چرا مراقب اعمال و رفتار من هستید. می‌دانم که باید اعتماد شما را جلب کنم. پس به تمیز خود ادامه دهید!" اما همیشه بدترین حالت را فرض نکنید. من خود این را از قبل به شما می‌گویم که من اشتباهاتی خواهم داشت، اما کاری که همه ما باید انجام دهیم این است که با یکدیگر کار کنیم، تا اشتباهات را اصلاح کنیم.

در مواقع دیگر مردم از رهبران انتقاد می کنند زیرا دوست دارند احساس مافوق بودن داشته باشند. انتقاد می تواند یک بازی قدرت محسوب شود. صاف و ساده بالای سر افراد ایستادن در حالی که ذره بین در دست داریم به معنای این نیست که مشکلات آن ها را بزرگ کرده ایم، بلکه نشان دهنده کوچکی آن ها است. (این مسئله درباره کسی که ذره بین را در دست گرفته نیز صدق می کند). پس مردم می آزمایند و تحقیق می کنند. آن ها با این کار احساس قدرت می کنند و یا این که در مقابل قدرت رهبر از خود محافظت می کنند.

گاهی به این خاطر که رهبران تمام طرح های کار را تعیین می کنند، روش رهبری آن ها خدمت نبوده، بلکه تبدیل به دفاع از خود می شود. داستان می تواند بارها در یک رابطه ی مخدوش شده تکرار شود و دور باطل انتقاد دو جانبه که چیزی جز بازی قدرت نیست، همواره ادامه یابد. مردم زمانی که بدنبال حقیقت می گردند، از رهبران انتقاد می کنند. گاهی مردم چاقوی جراحی را برداشته و همه چیز را می شکافند، زیرا بدنبال حقیقت می گردند. پس از یادداشت سخنرانی یا موعظه شما، آن ها می خواهند هنر سخنوری و ژست سخنرانی را حذف کنند. می خواهند حقیقت را کشف کنند. انتقاد سالم روشی برای دست یابی به حقیقت است. به همین دلیل است که منتقدین حرفه ای حمایت می شوند. منتقدین سینما، منتقدین غذاها، بازرسان گوشت، مدیران کنترل کیفیت و انبیا.

گاهی مردم از رهبران انتقاد می کنند، زیرا کار بهتری برای انجام دادن ندارند. انتقاد به خاطر این که حوصله مان سر رفته، یکی از خجالت آورترین دلایل انتقاد است. بی کاری باعث غیبت می شود و حکم انگل برای یک میزبان را دارد. افرادی که اجازه می دهند زندگی شان بی معنا باشد، همواره معنای زندگی خود را در مشغولیت با زندگی دیگران می دانند. مردم از رهبران

انتقاد می کنند، زیرا بر این عقیده هستند، که رهبران به نیازها و انتظارات آن ها پاسخ نمی دهند. وقتی که به بی ثباتی طبیعت انسانی فکر می کنیم، می بینیم که دائماً در حال پرسیدن این سؤال هستند: "اخیراً برای من چه کار کردی؟" که این در مورد انتظارات مردم از رهبران شان نیز صدق می کند. افراد نوع دوستی هم وجود دارند، که برای رهبران شان دست می زنند. حتی در زمان هایی که کار صحیح رهبر برای مردم، پرداخت بها و قربانی از سوی افراد بسیاری را می طلبد. اما رهبران حکیم همیشه به یاد دارند که واکنش اولیه مردم همواره بر اساس منافع آن ها است، خواه این منافع صحیح باشد خواه غلط. مثال های دیگری هم وجود دارند، اما نکته اصلی این است که، رهبران هرگز نباید در زمان رو به رو شدن با انتقاد شوکه شوند و احساس رسوائی بکنند. انتقاد همواره در قلمرو رهبری، همراه او خواهد بود. افرادی که نمی توانند هیچ انتقادی را تحمل کنند، هرگز نباید رهبر شوند. یک الگوی زیگزاگی از انتقاد و عمل و عکس العمل ناشی از آن وجود دارد که می گوید یک انتقاد می تواند برای هر کسی مشکل آفرین باشد. واکنش سریع و افراطی به جهت جبران، در مقابل یک انتقاد، عملکرد واقعی رهبر را از بین می برد. یک رهبر نباید در زمانی که مورد انتقاد قرار می گیرد، غمگین شده یا از ترس خم شود. باید ارزیابی صحیح و هوشیارانه ای از خود داشته باشد، این چیز به مرور زمان کسب می شود و در نتیجه گوش کردن به سخنان افراد قابل اعتماد، که حقایق را از روی محبت به او گوشزد کرده اند، بدست خواهد آمد. مهم تر از همه این که در رهبری روحانی باید با تمام وجود ایمان داشته باشیم که تنها دیدگاه خدا در مورد ما، واقعاً مهم است. ممکن است که این واقعیت ما را بترساند، اما ترس خداوند ابتدای حکمت است. ترسی که به معنای احترامی عمیق است. اما این چیز در واقع ما را آزاد می سازد. خنجرها و تیرهای دارت دیگر اهمیت نخواهند داشت. ممکن است که برای لحظه ای

دردناک باشند اما می‌شود آن‌ها را خارج کرد و ما به چاقوی جراحی خداوند خوش‌آمد می‌گوئیم. به تمییز و انتقاد الهی برای این که همیشه آنچه بیمار است را قطع خواهد کرد و به ما اجازه می‌دهد که شفا یابیم و قوی‌تر از گذشته گردیم.

کلید رویارویی با انتقادات

ماه‌ها است که از خانه دور هستید از سرزمین‌های ناهموار و دریا‌های پر تلاطم گذشته‌اید و به مقصدی که در آن به مجموعه‌ای از نتایج استراتژیک دست خواهید یافت، رسیده‌اید. بی‌وقفه پیغام خود را اعلام نموده‌اید یک به یک جان‌ها را برای مسیح صید کرده‌اید، قسمتی از یک جنبش حقیقی هستید. بر بالاترین نقطه موج این جنبش قرار دارید و بارزترین رهبر این جنبش شما هستید. اما در این جنبش افرادی وجود دارند که همواره شما را نقد می‌کنند. آن‌ها با پیغام شما مخالفت می‌کنند و در تلاش‌اند که اعتبار شما را بین افرادی که با آن‌ها کار می‌کنید خدشه دار کنند و حتی انگیزه‌های شما را زیر سؤال ببرند. "او یک طبل تو خالی است، اقتدار درست حسابی ندارد. این کار را برای پول انجام می‌دهد." این انتقادات از رهبران نزدیک به شما صورت می‌گیرد. آنانی که خود نیز عضو این جنبش بودند. این‌ها انتقادات بی‌اهمیتی نیست بلکه دشمنی‌هایی است که بوی خون می‌دهد.

این قسمتی از تجربه واقعی زندگی پولس رسول بود. در حالی که او با مسافرت‌های سخت بشارتی خود، یکی‌یکی دست و پنجه نرم می‌کرد، منتقدان وی تلاش می‌کردند کار او را خراب کرده و نام او را در اورشلیم خراب کنند. آنچه پولس را به ادامه دادن و می‌داشت طرز تفکر اصلی او بود که کاملاً بر خداوند معطوف بود، او در عین حال همواره فروتنی خود را در

ارزیابی که از خود ارائه می‌کرد، حفظ نمود. او ایمان داشت که خدمت او توسط منتقدانش شکل نمی‌گرفت اما نباید خدمتش هم به طور مغرورانه بر نفس او متکی باشد.

مرزی بسیار باریک در اینجا وجود دارد. آیاتی از عهدجدید که هر رهبر مسیحی باید آن را حفظ باشد. (اول قرنتیان 4 : 1-5). این نتیجه‌ای است روحانی که پولس در مورد تلاش‌ها، انگیزه‌ها و وجدان خود بدان دست یافته بود. این آیات طرز تفکری که یک رهبر باید برای استوار ماندن در برابر انتقادات اشتباه داشته باشد را مشخص می‌کند و همچنین می‌گوید که یک رهبر چگونه باید در مقابل ارزیابی همیشگی خداوند انعطاف‌پذیر باشد.

«پس همگان باید به ما به دیده‌ی خادمان مسیح و مباحثانی بنگرند که رازهای خدا به آنان به امانت سپرده شده است و حال انتظاری که از مباشر می‌رود این است که امین باشد. اما برای من قضاوت شما یا قضاوت هر دادگاه انسانی دیگر چندان مهم نیست. من حتی خود نیز درباره‌ی خویشتن قضاوت نمی‌کنم. زیرا در خود عیبی نمی‌بینم، اما این مرا بی‌گناه نمی‌سازد. بلکه خداوند است که درباره‌ی من قضاوت می‌کند. پس درباره‌ی هیچ چیز پیش از وقت قضاوت نکنید تا اینکه خداوند بیاید. او آنچه را که اکنون در تاریکی نهان است، در روشنایی عیان خواهد کرد و نیت‌های دل‌ها را آشکار خواهد ساخت. آنگاه تشویق و تمجید هر کس از خود خدا خواهد بود.» (اول قرنتیان 4 : 1-5)

پولس با تلاش و مشقت زیاد به این نتیجه‌گیری‌ها رسیده بود، این‌ها اصولی هستند که توسط هر کسی که از سوی خداوند خوانده شده‌اند تا تأثیرگذاری داشته باشند باید رعایت شود. خدمت اعتماد و وفاداری دعوت ما است. (هر کس ما را چون خدام مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد.) نباید بیش از اندازه به قضاوتی که دیگران در مورد ما انجام می‌دهند اهمیت دهیم. (اما به جهت من کمتر چیزی است که از شما یا از یوم بشر حکم کرده شوم.)

ما نباید زیاد هم مشغول خود باشیم (بلکه بر خود نیز حکم نمی‌کنم) و نباید فکر کنیم که ارزیابی که خودمان از خود داریم بی‌نقص است. (زیرا که در خود عیبی نمی‌بینم لکن از این عادل شمرده نمی‌شوم) تنها قضاوت خداوند است که مهم است. (پیش از وقت به چیزی حکم نکنید.) زمانی که همه چیز در روشنایی قرار بگیرد، حتی مخفی‌ترین مسائل مانند انگیزه‌ها هم، روشن می‌گردد (تا خداوند بباید و خفایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نیت‌های دل‌ها را به ظهور خواهد آورد) در آینده خواهیم دانست که چه اشتباهاتی انجام داده‌ایم. همچنین برای خدمات وفادارانه‌ای که انجام داده‌ایم تشویق خواهیم شد. حتی اگر دیگران این خدمات را در زمان حال نبینند. (آنگاه هر کس مدح از خدا خواهد بود.)

آیاتی نظیر اول قرن‌تین 4 : 1- 5 هدیه‌ی پر فیض خداوند هستند که ما را از موشکافی‌های زیاد آزاد کرده و در عین حال ما را مقید به هدایت الهی می‌کند. این یک طرز تفکر کامل است.

قدم‌های کاربردی برای رو به رو شدن با انتقادات

زمانی که احساس می‌کنید با یک انتقاد ناعادلانه زمین خورده‌اید، باید چکار کنید؟

مهم است که واکنش شخصی خود را در زمان انتقاد ارزیابی کنید. اگر انتقادی که صورت گرفته را درک نکنیم خونریزی حاصل از زخم متوقف نمی‌شود بلکه فقط شرایط را بدتر می‌کند. حقیقت را در مورد سخن گفته شده بپذیرید. با خداوند در مورد آن مشورت کنید. در مورد آن با یک فرد قابل اعتماد نیز صحبت کنید. اگر واکنش شما خشم است، آن را تشخیص دهید و سعی کنید که این مشکل را حل نمایید. خشم‌تان را به دیگران منتقل

نکنید. حالت دفاعی به خود نگیرید. به خصوص در زمان انتقاد، یک واکنش خونسردانه، انتقاد آتشین را خلع سلاح می کند و پاسخی آرام به شما اجازه می دهد که انتقادات صحیح و عادلانه را بپذیرید. خود را درگیر بحث های طولانی نکنید. اگر این چنین احساس کنید که باید تفکر منتقدان را عوض کنید نیروی خود را از دست داده و امکان دارد از ادامه کارتان پشیمان شوید. آنچه احتیاج است را بگوئید و به کار خود ادامه دهید. گوینده مسئول نظر خودش است.

اگر تقریباً مطمئن هستید که انتقاد تخریب کننده است، سعی کنید پاسخی قوی صادقانه و مستدل ارائه دهید. گاهی نیاز است که رهبران از افراد دیگر (نه فقط از خود) در مقابل انتقادات مخرب حفاظت کنند. اما پاسخ ما نباید به صورت چشم به عوض چشم باشد. ما دیگر آن دوران ها را پشت سر گذاشته ایم. قبل از پاسخ به انتقادات کمی صبر کنید. ممکن است که پاسخ شفاهی و حتی سریع احساس خوبی به ما دهد اما اعتبار شما را به عنوان یک رهبر زیر سؤال می برد زیرا تأثیر گذاری شما در یک شرایط چالش برانگیز در گرو پاسخ دقیق، سنجیده و آگاهانه شما به انتقادات است. دقت کنید این مسئله مهم است. در شرایط بحرانی پاسخ مکتوب گاهی می تواند مفیدتر باشد زیرا که شما با دقت و عاقلانه آن را می نویسید. پاسخ - تان را بنویسید. آن را مختصر بنویسید. اما قبل از فرستادن آن 24 ساعت صبر کنید. اکثر مواقع شما به این نتیجه می رسید که آنچه را نوشته اید اصلاح کرده یا اصلاً نفرستید. در مقابل وسوسه فرستادن کپی از ایمیل تان به دیگری بایستید زیرا این روشی است اشتباه، که برخی برای کسب امتیاز به کار می برند. زمانی که رهبران با عصبانیت و بی توجهی به انتقادات پاسخ می دهند تخریب چند برابر می شود. و زمانی که این پاسخ دست به دست

دیگران می‌گردد واکنش به آن انتقاد موضوع اصلی شده و کل مسئله به مانند سگی خواهد بود که دنبال دم خود می‌دود.

منشأ انتقادات را درک کنید. بسیاری از انتقادات شخص در واقع نمایانگر دردهای درونی و شخصی آن فرد منتقد است، پس به آرامی بپرسید. "چرا این کار را کردی؟ چه اتفاقی دارد اینجا می‌افتد؟" فرصتی وجود خواهد داشت که فیض و حقیقت خداوند جنگ را قبل از شروع شدن خنثی کنند. این خوشبینانه‌ترین حالتی است که اتفاق می‌افتد، اما ارزش آن را دارد که آن کار را امتحان کنیم. از دوستان معتمد و کلام خدا برای ارزیابی انتقادهایی که در مورد مسائل مهم می‌شود، استفاده کنید. ممکن است به نتیجه برسید که آن انتقاد ناعادلانه است و یا این که واقعاً پرده از یک مشکل واقعی برداشته است. اغلب به این نتیجه می‌رسید که حقایقی هم در پس هر انتقادی وجود دارند. در رهبری روحانی ما باید حقیقت را حتی اگر در ظاهر زشت ارائه می‌شود، نادیده نگیریم.

در اینجا به نکته آخر درباره برخورد با انتقاد می‌پردازیم. اگر ما هر گونه کار مهمی انجام می‌دهیم، به خصوص کار روحانی، کار ما واکنشی در بر خواهد داشت. این چیز به ما کمک می‌کند که به تجربه خود در زمان انتقاد به طور جدیدی نگاه کنیم. ما این انتقادات را می‌توانیم به عنوان نشانه‌ای بپذیریم که خداوند به ما اجازه داده است تا قسمتی از کار مهمی باشیم، که مردم را تکان می‌دهد، کاری که باعث تحریک آن‌ها می‌شود و گاهی واکنش‌های تدافعی سریعی را در بر دارد. اگر در زندگی‌تان تحت فشار قرار دارید، بدانید که در تحمل انتقادات تنها نیستید.

نکات زیر را بخوانید:

جانانان ادواردز؛ مردی که یکی از مهم‌ترین الهی‌دانان آمریکا است، باعث بزرگ‌ترین بیداری در آمریکا شد. تا آن زمان آمریکا شاهد چنین بیداری را به خود ندیده بود. وی با پایانی ناخوشایند در خدمات شبانی خود در نورتمپتون روبرو شد، زمانی که اعضای کلیسا او را به خاطر خیانت در امانت در خرج نمودن ده یک‌ها از خدمت کنار گذاشتند.

وینستون چرچیل؛ کسی که رهبر انگلستان بود و در روزهای تاریکی که انتظار می‌رفت حکومت آن کشور توسط نیروهای هیتلر سقوط کند، یک سال مانده به آخر جنگ جهانی دوم از مقامش بر کنار شد.

استیو جابز؛ مخترعی که اختراعاتش در شرکت‌های بزرگ به او رتبه‌ای در حد توماس ادیسون بخشید. توسط مدیران شرکت کامپیوتری اپل درست در زمانی که انقلاب دیجیتالی خود را آغاز می‌کرد اخراج شد.

هر کدام از این شرایط، شرایط پیچیده‌ای بودند و شخصیت‌های قوی بر این شرایط چیره شدند. اما این را به ما آموختند که همواره در رهبری نبردهایی وجود خواهد داشت. منتقدان صدای اعتراض خود را بالا خواهند برد. افرادی که مورد انتقاد قرار می‌گیرند مستحکم‌تر می‌شوند و در این شرایط اغلب تصویر کلی نامفهوم است. اینها دلایلی هستند که ما باید، چاقوی جراحی تیز را جایگزین شمشیر کند انتقادات نموده و از خداوند بخواهیم این جراحی را در ما انجام دهد.

فصل نوزدهم

بنا نمودن شکست‌های گذشته

«پیروزی به معنای رفتن از يك شکست به شکست دیگری
است بدون آنکه اشتیاق‌مان را برای کار از دست بدهیم.»
- وینستون چرچیل

جمله‌ای که پس از خرخز زیاد از مرکز رادیویی از دویست و پنجاه میلیون مایل دورتر از زمین پخش شد، در ظاهر جمله‌ای ساده بود، حتی جمله‌ای روزمره که می‌گفت: "هیوستون ما مشکل داریم!" سه خدمه سوار بر فضا پیمای آپولو 13 که در مدار ماه قرار داشتند، می‌دانستند که یک جای کار در فضاپیمای آن‌ها به شدت ایراد دارد. زیرا که صدای انفجاری را شنیده بودند و دیدند که سوختی که باعث تولید انرژی الکتریکی می‌شود از بین رفته است. این قطعاً یک مشکل بود. برنامه‌ای که برای فرود به ماه داشتند لغو شده و خدمه به صورت اضطراری باید فضاپیمای خراب خود را برای حرکت به سوی زمین برنامه‌ریزی می‌کردند. سه روز بعد کپسول فضاپیما به داخل اقیانوس آرام افتاد و شرکت ناسا این مأموریت را موفقیت در شکست نامید.

فرمانده جیمز لول؛ در یک کتاب به نام "از دست دادن ماه" که عنوانی مایوس‌کننده‌ای دارد، داستان اتفاق را بازگو می‌کند. جمله‌ای دیگر مخابره شده از ماه در حدود ده ماه پیش نیز به همان اندازه به یاد ماندنی بود. "هیوستون آرامش پایگاه برقرار شده. عقاب فرود آمد." نیل آرمسترانگ فرماندهی آپولو 11 فضاپیما را به طور دستی برای فرودی امن بر روی سطح ماه هدایت کرد. در آن زمان بیش از هر واقعه دیگری مردم از روی زمین

منتظر مشاهده آن لحظه بودند. برای اولین بار جشن و هیجان بر تمامی انسان‌ها بوجود آمد. دو مرد جعبه نازک عنکبوتی شکلی را بر سطح دیگری غیر از زمین فرود آورده بودند و این موفقیت فراتر از تصور بود. یکی از این وقایع "موفقیت" و دیگری "موفقیت در شکست" بود. ده‌ها سال از پروژه آپولو می‌گذرد. فیلمی که داستان "موفقیت در شکست" آپولو 13 را روایت می‌کند تحسین‌های بسیاری را به خود جلب نموده است. در فیلم ران‌هاواردز داستان را چنین بازگو می‌کرد، که چگونه سه مرد در فضاپیمايي شکسته و کوچک، صدها هزار مایل دورتر از زمین گیر افتاده‌اند و چگونه بر مشکل کمبود اکسیژن، آب و الکتریسیته پیروز شدند تا بتوانند به زمین باز گردند. آن‌ها سوخت راکت‌ها را طوری اصلاح کردند که بتوانند در مسیر صحیح به سوی زمین باقی بمانند و سیستم‌های مکانیکی داخل فضاپیما را تعمیر کردند. این فیلم بسیار جذاب است به خصوص به خاطر این که نشان می‌دهد چگونه ده‌ها مهندس جوان، برنامه نویس و متخصص هوانوردی و افراد دیگر در تکاپوی حل مشکل فضاپیما هستند.

خیلی از مردم امروزه حتی این را به یاد نمی‌آورند. مجموع شش فرود موفقیت‌آمیز بر سطح ماه در برنامه آپولو وجود دارد. تمام دوازده فردی که پا بر روی سطح ماه گذاشتند داستان "موفقیت در شکست" را می‌دانستند. رهبری روحانی انکار یا اجتناب از شکست نیست. بلکه به معنای بازسازی شکست‌های گذشته است. اگر موفقیت به معنای نبودن شکست باشد در آن صورت تنها راه رسیدن به موفقیت انجام ندادن هر گونه کار تازه‌ای می‌باشد پس نباید هیچ چیزی که در آن ریسکی وجود داشته باشد را انجام دهیم. بنابراین، شکست اجتناب‌ناپذیر است.

ممکن است نخواهیم که با شکست روبرو شویم و تنها در مسیرهایی قدم برداریم که با کمترین مقاومت از سوی دیگران روبرو شویم. اما این نوع

رهبری یک رهبری خوب نیست. چندین دلیل وجود دارد که نشان می‌دهد، شکست یک موضوع صرفاً منفی نیست.

پذیرش شکست به معنای زندگی در واقعیت است. رهبرانی که در رویایی زندگی می‌کنند که هرگز اشتباه نخواهند کرد، احمق به نظر می‌آیند. نزد دیگران اعتبار کمتری خواهند داشت زیرا که اکثر مردمی که به او نگاه می‌کنند می‌خواهند از او یاد گیرند که چگونه باید شکست‌های‌شان را پشت سر بگذارند. روبرو شدن با شکست‌ها انحراف موقتی از مسیر رهبری نیست، بلکه معنای رهبری روحانی است. روایت اصلی کلام از داستان خلقت به سقوط و سپس به نجات و جلال اشاره می‌کند. زندگی در عصر نجات به معنای آن است که زندگی نبردی دائمی است، برای سرکوب گناه و شکست دادن جهالت و بازسازی ارتباطات‌مان. این به معنای بازسازی شکست‌های گذشته است.

گذر از شکست‌ها اصلی است کتاب‌مقدسی که در مثال‌های رهبری می‌توان آن‌را دید. موسی از روی تعصب در زمان جوانی، شخصی را می‌کشد. داود زنا کرده و باعث فاجعه‌ای در زندگی خانوادگی‌اش می‌گردد. سلیمان حکیمانه کارش را آغاز می‌کند اما سپس به موفقیت‌های شخصیش معتاد می‌شود. پطرس سه بار عیسی را انکار می‌کند. پولس در سفرهای بزرگ بشارتی‌اش، پیروزی‌ها را یکی پس از دیگری تجربه می‌نماید. اما همیشه مردم به پیغام او پاسخ مثبت نمی‌داد و او باید در هر قدم با مشکلاتی که با دیگر رهبران مسیحی ایجاد می‌شد، دست و پنجه نرم می‌کرد. به جز این مثال‌ها و صدها مثال دیگری که در کتاب‌مقدس درباره شکست در رهبری وجود دارد، دروسی اساسی که در کتاب‌مقدس در رابطه با شکست‌ها وجود دارد نشان دهنده این است که این شکست‌ها خود هدف وجود رهبری روحانی است. ما موجودات سقوط کرده‌ای هستیم که در دنیای سقوط

کرده‌ای زندگی می‌کنیم. شواهد این مطلب نیز به صورت بیماری، جنگ، سوءاستفاده از کودکان، طلاق، اعتیاد، ناعدالتی اقتصادی و زلزله‌ها خود را نشان می‌دهند. در مقابله با این نیروها رهبری انسانی کار به جایی نمی‌برد و ناقص است. اما خالق جهان به خاطر محبتش در حال نبردی برای احیای این دنیا است. خداوند تأثیرگذار واقعی است، خداوند رهبر است و او از مردم به عنوان ابزار در این مبارزه بزرگ استفاده می‌کند. در قبول خدمت تأثیرگذاری روحانی ما به جبهه نبرد علیه جهالت، گناه و ناعدالتی ملحق می‌شویم و در طول این مسیر ما خود باید با شکست‌های مان روبرو شویم.

انواع شکست‌ها

برای این که بتوانیم با شکست‌های خود روبرو شویم باید ارزیابی صادقانه‌ای از معنای واقعی آن‌ها داشته باشیم. شکست‌های مختلف به عکس‌العمل‌های مختلفی نیاز دارند. آیا این شکستی آگاهانه بود یا ناآگاهانه؟ می‌دانیم که ارتکاب اشتباهات ناآگاهانه به اندازه خطاهای آگاهانه بد نیست و کار نیکویی انجام خواهیم داد، اگر از این جمله بی‌معنا و عامیانه زیر استفاده نکنیم: "می‌دانم، من هم انسان کاملی نیستم." اعتراف به این که ما که خدا نیستیم هرگز اعترافی صادقانه برای پذیرش اشتباهات عمدی ما نیست. اکثر افرادی که گرد ما هستند تا به حال به خوبی دریافته‌اند که ما مسیح نیستیم. تنها به این خاطر که اشتباهی نا آگاهانه بوده به معنای آن نیست، که تأثیرات آن بسیار کم باشد. اشتباه در محاسبه بودجه توسط یک شخص کم تجربه می‌تواند شرکتی را به ورشکستگی بکشد. یک غیبت ناشیانه می‌تواند جرقه‌ای باشد برای به آتش کشیدن یک جنگل. یک آموزه‌ی ساده‌انگارانه می‌تواند قوت کل کلیسا را از بین ببرد. دلیلی که به این نکات اشاره می‌کنیم این است که یک اشتباه کوچک می‌تواند مشکلات بزرگی را پدید آورد که

اغلب ما برای تشخیص ایجاد تعادل بین احساس مسئولیت و فیض دچار مشکل می‌شویم. رهبرانی وجود دارند که روشی ایده‌آل‌گرایانه را دنبال می‌کنند. اما همچنین رهبرانی هستند که همواره زیر چتر فیض خود را مخفی کرده و در زمان انجام هر اشتباهی شانه‌های خود را بالا انداخته و مسئولیت اشتباهات بی‌دلیل خود را در نیز بدوش نمی‌گیرند. خداوند صبور و بخشنده است. (این مسئله به وفور در کتاب مقدس دیده می‌شود.) اما اگر این مسئله را پیش فرض کارهای خود قرار دهیم در واقع رهبری خود را به مخاطره می‌اندازیم. آیا این شکست برای بار اول اتفاق افتاده یا بارها تکرار شده است؟ الگوهای خطا مهم هستند. اگر افرادی که به ما نزدیک هستند به خطا یا قصوری در رهبری ما اشاره می‌کنند و این مشکلی هست که بارها در گذشته اتفاق افتاده، ما باید به آن‌ها توجه کنیم زیرا این مسئله مهمی است که اگر رهبر بارها و بارها در کار خود خطا داشته باشد، او می‌تواند به تلاش خود ادامه دهد. اما نتیجه کار تغییر نخواهد کرد مگر آنکه آن رهبر سطح صلاحیت و توانایی خود را افزایش دهد. راه حلی که برای رهبر وجود دارد این است که از استعداد افراد دیگر برای حل مشکل استفاده کرده یا از سمت خود استعفا دهد. اگر رهبری دائماً به خاطر ناتوانی هایش شکست بخورد همه ضرر خواهند کرد.

آیا شکست‌ها اخلاقی است یا عملی؟ اخلاقیات حدود و مرزهایی دارند که به طرز قابل توجهی با تغییر مخاطبان شما می‌توانند متغیر باشند. خیانت در مسائل زناشویی به ندرت برای یک سیاست‌مدار فرانسوی به قیمت از دست دادن کارش تمام می‌شود. فساد و اختلاس در اکثر کشورهای آفریقایی یک اصل به شمار می‌آید. در آمریکا بسیاری در پس پرده سرمایه‌داری طمع خود را پنهان می‌کنند. به بیان دیگر در دنیای رهبری اعمالی هستند که به طور جهانی به عنوان خطای اخلاقی محسوب و محکوم می‌شوند. رهبری

روحانی چیزی متفاوتی است. یکی از اهداف اصلی تأثیر گذاری روحانی این است که به افراد کمک کند با خداوند و خالق خود همکاری نمایند تا چهره مخدوش شده خداوند در آن‌ها بازسازی شود. پس اخلاقیات چیز مهمی در این نوع از رهبری است و تنها به یک لیست بکن و نکن محدود نمی‌شود. یکی از بدترین موضوعاتی که اتفاق می‌افتد و قلب ما را جریحه‌دار می‌کند، موضوع فسادهای جنسی است. مردم اغلب خودنمایی پر سر و صدای یک رهبر روحانی را عاملی برای عدم صلاحیت وی نمی‌دانند ولی داستان زمانی که حتی یک بار آن رهبر وارد رابطه‌ی نامشروع شود، بسیار متفاوت می‌گردد. زمانی که روابط نامشروع جنسی آشکار می‌شود، مردم تقریباً دو نوع واکنش از خود نشان می‌دهند. اول طرد کردنی که از حس خیانت نشأت می‌گیرد و دوم بخشش و چشم‌پوشی به خاطر روابط قوی که بین آن‌ها و رهبر وجود دارد.

رهبرانی که درگیر بحران اخلاقی آشکار شده می‌شوند باید به مردم کمک کنند تا فرق این دو موضوع مجزا را درک کنند. بخشش شخص و صلاحیت رهبری. الهیات کتاب مقدس به طور واضح تأکید می‌کند که هیچ گناه وجود ندارد که نابخشودنی باشد. مشکلات اخلاقی و جنسی ممکن است که تخلفی بسیار تخریب‌کننده باشد، شکستن عهد ازدواج، زیر سؤال بردن بنیاد خانواده و از بین بردن اعتماد در روابط، اما باعث محروم شدن کامل افراد از فیض خداوند نمی‌گردد. بنابراین افراد ممکن است که قلب‌شان با آشکار شدن زنای رهبرشان بشکند، اما زمانی که آن شخص فروتنانه به سوی خداوند بازگشت نموده و توبه واقعی می‌کند، شادمان می‌شوند. بخشش خداوند لزوماً به معنای بازگشت مسئولیت رهبری برای آن شخص نیست. در برخی موارد آن شخص باید برای همیشه از کار خود کناره‌گیری کند. (به عنوان مثال معلمی که شاگردی را مورد سوءاستفاده فیزیکی و جنسی قرار

داده، هرگز نباید دوباره تدریس کند، هرگز! در مواقع دیگر آن شخص ممکن است پس از گذراندن زمان مشخصی برای احیای اخلاقی خود، به نقش رهبری خود باز گردد. (مدیر یک بیمارستان که پس از معلق شدن از کار به دلایل انضباطی به سر کار خود باز می‌گردد.) و باز هم شرایطی دیگر وجود دارد که آن شخص، بر سر کار رهبری باز نمی‌گردد اما در جایگاه و قسمت دیگری از کار مشارکت می‌کند.

رهبر جوانانی که وارد رابطه‌ی جنسی با یکی از شاگردان خود می‌شود، خدمت کلیسایی را ترک می‌کند، اما می‌تواند پس از اصلاح اخلاقی به عنوان شخصی که کمک مالی برای خدمات جوانان جمع‌آوری می‌کند مشغول به کار شود. سخت است که بدون تبدیل شدن به یک فریسی با این مسائل دست و پنجه نرم کنیم. هیچ قانون مشخصی در رابطه با شکست‌های اخلاقی در کتاب مقدس وجود ندارد زیرا قانون مداری هرگز باعث تقدس نمی‌گردد. با هر شرایط باید با جدیت و احترام و مراقبت برخورد نمود و در هر پله فیض و راستی مسیح را طلب نمود.

کشمکش با احساس شکست

رهبران صادق شکست خود را هر زمینه‌ای که باشد، به خداوند و افراد مناسب اعتراف خواهند کرد. هیچ دلیلی برای عقب کشیدن از کار وجود ندارد اگر چه تقریباً همه ما پس از شکست چنین واکنشی از خود نشان می‌دهیم. این بدان معنا نیست که همه باید همواره از شکست‌های دیگران با خبر باشند.

ادعای این که ما کسی هستیم به جزء خود واقعی‌مان نه تنها راه را برای مخرب‌ترین شکست‌ها باز می‌کند بلکه امکان شکست‌های وحشتناکی

که از غرور ناشی می‌شوند را نیز افزایش می‌دهند. از سویی دیگر این مشکل نیز وجود دارد زمانی که رهبران حس دائمی بی‌کفایتی، گناه و شکست دارند مثل این می‌ماند که در کار خود می‌لنگند. رهبران باید متواضع باشند اما یک رهبر نمی‌تواند کار رهبری خود را با احساس حقارت انجام دهد. شکست نباید جزو هویت یک رهبر شود.

گویا این مسائل به اندازه کافی پیچیده نیستند که برخی دیگر از رهبران با احساس شک و ناامنی، این حس را با اعتماد به نفس کاذب جایگزین می‌کنند. این بدترین موضوع در آسمان و بر زمین است. شخص بی‌کفایت در لباس پهلوان پنبه.

ممکن است این حالت بیش از تصور ما در بین افراد رایج باشد. در این جا به چند قدم عملی برای مقابله با حس فراگیر بازنده بودن اشاره می‌کنیم. زمانی که می‌دانیم در حال بهبود از نتایج یک شکست بد هستیم باید احساس خجالت و ناامیدی را بپذیریم. ما فرایند خطایی که اتفاق افتاده را با دوستان قابل اعتماد، همکاران، استادان و یا مشاوران دیگر مطرح می‌کنیم. شاید خوب باشد که به این مطلب به صورت فرآیند شفا از اندوه نگاه کنیم. کتاب جامعه 7: 24 "رفتن به خانه ماتم.." را برای مدت زمانی ضروری می‌داند. آنجا جایی نیست که قرار باشد تا ابد زندگی کنیم. اما همواره با روبرو شدن با شکست‌ها، حالت ذهنی که در فرد ایجاد می‌شود حس فقدان و ماتم است. زمانی که شکستی را پشت سر می‌گذارید، این دوره را تبدیل به زمانی برای آموختن نمائید. بهترین و حکیم‌ترین رهبران به جای انکار اشتباه‌شان از آن‌ها درس می‌آموزند. اندیشیدن به شکست می‌تواند دردناک باشد، مخصوصاً اگر قصورات ما در آن آشکار باشد. اما زمانی که با افرادی منصف، قابل اعتماد، حساس و باهوش آن شکست را بررسی می‌نمائیم در شرایط بهتری برای ادامه‌ی کارمان قرار می‌گیریم.

احتیاط را در زمان شکست بیاموزید. اما اجازه ندهید که این شکست شما را تبدیل به فردی محافظه کار نماید. تعادل ظریفی در این قسمت وجود دارد. برخی از شکست ها به ما می گویند که در چه جاهایی بی توجه، جاه طلب یا با اعتماد بنفس کاذب بوده ایم. پس شکست به ما کنترل نفس را می آموزد اما اگر فراتر رفته و کارمان را با محافظه کاری انجام دهیم آن زمان است که این شکست در واقع ما را از پا در خواهد آورد. زمانی که احساس شکست داریم اما افرادی معتمد به ما تضمین می دهند که این تنها حس خودمان است و بر اساس واقعیت نیست، آن زمان باید در یابیم که این احساس شک و تردید در مورد خودمان از کجا نشأت می گیرد؟ این حس ممکن است از ناامیدی هایی باشد که در ما حس ناآرامی فراگیری را ایجاد نموده اند یا ممکن است از یک زمینه ای کاملاً متفاوت در زندگی ما ایجاد شده باشد. مثل درگیری های خانوادگی، می تواند احساس شکست را در همه زمینه ها ایجاد کند. گاهی هم احساس ناامنی می تواند یک خصوصیت اخلاقی باشد. خصوصیتی که همواره وجود داشته اما در پس ظاهر شخص، پنهان شده باشد.

رویارویی با شکست در عصر حاضر

فرهنگ امروز به ما اجازه نمی دهد که به روشی سالم با شکست ها روبرو شویم. سرعت و عجله و تفکر سطحی در فرهنگ ما، روبرو شدن با شکست را سخت می نماید. همین که بتوانیم آنقدر شجاع باشیم و صادقانه با شکست خود روبرو شویم، یک چالش بزرگ است. اما سختی هایی که در آینده با آن روبرو خواهیم شد ما را ترغیب می کند که این فرایند را کوتاه کنیم. (یا خود

را برای روبرو نشدن با شکست توجیه کنیم) در اینجا به موانعی که وجود دارند، می پردازیم.

✓ **تفکر اصلاح سریع:** روند زندگی امروزه، ما را عجل نموده است. ما بدنبال راه حل های سریع برای مشکلات خود هستیم و دائم باید در دروس زندگی مردود شویم و دوباره با آن مسئله دست و پنجه نرم کنیم تا بتوانیم آرام آرام روی پای خود بایستیم.

✓ **تفکر آمارگرایانه:** زمانی که تمام تلاش ها توسط آمار و ارقام سنجیده می شوند امکان دارد برخی از مهم ترین موفقیت های خود را از قلم بیاندازیم. مانند موفقیت هایی که ملموس نیستند. بوسیله آمار و ارقام نتایج کوچک را، شکست تلقی کرده و ممکن است که شکست های مهم اخلاقی از دید ما مخفی بماند و توجه ما را به خود جلب نکند. خدمت مسیح بر روی زمین اگر قرار بود که بر روی کاغذ بوسیله آمار و ارقام سنجیده شود یک شکست تلقی می شد.

✓ **تفکر سطحی:** امروزه ما تلاش هایی خود را با نگاهی اجمالی به نتایج ظاهری می سنجیم. شکل، مارک و مقدار خریداری شده از یک محصول مهم است و در ارتباطات، ارتباط عمومی ما، جایگزین روابط شخصی شده است. بیشتر از سلامت روحانی به سلامت جسمی اهمیت می دهیم. ما پیروزی را با وفاداری معاوضه می کنیم. این مسئله هشداردهنده است. می دانیم که این ها موضوعات مهمی هستند که رهبران در سخنرانی ها، درباره آن ها سخن می گویند.

اما صحبت درباره آن ها یک نکته است و انجام دادن کاری برای اصلاح روش های ناسالم نکته ای دیگر. متأسفانه گاهی بهای این روش ها یک حمله

قلبی، رسوایی اخلاقی یا ورشکستگی است تا این که توجه ما جلب شود و روش‌های رهبری خود را بازنگری کنیم. اما یک نکته مثبت در این جا وجود دارد که اگر ما تعهد خود را در رهبری روحانی مورد بازبینی قرار دهیم و به دیدگاهی تازه بر اساس اصول تفکر کتاب مقدسی دست یابیم و بپذیریم که تنها خداوند رهبر است و او تأثیرگذار واقعی و ابدی است، آن زمان ممکن است که بتوانیم با شکست‌های مخرب به خوبی برخورد کنیم. فصلی در زندگی ما ممکن است که بر طبق انتظارات ما پیش نرود اما خداوند است که داستان کلی زندگی ما را می‌نگارد.

فصل بیستم

تقدیس بلند پروازی

«بلند پروازی، رویایی است با موتور 8 سیلندر.»

- الویس پریسلی

بلند پروازی نیرویی قدرتمند، در پس تمام رهبری‌ها است. رهبرها هرگز بدون بلند پروازی به جایی نمی‌رسند. اما بلند پروازی بزرگ‌نمایی شده یا بلند - پروازی که به مسیر اشتباه رفته است می‌تواند انگیزه‌ی اصلی تأثیر گذاری روحانی را از بین ببرد. کلمه‌ی بلند پروازی، در اکثر مردم واکنشی از ته دل را برمی‌انگیزد. برای برخی حس مثبت، انرژی، انگیزه و هدفمندی را تداعی می‌کند و برخی به طور اتوماتیک واکنشی منفی نسبت به آن نشان می‌دهند. آن‌ها بلند پروازی را تظاهر خارجی غرور و تکبر می‌دانند، خودخواهی و خود - نمایی. مثل گاوی که به شما سواری داده و یک دفعه شما را بر زمین می‌کوبد.

در محافل مسیحی با طرز تفکرهای متناقضی درباره‌ی بلند پروازی روبرو می‌شویم. برای برخی این چیز رویا و اشتیاق الهی معنا می‌دهد و برای برخی دیگر طمع و رقابت شرم‌آور. واکنشی که ما در برابر این کلمه از خودشان می‌دهیم به تجربه ما از رهبرانی با بلند پروازی‌های تقدیس شده برمی‌گردد، یا رهبرانی با بلند پروازی خودخواهانه. واقعیت این است که اکثر ما هر دو نوع از این رهبری‌ها را تجربه کرده‌ایم.

قوی‌ترین نیروی محرکه در مبحث تأثیر گذاری از جوهره‌ی طبیعت انسانی سرچشمه می‌گیرد. پس هیچ جای تعجب نیست که قدرت طلبی احساسی باشد خلق شده در طبیعت انسانی. انسانی که به شباهت خدا آفریده

شده است میل به تعالی دارد به این خاطر که خدا نیز متعال است. چون خدا کار می‌کند ما نیز کار می‌کنیم. ما مشتاق تعالی هستیم زیرا خداوند نیز این چنین است از وضع موجود راضی نیستیم زیرا خدا نیز راضی نیست. اما باز هم گناهی که در نفس انسان وجود دارد باعث می‌شود که بلندپروازی غالباً به چیزی ابتدایی و تاریک بدل شود. برج بابل داستان بلندپروازی انسان، بدون خداوند است. بلندپروازی زیادی احتیاج است تا برجی ساخته شود که سرش به آسمان برسد. این بلندپروازی کورکورانه بود. بر اساس دیدی کوچک از خدا و دیدی بزرگ‌نمایی شده از توانایی‌های انسان.

بلندپروازی در ذات خود اشتیاقی قوی، برای دستیابی به چیزی است. به معنای عزم، انگیزه و سخت‌کوشی است. آنچه مهم است نحوه کاربرد آن، انگیزه پشت آن و اهدافی است، که بلندپروازی به سوی آن متمرکز شده است. یک تاجر جوان مسیحی نزد مشاور روحانی برای حل مسئله دشواری می‌رود. چنین توضیح می‌دهد که او اشتیاقی سیر نشدنی برای توسعه شرکت خود و درآمدزایی دارد. او می‌گوید که می‌داند انگیزه او درآمدی مشخص است، اما می‌گوید که تنها زمانی واقعاً احساس رضایت می‌کند که بداند موفقیت شرکت می‌تواند باعث ایجاد شغلی پر در آمد برای مردان و زنان بیشتری شود. او واقعاً گیج شده است و این سؤال را می‌پرسد که آیا این بلندپروازی من چیز خوبی است یا بد؟

یک شبان میان‌سال که بزرگ‌ترین کلیسای شهر را اداره می‌کند از رشد سریع دو جماعت جدید دیگر متحیر شد و شروع به استفاده از روش‌های جدید می‌کند تا افراد بیشتری را به کلیسا جذب کند، این روش‌ها نتیجه می‌دهد. او باور دارد که خدمت به افراد بیشتر، باعث جلال نام خداوند می‌شود. اما در ته قلبش نیز می‌داند که او انگیزه‌ای از روی رقابت و احساس ناامنی دارد. او از بالا کلیساهای دیگر و رهبران‌شان را نگاه می‌کرد و به

خاطر این چیز احساس گناه می کند. ولی در عین حال این سؤال را می پرسد که آیا رقابت در نفس خود چیز بدی است؟

فردی در یک سازمان مسیحی به عنوان رهبر استخدام می شود. به زودی در می یابد که فرصت های خوبی برای رشد و پیشرفت برای سازمان وجود دارد. اما فرهنگی که در سازمان حاکم است بسیار محافظه کارانه بوده و در مقابل تغییر مقاومت می کنند. زمانی که او افق های جدیدی برای پیشرفت معرفی می کند به جاه طلبی بیش از اندازه متهم شده و به او گفته می شود که او ارزش اصلی سازمان که کار وفادارانه است را نادیده گرفته است. او گیج شده است، می داند که انگیزه هایش نیکو هستند، پس چرا دیگران او را به گذشتن از حدود متهم می کنند؟ و چرا این اتهامات اینقدر جنبه شخصی به خود گرفته است؟

اشتیاق یا بی میلی

«این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد کار نیکو می طلبد.» این سخنی است که پولس رسول برای نصیحت به همکار جوان خود تیموتائوس می گوید. کسی که منسوب شده بود تا رهبرانی را برای کلیسای شهر مهم افسس پیدا کند و به خدمت بگمارد. پولس خود سال ها آن جا کار کرده بود. به عنوان بخشی از فرایند خدمت، پولس شرایط لازم و اصلی را برای خدمت قید می کند. (اول تیموتائوس 3 : 1) اما در عین حال این موضوع هنوز وجود داشت که با اشتیاق بالقوه ای که در رهبران وجود دارد چه باید کرد؟ چطور می توان تشخیص داد که شخصی دارای دعوتی از سوی خداوند است یا تنها جایگاه رهبری را می خواهد؟

آسان است اگر بیاندیشیم نقطه آغاز رهبری اشتیاق برای انجام آن کار است. اما بار دیگر باید اشاره کنم که برخی از بهترین رهبرانی که دنیا تا به حال به خود دیده است در مورد پذیرفتن نقش رهبری علاقه‌ای نداشته‌اند. اگر بلندپروازی برای رهبری یک پیش شرط باشد، پس یکی از بزرگ‌ترین رهبرانی که تا کنون در دنیا زندگی کرده است باید در انزوا زندگی می‌کرد و در گم‌نامی این دنیا را ترک می‌کرد. موسی، با خداوند صادق بود. «ولی موسی گفت: «خداوندا! تمنا دارم دیگری را برای این کار بفرستی.» (خروج 4: 13) یکی از دلایل بی‌میلی موسی چهره‌ی عمومی رهبر بود. موسی می‌دانست که این کار به معنای سخن گفتن در جمع بود و کاملاً خود را در آن کار ناتوان می‌دید. «زیرا اگر از رها کردن آن‌ها ابا کنی، بدان که فردا ملخ بر سرزمینت خواهم آورد.» (خروج 10: 4) قرن‌ها بعد مردی به نام ارمیا توسط خداوند خوانده شد تا نقش نبی را بپذیرد، واکنش او این چنین بود. «آه! ای خداوند یهوه اینک من تکلم کردن را نمی‌دانم، چونکه طفل هستم.»

این داستان بارها و بارها تکرار شده است. مردان و زنان بزرگی که برای جایگاه قدرت و تأثیرگذاری دعوت شده‌اند، اما به خاطر سخت بودن کار اعلام عجز و ناتوانی می‌کنند. زمانی که هری ترومن بعد از مرگ فرانکلین دلانر روزولت رئیس‌جمهور آمریکا شد، به طور خصوصی به شخصی گفته بود که احساس می‌کنم آسمان و ماه و خورشید و تمام ستارگان بر روی شانه‌های من سنگینی می‌کنند. زمانی که جرال فورد پس از استعفای ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا شد، هیچ کس او را به خاطر تلاش برای کسب مقام و قدرت محکوم نکرد. کولین پاول رئیس ستاد مشترک و مشاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه خود را "ژنرال بدون رغبت" می‌نامد زیرا او جنگ را نتیجه شکست دموکراسی می‌دانست. در هر مورد زمانی که مسئولیت بر

دوش این افراد گذاشته شد، آن‌ها این چالش بزرگ را پذیرفتند، حتی اگر بلندپروازی خودشان نبود که آن‌ها را به آن کار هدایت کرده باشد.

افراد توانا و حکیم، غالباً در مورد پذیرفتن نقش رهبری راغب نیستند، زیرا آنقدر دانا هستند که بفهمند بهای شخصی زیادی را باید در کار رهبری بپردازند. آن‌ها این بها را حساب می‌کنند، آن‌ها به هیچ بهایی حاضر نیستند که مقام و قدرت را بدست آورند. این یکی از نکاتی است، که افراد با علاقه بسیار زیادی در کسب مقام‌های تأثیرگذار، باید مراقب آن باشند. خوب است که این افراد بتوانند تشخیص دهند که رهبری توسط سختی و بها دادن به دست می‌آید و صرفاً به معنای شهرت و مقام نیست.

هم اکنون دوباره به آیه‌ی: «این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد کار نیکویی می‌طلبد...» بر می‌گردیم. چندین نکته است که باید به یاد داشته باشیم. کلمه‌ی "بخواهد" که در ترجمه‌ی هزاره‌ی نو "آرزوی" ترجمه شده است، به معنای اشتیاق داشتن، میل داشتن و طلب کردن است. دو بار دیگر این کلمه در عهدجدید بکار رفته است که اولی اشتیاق به وطن آسمانی است. (عبرانیان 1 : 16) و دیگری به معنای طمع است. (اول تیموتائوس 6 : 10) که به آرزوی تمول اشاره می‌کند. پس تمایلات قلبی می‌توانند خوب و نیکو باشند یا بد و فرومایه. "کار نیکو" به کاری گفته می‌شود که در آن صرف زمان و انرژی در راستای رسیدن به هدفی ارزشمند باشد.

پس اشتیاق برای رهبری کاری نیکو است در صورتی که این اشتیاق به خاطر هدفی نیکو باشد. حتی رهبرانی که راغب به انجام این کار نبودند، نهایتاً تصمیم گرفته‌اند که به این دعوت پاسخ مثبت دهند. اگر تکیه‌گاه رهبران خداوند باشد و آن‌ها به او وفادار بمانند، بلندپروازی ایشان، آن‌ها را به سوی کاری هدایت خواهد کرد که در نهایت باعث جلال خدا خواهد شد.

ممکن است آنانی که از بیرون به قضیه نگاه می کنند، نتوانند انگیزه های رهبر را تشخیص دهند. گاهی رهبرانی که انگیزه های خوبی دارند، در چشم دیگران به عنوان افرادی خودخواه جلوه می کنند و بر عکس گاهی هم رهبرانی که دارای انگیزه های خودخواهانه ای هستند، قادرند که نقاب بر چهره گذاشته و انگیزه های قلبی خود را پنهان کنند. تنها خداوند از قلب افراد با خبر است. اما در عین حال ما باید به سخنان افرادی که دارای تمیز هستند توجه کنیم. آنانی که هشدارهای شان مثل زنگ خطری برای دیگران است تا آن ها را نسبت به افراد با نفوذی، که به خاطر جاه طلبی، چشمان شان کور شده است و مردم را به پرتگاه هدایت می کنند، آگاه سازند.

تقدیس بلند پروازی

شمعون پطرس نمونه ای از بلندپروازی با انگیزه ی خوب است. در هر شرایطی پطرس سعی می کرد از فرصت استفاده کرده و ابراز وجود کند. مثلاً اولین نفری باشد که سئوالی را پاسخ می دهد. اولین نفری باشد که از قایق به روی آب می آید. اولین نفری باشد که شمشیر می کشد. مسیح هرگز بلند - پروازی های او را توبیخ نکرد. آن ها را تحمل کرده و به آن ها مسیر داد. زمانی که پطرس قسم خورد که مسیح را هر جا که برود پیروی کند، مسیح به او درباره روزهای سختی که پیش رو بود هشدار داد. مسیح پاهای پطرس را شست. اگر چه پطرس اول راغب نبود اما بعد از درک مفهوم آن اشتیاق عظیمی وجود او را فرا گرفت. زمانی که از بالاخانه، به جستیمانی می رفتند، پطرس به مسیح گفت که به اندازه کافی شمشیر همراه خود دارند. مسیح پاسخ داد کافی است! یعنی آرام باش پطرس، خیال بافی نکن! واقع گرا باش!

اما در مکالمه‌ای که مسیح پس از قیام با پطرس داشت، حقیقتاً بلند- پروازی‌های او را تقدیس نمود. (یوحنا 21 : 15 - 17) مسیح سه بار از پطرس پرسید: "آیا مرا محبت می‌نمایی؟" و پطرس مشتاقانه سه بار پاسخ داد: بله! بله! می‌دانی که دوستت دارم و در این موقع بود که مسیح او را در مسیر صحیح تأثیر گذاری روحانی قرار داد. "پس بره‌های مرا خوراک بده و از گوسفندان من مراقبت کن..." "به گوسفندان من خوراک بده." به بیان دیگر پطرس بلندپروازی تو خوب است تا زمانی که همراهی قلب من باشد و به سوی افرادی که در قلب من هستند هدایت شده باشد.

این متن از کتاب مقدس کل تفکر تأثیر گذاری روحانی را خلاصه می‌کند. مسیح رهبر اصلی است و او تأثیرگذار واقعی است. او به مراقبت از بره‌های خودش، قوم و گوسفندانش اهمیت می‌دهد. او شاگردان خود را دعوت می‌کند تا در این جنبش فراگیر، پر محبت و نجات‌بخش، ابزار دست او باشند. مسیح نیز مشتاق موفقیت کامل افرادی است، که نجات‌شان داده و ما را نیز دعوت می‌کند که همین اشتیاق را در قلب داشته و او را خدمت کنیم.

هیچ چیز مبهمی در مورد مسئولیتی که بر دوش قوم خدا و رهبران‌شان است وجود ندارد. خیلی آسان‌تر است اگر اجازه دهیم اشتیاق خداوند در درون ما جاری شده و از درون ما، به سوی دیگران جاری شود تا این که سعی کنیم، خودمان انرژی لازم را برای انجام کارهای مان در خود، ایجاد کنیم. کار درست هم همین است.

نامه اول پطرس نیز همین دیدگاه را معرفی می‌کند. «گله‌ی خدا را که به دست شما سپرده شده است شبانی و نظارت کنید، اما نه به اجبار بلکه با میل و رغبت، [آن‌گونه که خدا می‌خواهد]؛ و نه برای منافع نامشروع بلکه با عشق و علاقه.» (اول پطرس 5 : 2) دعوت خداوند احساس اجبار را به رغبت تبدیل کرده و طمع را از وجود رهبر می‌زداید. بلندپروازی می‌تواند تقدیس

شود و این زمانی اتفاق می‌افتد که تأثیرگذاری روحانی، چهره مراقبت و شبانی را به خود می‌گیرد.

راه رفتن با تواضع در تالار قدرتمندان

مردی که پیغام نجات مسیح را بیش از هر کس دیگری به مردم بسیاری در دنیا رسانده است. بیش از شش دهه حتی رؤسای جمهور آمریکا نیز خواهان ملاقات با او بوده‌اند. درهای فرمانداران ایالت‌های مختلف، رهبران صنایع و رهبران مذهبی از هر نوعی به روی او باز بوده است. صدها میلیون خانواده او را از طریق تلویزیون شناخته‌اند بیلی گراهام نام دارد و علت همه این چیزها این است که وی یکی از بلندپروازترین رهبران معاصر است. او هر سال به عنوان محترم‌ترین فرد ایالات متحده معرفی می‌شد، زیرا برای همه واضح بود که او فروتن‌ترین رهبر روحانی است. سفرهای متعدد به نقاط مختلف جهان برای او پرداخت بهایی شخصی داشت. او زندگی مجللی نداشت و مشتاق بود تا پیغام نجات را به همگان برساند نه برای ارضای نفس بلکه برای جلال نام خداوند.

هیچ کس قادر نیست عمیق‌ترین انگیزه‌های افراد را درک کند اما انگیزه‌های ما بالاخره راه خود را برای تراوش به دنیای بیرون پیدا خواهند کرد. به وضوح می‌توان گفت که گراهام از هر جهت مورد احترام مردم بود. این صفت به ندرت به شخصی نسبت داده می‌شود. او شیفته پیغام نجات بخش عیسای مسیح بود نه فقط شیفته آن بود، بلکه این پیغام سراسر وجودش را در بر گرفته بود و خود را متعهد به رساندن آن می‌دانست و شهرتش تنها نتیجه‌ای کوچک از این خدمت بود. قطعاً بیلی گراهام بلند پرواز بوده است. اگر نه او برای چندین هفته متوالی برای موعظه در

سمینارهای بیداری روحانی که در چادرهای بزرگی برگزار می‌شد شرکت نمی‌کرد. در سال 1959 هرگز سخنرانی او مورد آزمایش قرار نمی‌گرفت و این سخنرانی تبدیل به برنامه‌ای در رسانه ملی نمی‌شد.

او می‌توانست صدها میلیون دلار درآمد داشته باشد. اگر بلندپرواز نبود هرگز انتشاراتی نظیر مجله DECISION، CHRISTIAN TODAY را آغاز نمی‌کرد. آیا ممکن است که شخصی بلندپروازی بسیاری داشته باشد و برای تحقق آن آرزوها دچار فساد شخصیتی نشود؟ داستان زندگی بیلی گراهام پاسخ این سؤال ما را به روشنی می‌دهد.

با بلندپروازی چه کنیم؟

پس چگونه ممکن است، افرادی که در رهبری روحانی قرار دارند آتش اشتیاق را در خود فروزان نگاه داشته ولی در عین حال آن را تحت کنترل خود قرار دهند؟

اول؛ ما باید مشتاق حقیقت خداوند در مسیح بوده و در مسیر عمل کرد روح‌القدس در دنیا حرکت کنیم. همواره باید با ترس و حیرت به این حرکت نگاه کنیم و خود را کشتی کوچکی بدانیم، که در دریایی خروشان با طوفان‌ها احاطه شده‌ایم. باید خود را در این مسیر نگاه داریم. در آن زمان می‌توانیم بلندپروازی بسیاری در خود داشته باشیم، زیرا این انرژی دیگر در مسیر خدمت به خداوند قرار گرفته است.

دوم؛ بلندپروازی و اشتیاق ما برای کار می‌تواند توسط پیروزی‌ها بیشتر شود. این بدین معنا است که ما با دیدن محصول تلاش و کارمان انرژی می‌گیریم. احساس رضایت از کاری که به خوبی انجام گرفته است می‌تواند تأثیر بسیار قوی داشته باشد. باید زمانی را برای جشن گرفتن دست آوردها

اختصاص دهیم و همه افرادی که در این تلاش موفقیت‌آمیز نقشی داشتند را در این شادی و جشن شریک کنیم. اگر ما عجولانه سراغ کار بعدی برویم، فرصت را برای تقویت اشتیاق خود از دست می‌دهیم.

سوم؛ باید در کار رهبری روحانی با دیگران همکاری کنیم. رهبران تنها، آنانی که دور خود دیواری کشیده‌اند و از دیگر رهبران جدا و دور هستند در معرض این خطر قرار دارند که انگیزه‌های اشتباه خود را نبینند. هر چه شخصی طولانی‌تر کار رهبری را انجام دهد، خطر این که بخواهد در انزوا به کار خود ادامه دهد، بیشتر می‌شود. طبیعت انسانی باعث می‌شود که ما افرادی که شبیه ما هستند و ما را دوست دارند را دور خود جمع کنیم. افرادی که باعث تقویت و جلو رفتن برنامه‌های ما می‌شوند.

زمانی که ما دیدگاه‌های مختلف را به عنوان فشاری بر کارمان و خلاف تجربیات خودمان می‌دانیم، آن زمان است که بلندپروازی صحیح تبدیل به بلندپروازی کورکورانه می‌شود و در نتیجه همان صفتی می‌شود که نویسندگان رسالات بدان اشاره می‌کنند: "جاه‌طلبی خودخواهانه!"

چهارم؛ بلند پروازی باید با حکمت آمیخته باشد. با رشته‌ای از ارزش‌ها که ما را بر آنچه نیکوست متمرکز می‌کند و ما را با فکر خداوند در ارتباط قرار می‌دهد. کتاب یعقوب چنین می‌گوید: «کیست حکیم و خردمند در میان شما؟ بگذارید آن را با شیوه‌ی زندگی پسندیده‌ی خود نشان دهد، با اعمالی توأم با حلم که از حکمت سرچشمه می‌گیرد. اما اگر در دل خود حسد تلخ و جاه‌طلبی دارید، به خود مبالید و خلاف حقیقت سخن مگوئید. چنین حکمتی از بالا نازل نمی‌شود، بلکه زمینی و نفسانی و شیطانی است. زیرا هر جا حسد و جاه‌طلبی باشد، در آنجا آشوب و هر گونه کردار زشت نیز خواهد بود.»

(یعقوب 3: 13 - 16)

پنجم؛ می‌توانیم از خداوند بطلبیم تا اشتیاق ما را بیشتر کند. اگر حواس - مان را جمع کنیم و ارزش‌های مان بر پایه اصول پادشاهی خداوند باشند، هیچ دلیلی وجود ندارد که مشتاق پیشرفت نباشیم و این کار را باید تنها بر پایه این انگیزه انجام دهیم، که شاهد تأثیرگذاری خداوند بر گروه‌های بیشتری از مردم باشیم و جلال او را آشکار نماییم.

بلندپروازی در عصر حاضر

زندگی پس از شکست سخت است. اما گاهی زندگی پس از پیروزی سخت‌تر است. به دلیل اخباری که برای داستان‌های موفقیت‌آمیز ما پخش می‌شود، با انواع نامحدودی از بلندپروازی‌ها در بخش‌های مختلف جامعه روبرو می‌شویم. برخی بنیانگذاران سازمان‌ها و شرکت‌ها به دنبال افرادی هستند، که به خاطر گسترش تکنولوژی در عصر حاضر، باعث شوند، که بخت به سوی این شرکت‌ها رو کند و در واقع دنبال مرگی هستند که برای‌شان تخم‌های طلا بگذارد. روش‌های ارتباطاتی موجود، مانند میکروفرنی در دست مردم است که بوسیله آن می‌توانند پیغام‌شان را، حتی پیغام‌هایی که هیچ پایه و اساس منطقی ندارند را به سرعت پخش کرده و حتی آن را به مردم تحمیل کنند. این بدان معنا نیست که همه می‌توانند در یک روز معروف شوند، اما فرصت آن امروزه وجود دارد. به همین دلیل است که امروزه انرژی زیادی صرف این کار می‌شود. انرژی که می‌توانست صرف بنا و کارهای ماندگار شود. از سوی دیگر دنیای امروز به ما فرصت‌های مناسبی برای کار در راستای اشتیاق الهی ارائه می‌دهد و از این فرصت‌ها می‌توان برای دست‌یابی به اهدافی که باعث گسترش ملکوت خداوند هستند، استفاده کرد.

جهانی شدن این امکان را در اختیارمان گذاشته که بتوانیم به روش‌های روحانی و درستی در سطحی بین‌المللی، بین فرهنگ‌های مختلف به سرعت کار کنیم. اشتیاق بسیاری برای مسافرت به نقاط مختلف جهان که در گذشته مختص طیف خاصی از اجتماع بود، امروزه می‌تواند عاملی باشد برای ایجاد روابط بیشتر و کسب تجارب مختلف تا بوسیله آن‌ها ابتکار عمل‌های روحانی خود را پرورش دهیم. آزاد بودن ارتباطات از طریق اینترنت این امکان را فراهم آورده که افراد بلندپرواز ارتباطات جدیدی را در دنیای مجازی ایجاد کنند. (امیدواریم که تبدیل به ارتباطی واقعی شوند.) و این کار را با مخارج کم و در مدت زمان کوتاه انجام می‌دهند.

تشکیلات فوق‌العاده‌ای که توسط بنیان‌گذاران بلندپرواز تأسیس شده‌اند، می‌توانند امروزه بدون صرف زمان، بدون ایجاد ساختارهای پیچیده‌تر مورد استفاده دیگران قرار بگیرند. به عنوان مثال پروژه‌های بشر دوستانه تأسیس شده، می‌توانند منابع خود را در اختیار افرادی بگذارند که با گروه‌های نیازمند مردمی در ارتباط هستند. بلندپروازی تقدیس شده این امکان را فراهم می‌آورد که بسیاری از افرادی که هرگز نام‌شان تبلیغ نمی‌شود آنانی که هرگز کتابی نمی‌نویسند یا سازمانی را تأسیس نمی‌کنند، در کارهایی که باعث تحول در زندگی انسان‌ها می‌شود شرکت کنند. کلام خدا این گونه توصیف می‌کند که چگونه انواع بلند پروازی در وجود یک شخص می‌تواند به داستانی بزرگ از تأثیرگذاری در عصر حاضر تبدیل شود. «آرزومند این باشید که زندگی آرامی داشته باشید و سر به کار خویش مشغول بدارید و با دست‌های خود کار کنید، همان‌گونه که شما را حکم کردیم. بدین‌سان، زندگی روزمره‌ی شما احترام مردم بیرون را بر خواهد انگیخت، و محتاج کسی نیز نخواهید بود.» (اول تسالونیکیان 4 : 11-12)

